

سرمايه اجتماعي

جان فيلد

ترجمه احمد رضا اصغر پور؛ دانشگاه فردوسی مشهد

۱۳۸۵

درباره کتاب

واژه تخصصی سرمایه اجتماعی می تواند منابع ناملموس اجتماع، ارزشهای مشترک و اعتماد را، آنچنان که ما آنها را در زندگی روزمره به کار می بریم، تحت یک مفهوم ارائه کند. این اصطلاح در علوم اجتماعی و در کشورهای مختلف با اقبال زیادی مواجه شده است. این اقبال عمومی تحت تاثیر کارهای بسیار متفاوت پیر بردیو در فرانسه و جیمز کلمن و رابرت پاتنام در آمریکا بوده است. این واژه در سیاستگذاری و جامعه شناسی، ابزاری برای تبیین فرسایش پیوستگی اجتماعی و ارزشهای اجتماعی در بسیاری از کشورهای غربی بوده است.

این کتاب، یکی از اولین کتابهایی است که مروری کامل بر مباحث حول این مفهوم ارائه داده است. در این کتاب مبانی نظری این مفهوم به روشنی توضیح داده شده اند. همچنین به بررسی پژوهشهای تجربی در زمینه کاربرد سرمایه اجتماعی و تاثیر آن بر سیاستگذاری، به خصوص در میان کشورهای تحت پوشش نهادهای بین المللی مانند بانک جهانی و کمیسیون اروپا، پرداخته شده است.

جان فیلد، مدیر بخش نوآوری دانشگاهی و آموزش مداوم در دانشگاه استرلینگ، در انگلستان، است.

فهرست مطالب

۶	مقدمه : سرمایه اجتماعی چیست و چرا اهمیت دارد؟
۷	چگونه شبکه ها رخدادها را امکان پذیر می سازند؟
۱۲	هنجارها و شبکه ها در نظریه اجتماعی کلاسیک
۱۵	توجه به سرمایه اجتماعی
۱۸	اهداف این کتاب
۲۰	فصل اول: از استعاره تا مفهوم
۲۳	بورديو
۳۳	کلمن
۴۵	پاتنام
۶۰	کلاسیکهای سرمایه اجتماعی چه چیزی به این مفهوم افزودهاند؟
۶۶	فصل دوم: بررسی قدرت شبکه های اجتماعی
۶۷	سرمایه اجتماعی و آموزش و پرورش
۷۴	ارتباطات در اقتصاد
۸۴	مزایای سرمایه اجتماعی برای سلامت و بهزیستی
۸۹	جرم و کجروی

۹۲	پالایش مفهوم: عمل متقابل و اعتماد
۹۶	به سوی یک مفهوم تمایز یافته
۱۰۴	فصل سوم: گامی در سوی تاریخ سرمایه اجتماعی
۱۰۸	سرمایه اجتماعی و نابرابری
۱۲۱	آثار ناخوشایند سرمایه اجتماعی
۱۳۱	سوی تاریخ سرمایه اجتماعی
۱۳۳	فصل چهارم: سرمایه اجتماعی در جهان (پسا) مدرن
۱۳۶	شهروندی دموکراتیک فعالانه
۱۴۷	ارتباطات تکه تکه شده در فضای مجازی
۱۵۴	پایان کمونیسم
۱۵۸	خانواده و پیوندهای ابتدایی
۱۶۲	سرمایه اجتماعی در جامعه خطر: دوستان انعطاف پذیر؟
۱۶۷	فصل پنجم: سرمایه اجتماعی به عنوان یک سیاست اجتماعی
۱۷۱	چرا باید سیاستهای اجتماعی در زمینه سرمایه اجتماعی توسعه یابند؟
۱۸۰	سنجش سرمایه اجتماعی
۱۸۴	سیاست های عملیاتی کردن سرمایه اجتماعی

۱۹۵

آیا دولتها می توانند سرمایه اجتماعی بوجود آورند؟

۱۹۸

نتیجه گیری

۲۱۲

منابع

مقدمه

سرمایه اجتماعی چیست و چرا اهمیت دارد؟

اساس نظریه سرمایه اجتماعی بسیار واضح است. قضیه مرکزی آن را می توان در دو کلمه خلاصه کرد: اهمیت روابط. انسانها از طریق برقراری ارتباط با دیگران و نگهداشت آن در طول زمان، می توانند با هم برای به دست آوردن چیزهایی که به تنهایی یا قادر به کسب آنها نیستند و یا با سختی زیادی می توانند آنها را به دست آورند، تلاش کنند. انسانها از طریق مجموعه‌ای از شبکه‌ها به هم متصل می شوند و تمایل دارند که در ارزشهای مشترک با دیگر اعضای این شبکه‌ها شریک شوند؛ از آنجایی که این شبکه‌ها تشکیل دهنده یک منبع را هستند، می توان آنها را سازنده نوعی سرمایه دانست. این ذخیره سرمایه همانگونه که در زمینه اصلی خود مفید واقع می شود، می تواند در دیگر زمینه‌ها هم مفید باشد. بنابراین به طور کلی، هرچه شما افراد بیشتری را بشناسید و هرچه چشم انداز مشترک بیشتری با آنها داشته باشید، سرمایه اجتماعی بیشتری خواهید کسب خواهید کرد. این خلاصه موضوعی است که این کتاب به آن می پردازد.

مفهوم سرمایه اجتماعی به طور روزافزونی در حال گسترش است. تب مفهوم سرمایه اجتماعی، علوم اجتماعی را در بر گرفته است، و در قلمرو سیاستگذاری، تصمیم گیری و نیز گه گاه در قلمرو رسانه های جمعی مطرح می شود. با اینکه تحقیقات گسترده ای درباره این مفهوم موجود است، اما هنوز یک بحث تفصیلی درباره این مفهوم وجود ندارد. این کتاب می خواهد این کمبود را جبران کند. این کتاب افکار عمده سه نظریه پرداز اصلی سرمایه اجتماعی را مرور می کند، و دیدگاه های آنان را درباره این مفهوم در چارچوب نظری آنان درباره جهان مورد بحث قرار می دهد. سپس با جزئیات بیشتر به شیوه هایی پرداخته می شود که سرمایه اجتماعی از طریق آنها زندگی انسانها به گونه مثبت یا منفی تغییر می دهد. سپس این سوال مطرح می شود که آیا سرمایه اجتماعی به تبع تغییرات مهم در زندگی ما تغییر می کند یا خیر، و اگر تغییر می کند به چه شیوه هایی؟ سپس تلاش می شود که آموزه های عملی از این تحلیل استخراج شود. این کتاب قصد ندارد بحثی جامع درباره این مفهوم ارائه دهد، اما در عین حال با این هدف درگیر خواهد شد و البته درگیر شدن با این هدف مستلزم شواهد مبنایی قویتری می باشد. فرض بر این است که بیشتر خوانندگان، مبانی علوم اجتماعی را تاحدی می دانند، و اگر چنین نیست، آنقدر علاقمند هستند که افکار اصلی اندیشمندانی چون مارکس، دورکیم، اسمیت و وبر را مطالعه کنند. به هر حال هدف من ارائه یک کتاب راهنمای آسان برای مفهومی است که افکار سیاستگذاران و متخصصین را در حوزه هایی از مدیریت بازرگانی تا سیاست اجتماعی به خود مشغول کرده و پژوهش و نظریه را در سراسر علوم اجتماعی در بر گرفته است.

چگونه شبکه ها رخداده را امکان پذیر می سازند؟

سازمانهای مدرن، بر اساس قوانین، بنیان گذاری شده اند. رویه هایی جا افتاده و قانونی برای تصمیم گیری یا تجدیدنظر در تصمیم ها در این سازمانها حاکم است و مسئولیتها معمولاً به وضوح بر اساس موقعیت تعریف شده است تا بر اساس فرد. اما اکثر انسانها موقعی که می خواهند کاری انجام دهند، رویه ها و مسئولیت های رسمی مزبور را نادیده می گیرند و با کسی صحبت می کنند

که او را می شناسند. تصمیمات مهم تقریباً همیشه با مقداری عدم اطمینان، احتمال عدم موفقیت و خطر همراه است. مثلاً اگر کسی به دنبال یافتن یک کار تازه باشد و یا بخواهد کسی را به کاری بگمارد، اگر بخواهد کسی اتومبیل او را سرویس کند و یا ماشین لباسشویی را تعمیر کند، اگر در اندیشه تغییر خانه باشد، و یا بخواهد شیوه جدیدی برای سازمان‌دهی اداره اش در پیش بگیرد، یا اگر بخواهد بهترین مدرسه یا بیمارستان را بیابد، استفاده از رویه های رسمی، تضمینی برای موفقیت او ندارد. انسانها برای انجام کارها ترجیح می دهند که نظام رسمی را دور بزنند و با افرادی که آنها را می شناسند صحبت کنند. تماس با دوستان، خویشان و آشنایان قابل اعتماد، تنش بسیار کمتری دارد تا درگیری با بوروکراسی استرس‌آور؛ و معمولاً سریعتر و بهتر به نتیجه می رسد.

پس شبکه‌های ارتباطی کلیشه ای واقعاً اهمیت دارند. همانطور که مشهور است، آنچه اهمیت دارد این نیست که چه می دانید، بلکه این است که چه کسی را می شناسید دارای اهمیت است. صحیح‌تر این است که بگوییم هم آنچه می دانید و هم آنکه می شناسید، دارای اهمیت و کاربرد است. اما تنها شناختن آدم‌ها، بدون اینکه آنها احساس اجبار برای یاری کردن شما داشته باشند، اهمیتی ندارد. اگر مردم بخواهند به یکدیگر کمک کنند باید نسبت به هم احساس مثبتی داشته باشند، که این امر نیازمند آن است که آنها احساس کنند چیزی مشترک بین آنها وجود دارد. اگر آنها ارزشهای مشترکی داشته باشند، تمایل بسیار بیشتری به همکاری برای دستیابی به اهداف دوجانبه خواهند داشت. هدف نظام‌های رسمی - که دربرگیرنده نظامی غیرشخصی و قوانین سلسله مراتبی می باشند - معمولاً این است که افراط در همکاری‌های غیررسمی دو طرفه را کنترل کنند، زیرا ممکن است منجر به تبعیض غیرمستقیم علیه کسانی گردد که به این محفلها تعلق ندارند. بعضی شبکه‌های ارتباطی، مانند «شبکه پسران سالمند»^۱ که گفته می شود بر بخشهایی از اداره «خدمات مدنی بریتانیا»^۲ و راهبری تجارت مسلط است یا شبکه های تجاری «چابول»^۳ در کره، که

¹ Old boy networks

² British Civil Service

³ Chaebol

ریشه‌ی خانوادگی دارند، با این هدف همکاری می‌کنند که به ترتیب کسانی را که در بریتانیا «کراوات قدیمی مدرسه»^۱ را نمی‌پوشند و یا در کره از «خانواده دیگری» هستند را کنار بزنند. جرج برنارد شاو در مقدمه نمایشنامه خود به نام «معمای دکتر»^۲ عبارت مشهوری دارد و آن این است که تمام مشاغل، دسیسه‌ای علیه عموم مردم هستند. روابط اجتماعی گاهی اوقات می‌توانند دیگران را حذف یا رد کند یا آنان را در بر بگیرند و توانا سازند.

بنابراین شبکه‌های ارتباطی افراد را باید به عنوان بخشی از مجموعه گسترده تر روابط و هنجارها در نظر گرفت که به افراد اجازه می‌دهند به اهداف مورد نظر خود دست یابند، و نیز باعث انسجام جامعه می‌شوند. آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس برجسته، نظریه ساختارپندی خود را بر اساس این قضیه قرار داده است: «ساختارها به خاطر خاصیت ذاتی آنها در برقراری ارتباط بین ساختار و عامل (ساختار و قدرت)، همواره هم‌توانایی بخش و هم محدود کننده می‌باشند» (Giddens, 1984: 169). بنابراین می‌توان انتظار داشت که انسانها گاهی دریابند که انتخابهایشان بوسیله ماهیت منابعی که می‌توانند از طریق ارتباطاتشان بدست آورند، محدود می‌شوند. گاهی آنان از طریق شبکه‌های ارتباطی شان می‌توانند برای آزاد شدن از قیدوبندها استفاده‌کنند و سرمایه‌اجتماعی شان را برای غلبه بر رقبای خود در تصاحب منابع به کار برند.

عضویت در شبکه‌های ارتباطی و مجموعه‌ای از ارزشهای مشترک هسته مرکزی مفهوم سرمایه‌اجتماعی است. سخن گفتن از پدیده‌های اجتماعی به عنوان «سرمایه» دو جنبه دارد: از یک سو می‌توان به نقش آنها به عنوان یک منبع و حتی منبعی از قدرت و نفوذ، اشاره داشت که ریشه در محیط اجتماعی معین دارد. بدین گونه که ارتباطات، الزام‌هایی را برای دیگر افراد بوجود می‌آورد و متقابلا افراد دیگر نیز الزامهایی را بر شما تحمیل می‌کنند. از سوی دیگر می‌توان گفت این مفهوم به سنت سرمایه‌انسانی در زمینه اقتصاد آموزش و پرورش اشاره دارد. استعاره «سرمایه»

¹ Old school tie

² Doctor's Dilemma

همچنین به مفهوم سرمایه‌گذاری، انباشت و بهره‌برداری نیز اشاره دارد که در حوزه‌هایی مانند توسعه جهانی و راهبردهای ضد فقر یا مطالعه نوآوری تجاری و تغییر تکنولوژیک کاربرد دارد. در سال‌های اخیر در علوم اجتماعی درباره سرمایه اجتماعی بحث‌های زیادی شده است. محاسبه تعداد مقالات دانشگاهی ارائه شده درباره یک موضوع، احتمالاً شیوه مناسبی برای درک جذابیت گسترده آن موضوع است. تعداد مقالات نشریات که سرمایه اجتماعی یکی از واژه‌های کلیدی آنهاست، قبل از سال ۱۹۸۱ در مجموع ۲۰ مقاله بوده است و بین سالهای ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ به ۱۰۹ مقاله افزایش یافته است. بین سالهای ۱۹۹۶ تا مارس ۱۹۹۹ مجموع این مقالات ۱۰۰۳ مقاله بوده است (Harper, 2001: 6) و این در حالی است که شواهدی برای فروکش کردن این رشد در آینده وجود ندارد. این شاخص به ما اطمینان می‌دهد که با انفجار اقبال متخصصین به مفهوم روبرو می‌باشیم. این در حالی است که تعداد روزافزونی از سیاستگذاران و روزنامه‌نگاران نیز در تلاشی مشابه با این مفهوم آشنا می‌شوند و از این طریق، این مفهوم وارد زبان عموم مردم می‌شود. می‌توان ادعا کرد رابرت د. پاتنام^۱، عالم علوم سیاسی آمریکایی، مفهوم سرمایه اجتماعی را که قبلاً اصطلاحی مهجور بود، رایج ساخته و آن را از قلمرو انتزاعی نظریه اجتماعی و اقتصادی رها کرده است. پاتنام به طور خلاصه، سرمایه اجتماعی را چنین تعریف کرده است:

جلوه‌هایی از سازمان اجتماعی، مانند اعتماد، هنجارها، و شبکه‌های ارتباطی که می‌توانند از طریق تسهیل کنشهای هماهنگ کارایی جامعه را افزایش دهند. (Putnam, 1993a: 169)

این تعریف در اصل در مطالعه سنت‌های سیاسی در ایتالیا توسط پاتنام بوجود آمد. وی در کار بعدی خود، آن را در مطالعه ارتباطات اجتماعی در ایالات متحده به کار برد (Putnam 2000). موضوع اصلی کارهای او از اواسط دهه ۱۹۹۰ این بوده است که آمریکایی‌ها از سالهای ۱۹۶۰ به این سو، به طور یکنواختی تمایل به کناره‌گیری از حیات مدنی داشته‌اند. درباره آراء پاتنام بعداً با

¹ Robert D. Putnam

جزئیات بیشتر بحث خواهد شد، کما اینکه درباره دیگر کسانی که بر توسعه این مفهوم تاثیر گذار بوده‌اند و کسانی که سعی کرده‌اند نشان دهند این مفهوم آنقدر که به نظر می‌رسد مفید نیست نیز بحث خواهد شد. اما پاتنام هنوز در مسیر خود گام برمی‌دارد و توجه متخصصین، سیاستگذاران و حتی عموم مردم را به خود جلب کرده است. چه طرفدار پاتنام باشیم یا مخالف او، وی موضوعی را انتخاب کرده است - فقدان سرمایه اجتماعی در آمریکا - که مربوط به ترس‌ها و امیدهای بسیاری از انسانها می‌باشد.

نثر آسان و وضوح بینش پاتنام به جلب توجه سیاستگذاران و عموم مردم به این مفهوم کمک کرده است. مقاله‌ی مهم وی با عنوان «بولینگ تکنفره»¹ در نشریه‌ای نسبتاً گمنام در سال ۱۹۹۵ توجهات را به خود جلب کرد - پاتنام بعداً بار دیگر از این عنوان در کتاب مفصل‌تر خود استفاده کرد (Putnam, 1995: 2001). پاتنام بر اساس شواهد مربوط به افول لیگ بولینگ در ایالات متحده و تنها بازی کردن تعداد زیادی از افراد در باشگاهها، این ایده را بوجود آورد که مردم به طور یکنواختی از حیات عمومی بریده‌اند. پاتنام همچنین مانند یک مبلغ پرشور وارد عمل شد و کتابش را در دو قاره آمریکا و اروپا بوسیله مجموعه‌ای از سمینارهای جالب توجه برای سیاستگذاران و مصاحبه‌هایی با روزنامه‌ها و برنامه‌های داغ گفتگوی رادیویی و تلویزیونی معرفی کرد. پاتنام مفاهیم را بسیار ساده بیان می‌کند به همین دلیل ایده «بولینگ‌باز تنها» را ارائه داده است. او وجود سرمایه‌اجتماعی را خوب و فقدان آن بد می‌داند. او همچنین معتقد است که یک تبهکار بزرگ (تلویزیون) و تعداد زیادی تبهکاران کوچک (اتومبیلها، نبود وقت آزاد، پدیده سالمندی که با چالشهای جمعی بزرگی چون جنگ و افسردگی مواجه‌اند) وجود دارد و او خواستار انجام عملی برای بازگرداندن جامعه به وضعیت سلامت است. به طور خلاصه، پاتنام که ارتباط نیرومندی با عقاید رادیکال برقرار کرده است، یک عالم اجتماعی خستگی‌ناپذیر هم هست که شواهد متقاعد کننده‌ای

¹ Bowling Alone

جمع‌آوری کرده و آنها را به دقت تحلیل کرده است. او توانسته است تجلی بخش عقاید و تجربه‌های بسیاری از خوانندگان باشد.

هنجارها و شبکه‌ها در نظریه اجتماعی کلاسیک

کیفیت روابط انسانی برای زمانی طولانی دغدغه نظریه پردازان اجتماعی بوده است. امروزه کارهای پاتنام از بسیاری جهات تصویری کوچک از کارهای مفسران اجتماعی قرن نوزدهم ارائه کرده است. نویسنده فرانسوی، الکسی دوتوکویل (Tocqueville, 1832)، تحت تاثیر سفرهایش در آمریکا در سال ۱۸۳۱، حیات اشتراکی سرزنده ای را که پشتیبان دموکراسی آمریکایی و قدرت اقتصادی آن بود، به تفصیل توصیف کرد. از نظر دوتوکویل، کنش متقابل در انجمنهای داوطلبانه به منزله یک ماده پیوند دهنده اجتماعی است که به پیوند دادن آمریکایی‌ها به هم کمک می‌کند، این پیوندها در مقابل پیوندهای رسمی موقعیتی و اجباری قرار دارد که روابط سنتی‌تر و سلسله مراتبی را حفظ می‌کنند. دوتوکویل این نوع پیوندها را در اروپا دیده بود. افکار دوتوکویل درباره روابط اجتماعی به عنوان منبعی حاوی معنا و نظم، حدود شصت سال بعد در کار جامعه‌شناس پیشرو فرانسوی، امیل دورکیم (Durkheim, 1933) منعکس شد. دورکیم به مطالعه گذر طولانی از آنچه او «همبستگی مکانیکی» در جهان فئودالی می‌نامید به «همبستگی ارگانیک» در جهان سرمایه‌داری قرن نوزدهم پرداخت. از نظر دورکیم همبستگی اول مکانیکی بود زیرا اندیشمندان نبود و از روی عادت و بر مبنای ساختارها و اجبارهای ثابت ارباب و رعیتی و استادکار و شاگرد بود. در این نوع همبستگی همه جایگاه خود را می‌دانستند و نیز می‌دانستند که دیگران هم چه جایگاهی دارند. در مقابل، در جامعه سرمایه‌داری، شهری و صنعتی، انسان‌ها در جهانی متشکل از غریبه‌ها زندگی می‌کردند، که امور زندگی شان را بدون مقررات مستقیم تقسیم کار فئودالی تنظیم می‌کردند. علاوه بر این، آنها ارتباطاتی چندگانه داشتند که اساس آن تنوع کنشهای متقابل بود و افراد در هر یک از آن ارتباطات به منظور برآورده کردن هدفی وارد می‌شدند. چنین دغدغه‌ای در

تلاش فردیناند تونیس برای تمایز بین انجمن هدفمند^۱ (که او را گمین شافت^۲ یا اجتماع نامید) و انجمن ابزاری^۳ (که آن را گزل شافت^۴ یا جامعه نامید) نیز می توان مشاهده کرد. همچنین این موضوع تا حدی در اندیشه ماکس وبر درباره اقتدار و کاریزما و تاکید وی بر «شیوه زندگی» مشترک به عنوان مولفه‌ای اساسی از گروه‌های هم پایگاه، منعکس شده است.

درحالی که بعضی از نویسندگان بزرگ اواسط و پایان قرن نوزدهم دغدغه کیفیت و معنای روابط اجتماعی را داشتند، برخی دیگر بیشتر علاقمند به ویژگی های ساختارهای پهن دامنه بودند. روشن تر از همه، نظریه ماتریالیسم تاریخی کارل مارکس بود. این نظریه عامل انسانی را بیشتر در محدوده روابط دور و انتزاعی میان طبقات اجتماعی اصلی جامعه قرار می داد و به پیوندهای سطح میانه که افراد را به هم متصل می کند، توجهی کمی مبذول کرده و یا اصلاً توجهی نکرده است. در این نظریه خانواده به کناری نهاده شد. خانواده در بهترین حالت به عنوان مکانی که تولید مثل در آن صورت می گیرد و در بدترین حالت به عنوان جهانی کوچکی دربردارنده مالکیت و کنترل در نظر گرفته شد. از نظر مارکس و انگلس، اتحادیه‌های تجاری و جوامع دوستانه که توسط کارگران دستی و صنعتی بوجود آمده بود تا منافع آنها را در بازار کار پرخطر و ناپایدار حفظ کنند، ابزارهای محافظی بودند که اشراف سالاری مسلط بر کار بوسیله آن از موقعیت ممتاز خود در میان طبقه کارگر گسترده‌تر حفاظت می کرد و بدین ترتیب موجب تضعیف قدرت مبارزه با بورژوازی می شد. با این حال اگر مارکسیسم نظم- یا حداقل نظم سرمایه‌داری- را به عنوان یک مشکل می دید، دغدغه پرداختن به اساس همبستگی اجتماعی را نیز داشت. مارکسیسم وجود همبستگی در میان صاحبان ابزار تولید را قبول داشت و این همبستگی را بازتاب تمایل آنها برای نگهداشت تسلط خود می دانست. این نظریه تبیین‌های زیادی نیز برای وجود قدرت (یا ضعف) همبستگی در میان

¹ Purposive association

² Gemeinschaft

³ Instrumental association

⁴ Gesellschaft

ستمیدگان را بوجود آورد. مارکس به خصوص می خواست میان آنچه او طبقه «در خود»^۱، که بوسیله شرایط اقتصادی عینی تعریف می شد و طبقه «برای خود»^۲ که اعضای آن به طور ذهنی از موقعیت مشترکشان آگاه بودند و مقدر بود که برای آن کاری بکنند، تمایز قائل شود. از زمان لنین و تروتسکی به این سو، به خصوص در بررسی شکست مداوم کارگران در اتحاد در مقابل دشمن مشترک طبقاتی‌شان در زمانهای مختلف، این تمایز در مرکز تحلیل مارکسیستی مبارزه طبقاتی قرار داشت.

پرداختن به کیفیت روابط و همبستگی روابط با ارزشهای مشترک، در نظریه جامعه‌شناختی کلاسیک شایع بود. احتمالاً این موضوع چندان تعجب آور نیست، زیرا جامعه‌شناسی رشته‌ای تخصصی است که با تلاش برای توضیح منشاها و ماهیت نظم اجتماعی بوجود آمده است. بالاتر از این، نویسندگان کلاسیک می خواستند بفهمند چگونه ساختارها و الگوهای اجتماعی پایدار رفتار که ساخته بشر هستند، از قبیل شهری شدن، صنعتی شدن و عقلانیت علمی، بنیانهای سنتی نظم از قبیل عادت، اعتقاد و پیروی بدون اندیشه را دچار فرسایش کرده است. با این حال به طور کلی نظریه اجتماعی کلاسیک دغدغه‌هایی که مشخصه سرمایه اجتماعی هستند را نداشت یا حداقل چنین دغدغه‌ای را با این جزئیات نداشت. با این که کنش متقابل را می‌توان عنصری از نظم اجتماعی، یا بخشی از یک ساختار اجتماعی گسترده تر دانست، اما سوالاتی که توسط نظریه‌پردازان کلاسیک مطرح می شد متفاوت از آنهایی است که امروزه بوسیله پژوهشگران سرمایه اجتماعی مطرح می شوند. و نیز با اینکه می توان نظریه‌های سرمایه اجتماعی را با دیدگاههای گسترده‌تر مارکسیستی، دورکیمی و وبری درباره نظم اجتماعی تطبیق داد، لیکن این مفهوم مرکز توجه جدیدی بوجود آورده و سوالات جدیدی را مطرح کرده است. ایده سرمایه اجتماعی توجهات را به ارتباطهای بین سطح خرد تجربه‌های فردی و فعالیت‌های روزمره و سطح میانی نهادها، انجمنها و

¹ In itself

² For itself

اجتماع جلب می‌کند. علاوه بر این، این مفهوم بوسیله تعریف ارتباطات به عنوان نوعی سرمایه به مجموعه‌ای از تبیینها اشاره می‌کند که می‌تواند سطوح خرد، میانه و کلان را به هم متصل کند.

توجه به سرمایه اجتماعی

با این که مدتی طولانی است که قدرت سرمایه اجتماعی در زندگی روزمره شناخته شده است، اما به عنوان یک مفهوم در علوم اجتماعی در سالهای نسبتاً اخیر، اهمیت یافته است. این مفهوم به دلایلی چند مورد توجه قرار گرفته است. یک دلیل آن عکس العمل به آنچه فردگرایی افراطی سیاستگذاران (و رای دهندگان) در دوران ریگان و تاچر نامیده می‌شود، بوده است. هنگامی که مارگارت تاچر در یک مصاحبه اظهار داشت «چیزی به عنوان جامعه وجود ندارد»، بسیاری این حرف وی را معادل تشویق به فردگرایی لجام گسیخته دانستند. بعداً خانم تاچر سعی کرد توضیح دهد که منظورش این بوده که جامعه مفهومی انتزاعی است و او ترجیح می‌دهد نیازهای خانواده‌ها، افراد و اجتماعات محلی را مدنظر قرار دهد (Thatcher 1993: 626-7)، اما به نظر می‌رسد هیچکس توضیح او را باور نکرده باشد. با اینکه توضیح او پذیرفتنی می‌نمود، اما تفسیر فردگرایانه افراطی قبلاً ریشه دوانده بود. در چنین شرایطی ایده‌های نو درباره کشف مجدد آنچه اجتماعی است برای عموم مردم و سیاستگذاران جذاب بود.

یک عامل موثر بر طرح ایده‌های مربوط به سرمایه اجتماعی، تغییرات اخیر در رفتار و روابط اجتماعی بوده است. امروزه سوگواری برای اضمحلال جامعه ترجیح بند نوشته‌های روزنامه نگاران شده است. اجازه دهید فقط به یک مورد از میان موارد بسیار اشاره کنم. این مورد از این جهت متمایز است که از سوی یکی از سردبیران سابق مجله «مارکسیسم امروز»¹ بیان شده است. او این مطالب را هنگامی بیان کرد که از یک اقامت چهار ساله در محیط پویای هنگ کنگ بازگشته بود، نه از جایی که آدمها مدافع ارزشهای سنتی و در آرزوی بازگشت به دوران دنیای گمشده ثبات

¹ Marxism today

ویکتوریایی باشند. هنگامی که مارتین ژاک¹ به سراسر اروپا نگرست از فرسایش روابط بوسیله فردگرایی گسترده و غلبه ارزشهای بازاری وحشت زده شد. او با شکایت می گوید، جهان ما «جهانی است که به طور روزافزونی دچار ناپایداری، بی ثباتی و موقتی بودن است و در آن چیزهای کمی دائمی اند یا هیچ چیز دائمی نیست، و رضایت فردی در آن دارای بالاترین اولویت است». از نظر بسیاری، ازدواج یک رویداد زودگذر یا چیزی است که باید از آن اجتناب کرد و فرزند داشتن امری کمیاب شده است. ژاک از آنچه «تکه تکه شدن جامعه» می نامد شکایت می کند و آن را مسئول مسایلی همچون کاهش نرخ مولید و فرآیند ناپایدار و منقطع جامعه پذیری نسل نو می داند. او با نگرانی معتقد است که «دوران سیاهی در پیش رو داریم» (Jacques 2002: 24).

اگر گزافه گویی روزنامه نگارانه را نادیده انگاریم، به نظر نمی رسد حداقل در جوامع غربی، الگوهای کنش متقابل در حال تغییر باشند. عواملی چون غیررسمی شدن روابط بین افراد، تحلیل رفتن مداوم عادت و رسم به عنوان پایه های رفتار انسانی، تقسیم کار فزاینده، مغشوش شدن مرزهای عمومی و خصوصی و افزایش انفجار آمیز وسایل جدید ارتباطی موجب جلب توجه روزافزون به ضرورت پرداختن به شیوه های حفظ نظم اجتماعی شده است. امروزه دیگر مرزها و زمینه های روابط خاص با ارجاع به دستورالعملهای انعطاف ناپذیر و رسمی تبیین نشده و نگاه داشته نمی شوند؛ بلکه به شکلی روزافزون می توان آنها را انتخاب نمود یا به کناری نهاد. لازمه قبول این که هویت و ذهنیت، حتی در جایی که تحت تاثیر ویژگی های موروثی چون نژاد و جنسیت هستند، منسجم و از قبل موجود نیستند بلکه در معرض تغییر، عدم تعین و باز هستند، این نیست که پست مدرنیسم را درست قبول کنیم. البته نباید فراموش کنیم که نقشها و روابط نهادینه شده هنوز به میزان قابل توجهی دارای ثبات هستند. نقطه اعلای این امر را می توان در ادامه نابرابری طبقاتی و جنسیتی یافت.

¹ Martin Jaques

علاوه بر اینها سرمایه اجتماعی از یک چرخش فرهنگی در علوم اجتماعی سود برده است. همراه با افزایش چشمگیر توجه به جنبه های فرهنگی رفتار اجتماعی، رشدی قابل توجه در علاقه به «رفتار و تجربه فردی سطح خرد»، بوجود آمده است. تعداد قابل توجهی از دانشمندان علوم اجتماعی برجسته، صمیمیت و اعتماد را به عنوان دو شاخص که به قلب مفهوم سرمایه اجتماعی نزدیک هستند، بررسی کرده اند (Beck and Beck-Gernsheim 1994; Giddens 1991;) (به جز میستال و ستومپکا) چیزهای کمی درباره سرمایه اجتماعی گفته اند، اما کانون توجه آنها دقیقاً کنش متقابل روزمره و کیفیت روابط بین فردی بوده است. این زمینه عمومی توجه روشنفکرانه، پشتوانه‌ای را برای رشد سریع علاقه به سرمایه اجتماعی در میان دانشمندان علوم اجتماعی بوجود آورده است.

نکته آخر این که سرمایه اجتماعی رابطه‌ای پیچیده با اقتصاد پیدا کرده است. این مفهوم همسویی های آشکاری با مفهوم سرمایه انسانی، که در دهه ۱۹۶۰ در اقتصاد پدیدار شد، دارد. سرمایه انسانی به ارزش اقتصادی شرکتها، افراد و ویژگی‌های عمومی تری چون مهارت، دانش و سلامت دلالت دارد. جیمز کلمن در کار پرنفوذ خود که در آن به بررسی عملکرد مدارس در شهرهای امریکا پرداخت، مفهوم سرمایه اجتماعی را به عنوان راهی برای یکپارچه کردن نظریه اجتماعی با نظریه اقتصادی به کار برد. او ادعا کرد که سرمایه اجتماعی و سرمایه انسانی به طور کلی مکمل هم هستند (Coleman, 1988-9). سازمانهای رسمی مهم مانند بانک جهانی و سازمان همکاری و توسعه اقتصادی^۱ نیز تمایل داشته‌اند از این دیدگاه استفاده کنند (OECD 2001a, 2001b; World Bank 2001). برای مثال OECD در گزارش اخیر خود به نام «نیک-زیستی ملل»^۲ استدلال کرده است که سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی به شدت مکمل یکدیگر

¹ Organization for Economic Co-operation and Development

² The wellbeing of Nations

هستند به نحوی که هریک دیگری را در رسیدن به منافع دوطرفه یاری می کند (OECD 2001b; 13). با اینحال شولر¹ ترجیح می دهد سرمایه اجتماعی را بدیلی برای سرمایه انسانی بداند چرا که سرمایه اجتماعی ویژگی جمعی دارد در حالیکه سرمایه انسانی تنها افراد را در جستجوی علائق فردی خود می بیند (Schuller 2000). دیگران حتی استدلال کرده اند که مفهوم سرمایه اجتماعی نشانه استفاده آن دسته از اقتصاددانان از مفاهیم علوم اجتماعی است که با محدودیت های دیدگاه بسیار فردگرایانه به رفتار انسانی مواجه بوده اند (Fine 2000). عکس این دیدگاه نیز مطرح است: اینکه سرمایه اجتماعی را می توان تلاش جامعه شناسان به منظور تطبیق و کاربرد یکی از مفاهیم اصلی اقتصاد در جهت برقراری ارتباط با رشته همسایه و قدیمی تر خود یعنی اقتصاد، در نظر گرفت. به نظر من احتمالاً دیدگاه دوم درست تر است ضمن اینکه علاقه ی جامعه شناسان به سرمایه اجتماعی نشان دهنده تلاش آنان برای اصلاح توجه سنتی اقتصاددانان به رفتار فردی در جهت تاکید بیشتر آن بر بنیان اجتماعی تصمیم های انسانها می باشد.

اهداف این کتاب

هدف اصلی در این کتاب ارائه مقدمه ای بر بحثها درباره سرمایه اجتماعی و پیشنهاد مسیرهایی برای ادامه این بحث ها در آینده است. خلاصه کردن این بحث از جهاتی مشکل است، زیرا در برگزیده رشته های تخصصی متعدد است. با اینکه این مفهوم بیش از همه در جامعه شناسی توسعه یافته است، اما اقتصاددانان و دانشمندان علوم سیاسی نیز درباره آن بحث بسیار کرده اند. همچنین سرمایه اجتماعی توجه بعضی از تاریخ دانان، متخصصین آموزش و پرورش، فمینیستها و همچنین متخصصین سیاست اجتماعی و سیاست شهری جلب کرده است. سیاستگذاران هم نسبت به سرمایه اجتماعی علاقه نشان داده اند. در حال حاضر سرمایه اجتماعی برای اهداف سیاستگذاری

¹ Schuller

از قبیل توسعه اقتصادی، ارتقاء سلامت، توسعه تکنولوژیک و نوآوری تجاری، کاهش فقر، فراگیری اجتماعی¹ و کاهش جرائم مورد توجه قرار است.

این کتاب با بررسی نسبتاً دقیق افکار سه اندیشمند دانشگاهی که کارهایشان به این مفهوم حیات بخشیده است، آغاز می‌شود: پیر بوردیو، جیمز کلنن و رابرت پاتنام. این سه تن با پیش‌زمینه‌های متفاوتی به مفهوم سرمایه اجتماعی روی آوردند و دیدگاه‌های کاملاً متفاوتی را در پیش گرفتند. با این حال همه آنان بر قدرت شبکه‌های اجتماعی تاکید می‌کنند. در فصل دوم مروری بر تحقیقات تجربی درباره تاثیر سرمایه اجتماعی بر حوزه‌هایی چون آموزش و پرورش، سلامت و جرم خواهد شد. نتیجه اکثر این تحقیقات این است که سرمایه اجتماعی تاثیر مثبتی بر حوزه‌های مزبور دارد؛ با این حال فصل سوم به نیمه تاریک سرمایه اجتماعی نظر می‌افکند و در آن شواهد پژوهشی مربوط به تاثیرات منفی سرمایه اجتماعی مورد بررسی قرار خواهد گرفت. فصل چهارم شیوه‌هایی را که گرایشهای اجتماعی جاری مجدداً به سرمایه‌اجتماعی شکل می‌دهند (و بر عکس)، بررسی می‌کند و به خصوص ادعای رابرت پاتنام مبنی بر اینکه این گرایشها ذخیره‌های ارتباطی ما را تهی می‌کنند، مورد بررسی قرار می‌گیرد. سپس پژوهشهایی مرور می‌شود که تلاش کرده‌اند از بحثهای مربوط به سرمایه اجتماعی، آموزه‌هایی برای سیاستگذاری و عمل استخراج کنند. کتاب با بیان نکاتی کوتاه درباره موقعیت فعلی این مفهوم با توجه به بحثها و شواهدی که در این کتاب مرور شد، خاتمه می‌یابد. آنچه مهم است این است که از نظر من مفهوم سرمایه اجتماعی دوام زیادی خواهد داشت و ما در آستانه تحولی آشکار در گسترش استفاده دانشمندان علوم اجتماعی، سیاستگذاران و عموم مردم از این مفهوم هستیم. لیکن جهت گسترش این استفاده هنوز کاملاً معلوم نیست و تاحدی به پالایشهای آینده در این مفهوم و دقت بیشتر در استفاده از آن برای اهداف اکتشافی بستگی دارد.

¹ Social inclusion

فصل اول

از استعاره تا مفهوم

روابط افراد برای تک تک آنها دارای اهمیت زیادی است. از دیدگاهی جامعه‌شناختی، می‌توان گفت افراد تاحدی بوسیله کسانی که آنها را می‌شناسند، تعریف می‌شوند. در سطحی گسترده‌تر، پیوندهای میان انسانها، مانند سنگ بنا برای ساختمان جامعه عمل می‌کنند. البته این موضوع ایده جدیدی نیست. این ایده از زمانی که جامعه‌شناسی به عنوان یک علم تاسیس شد، بوجود آمد. امیل دورکیم - که به عنوان اندیشمندی موسس در اندیشه جامعه‌شناختی قرن نوزدهم مشهور است - تا حدی علاقمند بود بفهمد که چگونه پیوندهای اجتماعی انسانها مانند رشته‌هایی عمل می‌کند که با آنها جامعه بافته می‌شود. او تقابلی واضح میان «همبستگی مکانیکی» جوامع ماقبل مدرن، که در آنها اطاعت از اقتدار ناشی از عادات بود و پیوندهای اجتماعی بر اساس تشابه در پایگاه و رویه‌ها قرار داشت، و «همبستگی ارگانیک» نظامهای اجتماعی متحرک و بسیار تمایز یافته دوران مدرن قائل بود. دورکیم با وجود تعدد، دامنه، پیچیدگی و ناپایداری که ویژگی‌های ارتباطات اجتماعی مدرن هستند، اشاره می‌کند که جامعه هرگز

مخلوطی از اجزایی که تنها کنار هم قرار گرفته اند، نیست... بلکه از افرادی تشکیل شده است که از طریق پیوندهایی عمیق تر و وراتر از لحظات کوتاه هنگام مبادله، به هم مرتبط شده‌اند. (Durkeim 1933: 226)

بنابراین این ایده که پیوندهای اجتماعی، در کارکردهای گسترده تر اجتماع موثر است، بسیار قبل از اینکه بحث حاضر شروع شود وجود داشت.

ایده اصلی سرمایه اجتماعی این است که شبکه های اجتماعی، دارایی های با ارزشی هستند. از آنجایی که شبکه های اجتماعی به افراد - البته نه فقط افرادی که همدیگر را به طور مستقیم می‌شناسند - توانایی همکاری با هم برای انتفاع دوطرفه می بخشد، زمینه‌ای برای پیوستگی اجتماعی¹ فراهم می کنند. در مرحله اولیه، تعریف پیوندهای اجتماعی به عنوان شکلی از سرمایه، فقط یک استعاره و تشبیه بود. بر اساس آنچه پاتنام می گوید، این استعاره در قرن بیستم، حداقل شش بار برای بیان اینکه استفاده از ارتباطات اجتماعی به منظور همکاری به افراد کمک می‌کند تا زندگی شان را بهبود بخشد، به کار رفته است (Putnam 2000: 19; Woolcock 1998). این استعاره به طور مستقیم می گوید که ارتباطات می توانند مانند هر شکل دیگری از سرمایه، سودآور باشند، می توان در آنها سرمایه گذاری کرد، و می توان انتظار داشت که این سرمایه گذاری سودآور باشد. هیچ کدام از دانشمندان علوم اجتماعی معاصر، این استعاره را چنین رک و راست به کار نبردند. این استعاره از مقایسه‌ای بی قاعده با سرمایه اقتصادی بوجود آمد و بیشتر تلاشی جاه-طلبانه برای تهیه یک ترازنامه برای شبکه‌های اجتماعی انسانها بود. با این حال واضح است که سرمایه اجتماعی اصطلاحی از اقتصاد است که بسط یافته و مخاطبانی چنین حساس و گسترده یافته است.

¹ Social cohesion

در اندیشه اقتصادی، اصطلاح «سرمایه»^۱ به معنی انباشتی از پول است، که می توان آنرا سرمایه گذاری کرد و امید سود در آینده داشت. این معنی احتمالاً آن چیزی است که مردم هنگامی که از این اصطلاح استفاده می کنند، در ذهن دارند. مفهوم «سرمایه فیزیکی»^۲ که به منظور بیان نقش ماشین آلات و ساختمان در افزایش تولید فعالیتهای اقتصادی ساخته شد، بعداً بوجود آمد. تنها در دهه ۱۹۶۰ بود که اصطلاح «سرمایه»، انسانها و ظرفیتهای آنها را هم در بر گرفت. مفهوم «سرمایه انسانی»^۳ ابتدا توسط تئودور شولتز^۴ (Schultz 1961) و بعد از او بکر^۵ (Becker 1964) ساخته شد. این مفهوم ابزاری بود که به اقتصاددان کمک می کرد تا مهارتهای کارگران را بسنجد. کار از نظر بکر و شولتز، بسیار شبیه به دیگر عوامل تولید است. کار می تواند کم و بیش مولد باشد و بوسیله سرمایه گذاری دقیق مولدتر می شود. به عنوان مثال سرمایه گذاری در آموزش و پرورش و سلامت چنین هستند. بنابراین انواع سرمایه ها تا حد زیادی در اقتصاد مورد بررسی قرار گرفته است، مقدار آنها قابل اندازه گیری است و می توان آنها با هم جمع یا مقایسه کرد. رابطه بین ورودی ها و خروجی ها رابطه ای مستقیم است و هر تغییری در مقادیر را می شود بوسیله واحدهای رایج بیان کرد. ارتباطات اجتماعی را نمی توان به سادگی به مجموعه ای از اجزاء اشتراکی تقلیل داد، و بیشتر مباحث مربوط به آن در خارج از رشته اقتصاد و در میان اندیشمندان اجتماعی، دانشمندان علوم سیاسی، متخصصان آموزش و پرورش و تاریخدانان انجام شده است. چرا و چگونه استعاره سرمایه اجتماعی به مفهومی تبدیل شد و در علوم اجتماعی گسترش یافت؟

یک دیدگاه عمومی فزاینده وجود دارد که سه چهره در این زمینه سهم اصلی را داشته اند. بیشتر مطالب این فصل درباره دیدگاههایی است که از دهه ۱۹۸۰ به وجود آمد، به خصوص نوشته های موثر پیر بوردیو، جیمز کلمن و رابرت پاتنام. بوردیو مفهوم سرمایه اجتماعی را در دهه های

capital¹

physical capital²

Human capital³

Theodore Schultz⁴

⁵ Becker

۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ گسترش داد، اما این بخش از کارهای او خیلی کمتر از دیگر کارهای او در نظریه اجتماعی مورد توجه قرار گرفت. دیدگاه بعدی در آمریکا و بوسیله جیمز کلمن ارائه شد. او تلاش کرد که جامعه شناسی و اقتصاد را تحت لوای نظریه کنش عقلانی ترکیب کند. کار او، هم بر دانشمندان علوم اجتماعی و هم بر سیاستگذاران تاثیرگذار بود. برجستگی امروزین مفهوم سرمایه- اجتماعی تا حد زیادی مدیون کار رابرت پاتنام است، چرا که او افراد بیشتری را به این مفهوم جلب کرد. باب ادواردز^۱ و مایکل فولی^۲ این سه نفر را «سه شاخه نسبتا متمایز» در پژوهشهای سرمایه- اجتماعی دانسته‌اند (Foley and Edwards 1999: 142). مطمئنا تمایزات آشکاری میان اندیشه‌های این سه نفر وجود دارد، که توضیح داده خواهد شد. به طور خلاصه، بوردیو با مارکسیسم به خاطر داشتن دغدغه‌ها و سوالاتی درباره دسترسی نابرابر به منابع و حفظ قدرت اشتراک نظر دارد؛ نقطه شروع کار کلمن این است که افراد برای دستیابی به علائق خود به طور عقلانی عمل می‌کنند؛ پاتنام وارث و گسترش دهنده ایده همکاری و جامعه مدنی به عنوان اساس انسجام و نیک زیستن است. با وجود این تمایزات، هر سه نفر سرمایه اجتماعی را مشتمل بر ارتباطات فردی و کنش متقابل بین فردی همراه با مجموعه‌های اشتراکی ارزشها که با این ارتباطات همبسته است، می‌دانند.

بوردیو

پیر بوردیو به آرامی به سوی مفهوم سرمایه اجتماعی آمد. هنگامی که کلمن و پاتنام در سنت اجتماعی و سیاسی آمریکای شمالی کار می‌کردند، بوردیو به شدت یک جامعه شناس اروپایی بود. او به عوامل ماندگاری طبقه اجتماعی و دیگر اشکال ظالمانه نابرابری علاقمند بود. نقطه شروع کار او تلاش برای انجام مردم شناسی فرهنگی درباره باز تولید اجتماعی بود. بوردیو در مطالعه خود درباره عشایر الجزایر در دهه ۱۹۶۰، توسعه پویای مجموعه‌های ساخت یافته ارزشها و شیوه‌های

Bob Edwards¹

Michael Foley²

اندیشیدن را با تشکیل آنچه عادتواره^۱ می نامید، توصیف کرد. این مفهوم بین عامل ذهنی و موقعیت عینی پلی برقرار می کند. در تعریف مفهوم عادتواره، بوردیو تاکید کرد که گروهها قادرند از نمادهای فرهنگی به عنوان نشانه های تمایز استفاده کنند، که هر دو اینها نشانه و سازنده موقعیت آنها در ساختار اجتماعی است. او با استعاره «سرمایه فرهنگی» این دیدگاه را تقویت کرد. این مفهوم به این امر اشاره دارد که گروهها بر اساس این واقعیت که بعضی از سلائق فرهنگی نسبت به بقیه از اعتبار بیشتری برخوردار هستند، داد و ستد می کنند. برای مثال توانایی لذت بردن از موسیقی باخ، نشانه یک برتری ذاتی نیست، اما وسیله ای است رایج، که یک گروه اجتماعی خاص از آن برای نگهداشت برتری خود بر گروههای دیگر استفاده می کند. علاوه بر این بوردیو دوباره تاکید می کند، داشتن سرمایه فرهنگی تنها بازتابی از داشتن سرمایه مالی نیست. از آنجایی که سرمایه- فرهنگی توسط شرایط خانوادگی و آموزشهای تحصیلی شکل می یابد، تاحدی مستقل از دارایی مالی رشد می کند و حتی می تواند نداشتن توانایی مالی یک فرد یا یک گروه را برای دستیابی به پایگاه و قدرت جبران کند (Jenkins 1992; Robbins 2000).

بنابراین نوشته اولیه بوردیو درباره سرمایه اجتماعی، بخشی از تحلیل گسترده تر او از مبانی واگرای نظم اجتماعی بود. بوردیو معتقد بود موقعیتهای عاملها در میدان^۲ اجتماعی بوسیله مقدار و وزن سرمایه های نسبی آنها، و به بوسیله برنامه های خاصی که آنها برای دستیابی به اهدافشان در نظر داشتند، را تعیین می شود. بوردیو در یک مصاحبه با تلویزیون آلمان، میدان اجتماعی را با یک کازینو مقایسه کرد: ما تنها با مهره های سیاه که نشانه سرمایه اقتصادی ما هستند بازی نمی کنیم، بلکه با مهره های آبی که سرمایه فرهنگی ما هستند و با مهره های قرمز که سرمایه اجتماعی هستند، هم بازی می کنیم (Alheit, 1996). این انواع گوناگون سرمایه همیشه نمی توانند جایگزین

¹ Habitus

² Field

هم شوند، اما در ترکیب با هم می توانند سرمایه جدیدی بوجود آورند (Bourdieu and Passeron 1977).

تعاریفی که بوردیو از این مفاهیم ارائه داد، از نظر عمق تا حد زیادی با هم فرق دارند. او بیشترین توجه را به مفهوم سرمایه فرهنگی داشته است. او در مطالعه بزرگ خود درباره سلیقه و تمایز در میان طبقه متوسط فرانسه، که بر اساس بسیاری از شاخصهای تجربی سرمایه فرهنگی قرار دارد، تنها به یکی از شاخص سرمایه اجتماعی پرداخت: عضویت در باشگاههای گلف، فرض او این بود که این عضویت در تسهیل حیات تجاری موثر است (Bourdieu, 1984: 291). بوردیو خلاصه جداگانه‌ای از اندیشه‌هایش درباره سرمایه اجتماعی را منتشر کرد، و آن را با شکسته‌نفسی «چکنویس‌های موقتی»^۱ نامید (Bourdieu, 1980). سپس سعی کرد این مفهوم را در کارهای بعدی خود درباره بازتولید اجتماعی، مانند مطالعه تجربی بزرگ او بر روی فرهنگ طبقه بالا فرانسه (Bourdieu 1984)، و در نقد خود بر آنچه هم‌نواپی و بی‌کیفیتی نظام دانشگاهی فرانسه می‌نامید (Bourdieu 1988) عملیاتی کند.

بوردیو در بحثی که برای اولین بار در سال ۱۹۷۳ درباره شیوه‌هایی که اعضای گروه‌های حرفه‌ای از موقعیت شان (و موقعیت فرزندان شان) محافظت می‌کنند، مطرح کرد، سرمایه اجتماعی را چنین تعریف کرد:

سرمایه روابط اجتماعی که می‌تواند اگر نیاز باشد، «پشتیبان» های موثری تدارک ببیند: سرمایه ای از تعهد و اعتبار که معمولاً اگر کسی بخواهد مشتریان را به موقعیتهای به طور اجتماعی مهم خود جلب کند، به آنها نیاز دارد و می‌تواند به عنوان واحد پول عمل کند، به عنوان مثال در مشاغل سیاسی چنین است. (Bourdieu 1977: 503)

او بعداً این طور گفته خود را تصحیح کرد:

سرمایه اجتماعی مجموعه منابع واقعی یا مجازی است که از طریق داشتن شبکه های پایا و کم و بیش نهادینه شده روابط دو طرفه آشنایی و شناخت، برای یک فرد یا گروه انباشته می‌شود.

¹ Provisional jottings

(Bourdieu and Wacquant 1992: 119)

بورديو همچنين تاكيد كرد براي آنكه سرمايه اجتماعي با ارزش بماند، افراد بايد روي آن كار كنند. اشارات ابتدائي بورديو به اثري طولاني تر منجر شد، كه در سال ۱۹۸۰ با نام «دستنوشته-هاي موقتي»^۱ درباره سرمايه اجتماعي منتشر شد. اين عنوان نشان مي داد كه او مي خواهد بعدا به اين موضوع بيشتر بپردازد (Bourdieu 1980). در اين مرحله، همانطور كه گفته شد، بورديو با اين مفهوم بيشتر به عنوان بخشي و يا بعدی از سرمايه فرهنگي برخورد مي كرد (Robbins 2000: 36). بورديو يك سال بعد «دستنوشته‌ها» را بازنويسي كرد، چيزهايي به آن اضافه كرد و چيزهايي هم حذف كرد و آن را در يك مجموعه آلماني درباره نابرابري اجتماعي به عنوان فصلي درباره سرمايه-اقتصادي، فرهنگي و اجتماعي منتشر كرد و پنج سال بعد هم در مقاله‌اي به نام «اشكال سرمايه»^۲ در يك مجموعه انگليسي زبان منتشر كرد (Bourdieu 1981: 1986). با اينكه بورديو به استفاده از اين مفهوم هم در بعد علمي و هم در بعد هنجاري ادامه داد اما ديگر به تاملات نظري خود بازنگشت.

براي فهم اندیشه بورديو درباره سرمايه اجتماعي بايد به ياد داشته باشيم كه دغدغه اصلي او فهم سلسله مراتب اجتماعي بود. او به شيوه هاي گوناگون، درگير مجموعه‌اي از افكار بود كه عميقا تحت تاثير جامعه شناسي ماركسيستي قرار داشت. او مي انديشيد كه «سرمايه اقتصادي ريشه تمام انواع سرمايه است.» (Bourdieu 1986: 252)، و به شيوه هايي علاقمند بود كه سرمايه-اقتصادي مي توانست با ديگر اشكال سرمايه براي بازتوليد نابرابري تركيب شود. از نظر بورديو، نابرابري بوسيله توليد و بازتوليد سرمايه تبیین مي شد. او به خوانندگان يادآوری مي كرد كه سرمايه «كار انباشته شده» است كه «انباشته شدن آن زمان مي برد». اما سرمايه را تنها به صورت اقتصادي ديدن ناکافي بود. به خصوص اينكه مبادلات اقتصادي معطوف به سود هستند و بنا بر اين

Provisional notes¹

The forms of capital²

جدا از علاقه فردی دنبال می شوند. پس بوردیو دیدگاه سنتی را که در آن مبادلات غیرمادی - جهان هنرمند، یا جهان عشق و ازدواج- مورد توجه نبودند، مورد چالش قرار داد (Bourdieu 1986: 2-421). از دیدگاه او باید به سرمایه فرهنگی و سرمایه اجتماعی به عنوان مجموعه هایی که نمایانگر محصول انباشته شده کار هستند، پرداخت.

بوردیو استدلال می کند که فهم جهان اجتماعی بدون دانستن نقش «تمام اشکال سرمایه و نه تنها شکل اقتصادی آن» امکان پذیر نیست (Bourdieu 1986: 422). او در ابتدا مفهوم سرمایه فرهنگی را به کار گرفت تا موفقیت دانشگاهی نابرابر فرزندان از طبقات مختلف و از گروههای مختلف در درون طبقات را توضیح دهد. با انجام «راهبردهای سرمایه گذاری فرهنگی» مناسب در درون خانواده، بعضی از گروههای اجتماعی مطمئن می شوند که به بهترین موفقیت تحصیلی می-رسند. او می گوید از بعضی جهات، انتقال سرمایه فرهنگی موثرترین شکل انتقال موروثی سرمایه است، چرا که تا حد زیادی پنهانی نیست و به همین خاطر کمتر مورد کنترل قرار می گیرد، در حالی که میراث ثروت اقتصادی بوسیله مالیات کنترل می شود (Bourdieu and Passeron 1977). بوردیو این رهیافت کلی را در مورد سرمایه اجتماعی هم به کار گرفت. او در «دستنویسته-های مقدماتی»، اعلام کرد مفهوم سرمایه اجتماعی «تنها وسیله» تعریف «اصل دارایی های اجتماعی» است، که در این امر دیده می شود که

افراد مختلف با سرمایه (اقتصادی یا فرهنگی) تقریباً مساوی، بسته به توانایی آنها برای فعال کردن سرمایه یک گروه (خانواده، شاگردان قدیمی مدرسه، انتخاب باشگاه، اصالت خانوادگی و غیره)، نتایج نابرابری به دست می آورند.

(Bourdieu 1980: 2)

بنابراین کارکرد خاص سرمایه اجتماعی بازتولید نابرابری است، با این اشکال سرمایه به طور کامل جدایی پذیر نیستند، اما سرمایه اجتماعی این کار را تا حدی مستقل از سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی انجام می دهد. این امر که اشکال مختلف سرمایه به یکدیگر قابل تبدیل نیستند و

یا به عبارت دقیقتر قابل تقلیل به سرمایه اقتصادی نیستند، به خاطر تفاوت آنها در میزان «استتار جنبه اقتصادی» است. هرچه ارزش اقتصادی آشکارتر باشد، قابلیت تبدیل بیشتر است، اما اعتبار آن به عنوان منبع تفاوت اجتماعی کمتر است (Bourdieu 1986: 253-4). جدا از قابلیت تبدیل، بوردیو به شیوه‌هایی علاقه مند بود که انواع مختلف سرمایه، «طبقات اصلی وضعیتهای حیات» را مشخص می‌کنند و در میان هر کدام از این طبقات، «تفاوتهای ثانویه» را بر اساس «توزیع‌های مختلف سرمایه کلی آنها در میان انواع مختلف سرمایه» به وجود می‌آورند (Bourdieu, 1986: 114).

از نظر بوردیو تراکم و دوام پیوندها هر دو ضروری هستند: سرمایه اجتماعی ارائه دهنده «توده‌ای از منابع بالفعل یا بالقوه است که با داشتن شبکه اجتماعی با دوامی در ارتباط است» (Bourdieu, 1980: 2; 1986: 248). او همچنین تصدیق می‌کرد که ارزش پیوندهای یک فرد (یا «میزان سرمایه اجتماعی یک فرد») به تعداد ارتباطاتی که او می‌تواند برقرار سازد و میزان سرمایه-ای (فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی) که آن ارتباطات دارا هستند، وابسته است (Bourdieu, 1980: 249; 1986: 2). بوردیو اثر متقابل بین ارتباطات و سرمایه فرهنگی یا مالی را با مثالی نشان داد. اینکه افراد متخصص مثل وکلا و پزشکان از سرمایه اجتماعی شان - که «سرمایه ارتباطات اجتماعی، از روی تعهد یا احترام» نامیده می‌شود - استفاده می‌کنند تا اطمینان مشتریان خود را برانگیزند، یا حتی در سیاست شغلی به دست آورند (Bourdieu, 1984: 122). او می‌گوید در مقابل، کسانی که تنها به ویژگی‌های تحصیلی شان تکیه می‌کنند، در هنگام «افت ارزش اعتبار» از همه آسیب پذیرتر هستند. علت این امر تنها این نیست که آنان دارای ارتباطات اجتماعی نیستند، بلکه به این خاطر است که سرمایه فرهنگی ضعیف، دانش آنان را درباره نوسانات بازار اعتبارات کاهش می‌دهد (Bourdieu, 1984: 142).

بوردیو در ادامه دیدگاهش درباره سرمایه به عنوان کار انباشته شده، می‌گوید ارتباطات اجتماعی نیازمند کار هستند. همبستگی در درون شبکه‌ها تنها به این خاطر که این امر منافع مادی و نمادین اعضا را افزایش می‌دهد، امکان پذیر است. به همین خاطر حفظ آنها نیازمند

«راهبردهای سرمایه‌گذاری فردی یا جمعی» است تا روابط تصادفی را، مانند روابط همسایگی، همکاری و حتی خویشاوندی، به «روابط اجتماعی که به طور مستقیم قابل استفاده در کوتاه مدت یا بلند مدت باشند» تبدیل کنند؛ برای اینکه این روابط در بلند مدت موثر باشند، باید در بردارنده «وظایف با دوامی باشد که قابل احساس باشند» (Bourdieu, 1980: 2; 1986: 249). با توجه به دغدغه‌های انسان‌شناسانه بوردیو، او مثالی درباره مبادله هدیه می‌زند: «تلاش برای شخصی کردن یک هدیه» ارزش مالی خالص آن را تغییر شکل می‌دهد، بنابراین آن هدیه تبدیل به یک سرمایه-گذاری خالص می‌شود که منافع ناشی از آن در بلند مدت و به شکل مالی یا شکل دیگری ظاهر می‌شود» (Bourdieu, 1986: 253)، به این ترتیب عمل سرمایه‌گذاری به یک «تلاش بی‌وقفه برای جمع‌گرایی¹» تبدیل می‌شود (Bourdieu, 1986: 250).

تعدادی از دانشمندان علوم اجتماعی بریتانیایی اظهار کرده‌اند که نظریه بوردیو، منسجم-ترین و منطقی‌ترین رهیافت جامعه‌شناختی درباره مفهوم سرمایه اجتماعی است (Fine 2000: 157; Warde and Tumpubolon 2002: 53-64). اما از جنبه‌هایی مهم، نظریه بوردیو نسبت به بسیاری از انتقادهای صورت گرفته به مارکسیسم، که سعی می‌کرد از آنها دوری کند، آسیب پذیر است. به خصوص اینکه او سرمایه اجتماعی را دارایی انحصاری نخبگان می‌داند، که برای حفظ موقعیت نسبی آنها طراحی شده است. تنها تبیین او برای روابط تاثیرگذاری این است که به مبادله دوام می‌بخشند؛ بنابراین او این واقعیت ساده را قبول نمی‌کند که بعضی آدمها، حتی آنهایی که ممکن است در یک جهان فرهنگی قرار داشته‌باشند و گرایشهای مشترکی داشته باشند، ممکن است یکدیگر را بیش از دیگران دوست داشته باشند (یا دوست نداشته باشند). او بیش از حد بر نقش سرمایه اجتماعی متکی بر روابط خویشاوندی تاکید می‌کند و علی‌رغم دغدغه وی برای تصدیق عامل، به نظر می‌رسد نظریه او ریشه در یک مدل نسبتاً ایستا از سلسله مراتب اجتماعی دارد.

بورديو به طور قطع، زوال اشکال اساسی سازمان اجتماعی در کشورهای غربی را تصدیق می‌کند. برای مثال می‌گوید همزمان با این که خانواده‌ها کنترل جمعی بر بعضی از اشکال مبادله را از دست می‌دهند (مثلاً انتخاباتی از دواج فرزندشان)، نهادهای جدیدی جای آنها را می‌گیرند (بورديو به عنوان مثال این موارد را نام می‌برد: رقصها، گشت و گذارها، مهمانی‌های عصر^۱، جشن‌ها و ورزشهای مدرن (Bourdieu, 1980:3)). این نهادها طراحی شده‌اند تا مبادله مشروع را امکان‌پذیر سازند و مبادله‌های نامشروع را حذف کنند. بنابراین حتی این مثال نشان می‌دهد که نظریه او در برخورد با روابط اجتماعی باز و بی‌قید مدرنیته متاخر ناتوان است. گشت و گذارها، مهمانی‌های شام، موسیقی باخ و ورزشهای مدرن به ندرت امروزه نشانه‌های متمایز کننده نخبگان هستند. در بیشتر زندگی حرفه‌ای بورديو، نظریه اجتماعی فرانسوی در مرکز توجهات جامعه‌شناختی اروپا بود. او دیدگاههای سختی درباره شایستگی‌های هم‌تایانش داشت. در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در فرانسه بیشتر مباحث درباره نابرابری اجتماعی زیر سایه دو سنت روشنفکری مسلط بود: مارکسیسم، هم در بعد اومانستی آن و هم در بعد ساختارگرایانه آن و کاتولیسیسم اجتماعی، با مدل ارگانوسیستی آن درباره نظم اجتماعی که بر اساس آن نابرابری بین فقیر و غنی از تقدیر انسان جدانشدنی بود و بوسیله اجبارها و امتیازات دوطرفه نسبت به یکدیگر، می‌شد آن را متعادل کرد. بورديو با استفاده از زبان سرمایه‌های چندگانه، می‌خواست قلمرو نظری خود را در مقابل هر دو جنبه مسلط مارکسیسم تنظیم کند. کاربرد زبان سرمایه برای فرهنگ و سلیقه، یا در شبکه‌ها و برخوردها، خود تلاشی برای ماده‌گرایی در مقابل آنچه او اومانسیم احساساتی وجودگرایان می‌نامید، بود. در مقابله با مارکسیسم ساختارگرایانه که اثر بارز آن کتاب حجیم و مشکل‌لویی آلتوسر (Althusser 1977) بود، بورديو استدلال کرد که حیات اجتماعی را « نمی‌توان به مجموعه‌ای منقطع از تعادل‌های مکانیکی آنی بین عاملهایی که ذراتی قابل جایگزینی هستند، تقلیل داد» (Bourdieu, 1986:241) همچنین نگاه کنید به (Robbins 2000: 45-9). با اینکه او به شدت منتقد

Soirees¹

مارکسیسم فرانسوی بود، اما به هیچ وجه طرفدار نظریه اجتماعی محافظه کار هم نبود. نظریه‌ای که گرایش داشت نابرابری را جزء جدایی ناپذیر وضعیت انسان بداند. او تاثیر مارکسیسم را بر رهیافت بسیار متمایز خود تایید می کرد. او تحت تاثیر دیدگاه‌های مابعد ساختارگرایانه و تاکید آن بر نظریه گفتمان نبود. بوردیو این دیدگاه را «تقلیل مبادلات اجتماعی به پدیده های ارتباطی و نادیده گرفتن این واقعیت بی رحمانه که جهان قابل تقلیل به اقتصاد است» می دانست (Bourdieu, 1986:253). در اواخر عمر، بوردیو سهم خود را در توسعه رهیافتی که توانایی آشتی دادن دیدگاه ساختارگرایانه به نابرابری با دیدگاه ساختبند¹ از عامل انسانی را داشت، مشاهده کرد (Ritzer 1996: 537). این امر او را در تقاطع دو بزرگراه اصلی تفکر جامعه شناختی اروپا قرار داد. بنابراین این امر بسیار قابل توجه است که کار بوردیو درباره سرمایه اجتماعی توسط کلمن و پاتنام و بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی که به صورت گزینشی روی آثار بوردیو درباره سرمایه فرهنگی کار کرده اند، نادیده گرفته شد.

با اینکه سهم بوردیو انکارناپذیر است، اما بدون ایراد هم نیست. اولاً مانند کلمن و پاتنام، او سرمایه اجتماعی را مثبت می داند، حداقل برای کسانی که مقدار زیادی از آن را دارا هستند. عموماً او علاقه کمی نسبت به «جنبه تاریک» سرمایه اجتماعی نشان می دهد، بیشتر به این خاطر که نظریه او دقیقاً درباره شیوه هایی است که بعضی گروهها ارتباطاتشان را با توجه به علائق خود جهت می دهند. استفاده او از واژه «سرمایه» به این خاطر است که می خواهد با جلب توجهات به شیوه‌هایی که به عنوان راهبردهای سرمایه گذاری عمل می کنند، از دیدگاه اومانستی به ارتباطات اجتماعی راز زدایی کند. او از احتمال «اختلاس و سوء استفاده» سخن می گوید، به خصوص در میان کسانی که اجازه دارند از سرمایه اجتماعی نهادینه شده، استفاده کنند. مثالهای سرمایه اجتماعی وکالتی شامل خانواده های پدرسالار که در آن یک نفر از جانب خانواده سخن می گوید، یا نجیب زاده‌ای که از مزایای ارتباطات نهادینه شده نجیب زادگی خود استفاده می کند، به همین مساله مربوط

¹ Constructivist

است (Bourdieu, 1986:251). بنابراین اینها بخشهای مشابه اختلاس مجرمانه در سرمایه‌اجتماعی در مقایسه با سرمایه اقتصادی است. اگر نظریه بوردیو یک بعد هنجاری داشته باشد، احتمالاً این است که سرمایه اجتماعی عموماً در جهت پوشاندن منفعت طلبی دارندگان آن عمل می‌کند و به همین دلیل دشمن جامعه باز و دموکراتیکی است که بوردیو در مقالات روزنامه‌نگارانه و فعالیت‌های سیاسی خود به آن معتقد بود. دغدغه بوردیو برای نابرابری و قدرت برای کلمن و پاتنام بی ارزش هستند (که به آن خواهیم پرداخت) و تأکید یک بعدی او بر مزایای سرمایه اجتماعی ضعیفی آشکار به شمار کی رود.

همچنین به نظر می‌رسد دیدگاه بوردیو درباره سرمایه اجتماعی قدیمی و فردگرایانه است. زمینه کاری او در این باره، مانند بسیاری دیگر از موضوعات کاری او، برگرفته از مطالعات مربوط به بورژوازی طبقه بالای فرانسوی در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ است. دیدگاه او درباره خانواده به عنوان خدمتگزار پدر، تاحدی بازتاب زمانه اوست، همانطور که توجه به موسیقی باخ و جاز در حوزه فرهنگی نیز چنین است. در این دیدگاه فضای کمی برای کنشگران جمعی وجود دارد؛ ارتباطات اجتماعی توسط افراد ساخته می‌شوند تا تسلط آنها را حفظ کنند، و بنابراین زندگی جمعی در دیدگاه بوردیو به سادگی به ابزاری برای رسیدن به هدف تبدیل می‌شود. با این حال می‌توان سرمایه اجتماعی را به عنوان دارایی گروهها و حتی محصولی که ماهیتاً بوسیله کنش متقابل جمعی تولید می‌شود، در نظر گرفت. علاوه بر این بوردیو واقعا اعتقاد داشت سرمایه اجتماعی مجموعه‌ای متعلق به ممتازان است و ابزاری برای حفظ برتری آنها. در نظریه او هیچ جایی برای این احتمال که افراد و گروههای دیگر که امتیازات کمتری دارند، هم ممکن است از پیوندهایشان منافی به دست آورند، وجود ندارد. با این حال بوردیو چهره مهمی در انتقال سرمایه اجتماعی از یک استعاره تا یک مفهوم است. به خصوص تحلیل او از منطق کلی سرمایه اجتماعی و انباشت آن، به طور مستقل بر شواهدی قرار دارد که درباره بنیانهای سرمایه اجتماعی در دهه ۱۹۶۰ فرانسه جمع‌آوری کرد.

بنابراین بررسی سهم او در مفهوم سرمایه اجتماعی نیازمند بررسی های دقیقتری از آنچه تاکنون انجام شده، است.

کلمن

جیمز کلمن یکی جامعه شناسان برجسته امریکایی است که تاثیر زیادی بر مطالعات تعلیم و تربیت داشته است. او تاثیر بسیار بیشتری نسبت به بورديو بر مفهوم سرمایه اجتماعی داشته است. کلمن در مجموعه‌ای از مطالعات درباره موفقیت تحصیلی در میان گتو^۱ های امریکایی، توانست نشان دهد که سرمایه اجتماعی به انسانهای قدرتمند محدود نیست، بلکه می تواند مزایای زیادی برای اجتماعات فقیر و حاشیه‌ای داشته باشد. به نظر کلمن سرمایه اجتماعی نشانگر یک منبع است چون دربردارنده انتظار عمل متقابل است و از سطح افراد فراتر می رود و شبکه های گسترده‌ای را که روابط آنها تحت حاکمیت درجه بالایی از اعتماد و ارزشهای مشترک قرار دارد، در بر می گیرد. تاثیر جیمز کلمن بر توسعه مفهوم سرمایه اجتماعی، به خصوص در دنیای انگلیسی زبان، بسیار گسترده است. بخشی از این امر به آن خاطر است که او به مفهومی که قبلا تاحدی ما قبل نظری بود، وضوح و علمی بودن بخشید، البته اگر چنین اصطلاحی اصلا به گوش شنونده انگلیسی زبان رسیده بود. این امر تا حدی بازتاب موقعیت کلی کلمن در علوم اجتماعی است. او در هنگام مرگ در سال ۱۹۹۵ یکی از محترم ترین و مورد بحث ترین نظریه پردازان اجتماعی در ایالات متحده بود. مانند بورديو، کار کلمن از نظر روش شناسی و موضوعی بسیار گسترده است و به حق مباحثه های زیادی حول آن شکل گرفته است. جایگاه سرمایه اجتماعی در کار کلمن، در میان تلاش

^۱ Getto: منطقه ای در درون شهر که ویژگی بارز آن تمرکز محرومیت است. این اصطلاح معمولا با تاکید بر گروههای قومی

همراه است. (م به نقل از Marshall, Gordon (1998) Oxford dictionary of Sociology, Oxford University Press,

گسترده‌تر او برای پرداختن به بنیان نظم اجتماعی است. این امر بیش از همه در اثر آخر بزرگ او «بنیاد های نظریه اجتماعی»^۱ مشاهده می شود (Coleman, 1994).

به طور کلی کلمن قصد داشت یک علوم اجتماعی بین رشته‌ای را توسعه دهد که می تواند جامعه شناسی و اقتصاد را به هم نزدیک سازد. کلمن به طور ویژه‌ای تحت تاثیر گری بکر^۲ که مانند او در دانشگاه شیکاگو بود، قرار داشت. بکر در کار خود درباره سرمایه انسانی، اصول اقتصاد را برای مطالعه آموزش و پرورش، خانواده، سلامت و تبعیض به کار برد و از چارچوب نظری نظریه انتخاب عقلانی استفاده کرد (Becker, 1964). کلمن به حق نیروی فعال موثر بر ظهور نظریه انتخاب عقلانی در جامعه‌شناسی معاصر است (Ritzer, 1996: 427). او می خواست مفهوم سرمایه-اجتماعی را در این چارچوب فکری قرار دهد. نظریه انتخاب عقلانی (یا کنش عقلانی) در این عقیده با اقتصاد کلاسیک مشترک است که تمام رفتارهای افراد ناشی از تلاش برای کسب علائق فردی است، بنابراین به کنش متقابل به عنوان نوعی مبادله نگاه می شود. کلمن، از زمان نظریه انتخاب عقلانی، این دیدگاه گسترده را گسترش داد که جامعه تجمعی از نظامهای اجتماعی رفتار فردی است. او به منظور آشکار کردن بنیانهای نظم اجتماعی اظهار داشت که رفتار سطح سیستم، باید تجزیه شود تا بتوان به اولویتهای افراد و کنشهای آنان دست یافت.

جامعه شناسی کنش عقلانی مدلی بسیار فردگرایانه از رفتار انسان را مفروض می دارد که در آن هر فرد، بدون توجه به سرنوشت دیگران به طور خودکار علائق خود را دنبال می کند. مفهوم سرمایه اجتماعی برای کلمن ابزاری بود برای تبیین اینکه چطور مردم همکاری بین خود را مدیریت می کنند. یک مثال که بسیار مورد علاقه نظریه پردازان کنش عقلانی است از نظریه بازی^۳ می آید. در بازی ذهنی که به نام «معمای زندانی» مشهور است، دو شریک جرم در سلول های جداگانه نگهداری می شوند. به اولی گفته می شود که اگر اعتراف کند، با او رفتار خوبی خواهد شد. معما

¹ Foundations of Social Theory

² Gary Becker

³ Game Theory

اینجاست که آیا او ساکت می‌ماند به این امید که هیچ مدرکی برای اثبات گناهکاری او وجود ندارد و هیچ تنبیهی نخواهد شد، البته به شرط آنکه بازیگر دیگر هم چنین رفتاری داشته باشد یا اینکه اعتراف می‌کند تا در تنبیهش تخفیفی داده شود؟ نظریه انتخاب عقلانی پیش بینی می‌کند که گزینه دوم بر اولی ارجحیت خواهد داشت، چون هر زندانی می‌داند که اگر دیگری در چنین انتخابی قرار گیرد چنین خواهد کرد. این مثال به نظریه بازی محدود نیست. چالشهای مشابهی، بیشتر اوقات در به حساب آوردن کنشهای جمعی دیگران، در نظریه اقتصادی وجود دارد. کارفرمایان ترجیح می‌دهند در هنگام خرج کردن برای آموزش کارمندان، خود را به بی‌خیالی بزنند تا اینکه در مهارتهای آنها سرمایه‌گذاری کنند. کارفرمایان احتمالاً محاسبه می‌کنند که به نفع آنهاست کسانی را استخدام کنند که کارفرمای دیگری خرج آموزش آنها را داده است. در هر دو مورد، نظریه انتخاب عقلانی پیش بینی می‌کند که هر فرد حتی هنگامی که همکاری در زمانی طولانی سهم سود بیشتری نصیب او کند، به دنبال بیشترین منافع خود است. با اینحال در جهان خارج و حتی در گروههای دانشگاهی اقتصاد، انسانها هنوز با هم همکاری می‌کنند. بنابراین همانطور که باربارا میستال¹ گفته است نظریه پردازان انتخاب عقلانی همیشه با این هدف مواجهه‌اند که نشان دهند همکاری با «اصول موضوع فردگرایی و نفع شخصی» (Misztal 2000: 109) سازگار است. به نظر می‌رسد برای کلمن سرمایه اجتماعی راه حلی برای این موضوع بوده است که چرا آدمها حتی هنگامی که منافع آنها با رقابت بهتر ارضاء می‌شود، با هم همکاری می‌کنند. عملکرد سرمایه اجتماعی نزد کلمن قابل مقایسه و شبیه به «دست نامرئی» بازار در نظریه اقتصاد کلاسیک است (Heinze and Strunck 2000: 179).

مانند بوردیو، علاقه کلمن به سرمایه اجتماعی از تلاش برای تبیین روابط نابرابری اجتماعی و موفقیت تحصیلی در مدارس ناشی شد. در «جامعه نوجوانان»² (Coleman 1961)، کلمن

¹ Barbara Misztal

² Adolescent Society

نتایج یافته‌های مطالعه دانش آموزان دبیرستان در شیکاگو را گزارش کرد. او نشان داد که گروه همالان تأثیرات بیشتری (شامل دیدگاه‌های منفی) بر شکل دادن دیدگاه‌های نوجوان نسبت به بزرگسالان مسئول مانند والدین و معلمان دارد. در میانه دهه ۱۹۶۰، از کلمن خواسته شد که یک پیمایش بزرگ درباره موفقیت و فرصت تحصیلی در میان شش گروه قومی انجام دهد. این پژوهش بر اساس «سند گنجره»^۱ انجام شد و تحت نظارت «اداره آموزش و پرورش ایالات متحده»^۲ بود. این پژوهش را که به نام «گزارش کلمن» شناخته شده است، «حوزه ای مشترک بین علوم اجتماعی» توصیف کرده‌اند (Heckman and Neal 1996: 84). کلمن ورودی و خروجی های زیادی برای آموزش و پرورش عمومی یافت، اما بر خروجی ها بیشتر تاکید کرد. مطالعه کلمن تایید کرد که زمینه خانوادگی و محلی نسبت به عوامل مربوط به ماهیت خود مدرسه وزنه سنگین تری هستند (Coleman et al. 1966). کلمن بعدها گله کرد که بعضی از مسئولان که گزارش را خوانده بودند، نتیجه گرفته بودند که مدارس در مقایسه با تأثیرات گروه همالان اهمیت کمی دارند و به همین جهت راهبردهایی مانند بردن دانش آموزان با اتوبوس به مدارس هم نژاد اتخاذ کردند تا انسجام نژادی را در مدارس افزایش دهند. این راهبردها نتیجه معکوس داشت چرا که منجر به «مهاجرت سفیدها»^۳ از داخل شهرها شد و انفصال در محل زندگی نژادها را افزایش داد (Coleman 1990: 69-74).

بعد از آن کار کلمن مجموعه‌ای از تحقیقات تجربی انجام داد که در آنها موفقیت در مدارس خصوصی را با مدارس دولتی مقایسه کرده بود. کلمن و همکارانش با استفاده از داده های مربوط به زمینه خانوادگی و نمره های موفقیت شناختی^۴ ۵۰۰۰۰ هزار دانش آموز دبیرستانی سال دوم و آخر گزارش دادند که دانش آموزان در مدارس کاتولیک و مدارس که دارای وابستگی های

¹ Act of Congress

² United State Office of Education

³ White flight

⁴ Cognitive achievement

مذهبی دیگری هستند، عملکرد بهتری دارند، حتی اگر عامل های دیگری مانند طبقه اجتماعی و قومیت به حساب آیند (Coleman et al. 1982). یک مطالعه طولی دنباله دار که درباره عملکرد دانش آموزان در مدارس کاتولیک انجام شد، نشان داد که این دانش آموزان میزان غیبت و ترک تحصیل کمتری از دانش آموزان دارای زمینه و توانایی مشابه در مدارس دولتی دارند. یافته‌ها به خصوص برای دانش آموزانی که از زمینه های اجتماعی-اقتصادی و نژادی پایینی بودند و نیز مناطقی که در آنها خانواده‌ها نمی توانستند به توسعه شناختی کودکانشان کمک کنند، صادق بود (Hoffer et al. 1985; Coleman and Hoffer 1987). از نظر کلمن مهمترین عامل در تبیین این الگو تاثیر هنجارهای اجتماع بر والدین و دانش آموزان است که انتظارات معلمان را برآورده می کند. او نتیجه گرفت که اجتماعات منبعی برای سرمایه اجتماعی هستند که تاثیر کاستی های اجتماعی و اقتصادی را جبران می کنند (Coleman and Hoffer 1987). بنابراین کلمن سرمایه اجتماعی را تا حدی به این خاطر که مدل نظری موجود با یافته های پژوهش منطبق نبود، به عنوان یک مفهوم پسین¹ مطرح کرد (Baron et al. 2000: 6). با این حال بعد از آن، او نمایی نظام مند از این مفهوم ارائه داد که تاثیری قابل توجه بر دیگر نویسندگان علوم اجتماعی به جا گذاشت.

کلمن در مقاله ای که بسیار مورد ارجاع قرار گرفته است، تعریف سرمایه اجتماعی را به دقت شرح داد. مساله اصلی در این مقاله رابطه بین سرمایه اجتماعی و سرمایه انسانی بود (Coleman 1988-9). استدلال اصلی متوجه مشخص کردن سهم سرمایه اجتماعی در توسعه مفهوم سرمایه انسانی بود. کلمن بیشتر به تمایز بین آنها و ارتباط متقابل آنها پرداخت و کمتر متوجه مشخص کردن مزایای نسبی سرمایه اجتماعی و سرمایه انسانی به عنوان مفهوم بود. او بعدا بیان کرد که این دو مفهوم بیش از آنکه رقیب باشند، به هم مرتبط هستند، اما دو مفهوم جداگانه هستند که از نظر او «معمولا مکمل» اند (Coleman 1994: 304).

¹ Post hoc

در این مقاله، او سرمایه اجتماعی را منبعی قابل دسترسی برای کنشگر از طریق روابط اجتماعی وی عنوان کرد. کلمن می گوید سرمایه اجتماعی دربرگیرنده «ماهیت‌های گوناگونی» است. «تمام این ماهیت‌های گوناگون دربردارنده جنبه‌هایی از ساختارهای اجتماعی هستند، و کنش‌های خاصی را برای کنشگران تسهیل می کنند» (Coleman 198-9: 98). با استفاده از تمایز اقتصادی سنتی میان کالاهای عمومی و خصوصی، کلمن توضیح داد که سرمایه اجتماعی چگونه به فهم مساله کنش جمعی کمک می کند. به عکس سرمایه انسانی و فیزیکی، که معمولاً کالایی خصوصی و متعلق به افراد هستند، کلمن سرمایه اجتماعی را کالایی ماهیتاً جمعی معرفی کرد که توسط تمام کسانی که بخشی از یک ساختار هستند، ساخته می شود و به آنها سود می رساند و نه تنها کسانی که تلاش‌های آنها برای تحقق بخشیدن به آن لازم است (Coleman 1988-9: 116). بنابراین سرمایه اجتماعی نیازمند همکاری میان افرادی است که به دنبال منافع شخصی خود هستند. کلمن مبسوط ترین تعریف خود را از سرمایه اجتماعی به عنوان بخشی از تلاش گسترده تر او برای پی ریزی یک نظریه کلی جامعه شناسی انتخاب عقلانی ارائه داد. کلمن در مقاله اولیه اش سرمایه اجتماعی را چنین تعریف کرد:

مجموعه منابعی که در ماهیت روابط خانوادگی و در سازمان اجتماعی وجود دارند و برای توسعه شناختی و اجتماعی کودک و جوان مفید هستند. این منابع برای افراد مختلف متفاوت هستند و می توانند مزیت مهمی را برای کودکان و نوجوانان در توسعه سرمایه انسانی آنها باشند.

(Coleman 1994: 300)

در جای دیگری او سرمایه اجتماعی را در ارتباط با رشد کودکان چنین تعریف کرده است:

هنجارها، شبکه های اجتماعی، و روابط بین بزرگسالان و کودکان که برای رشد کودکان مهم هستند. سرمایه اجتماعی در درون خانواده و در بیرون خانواده و در اجتماع وجود دارد.

(Coleman 1990: 334)

بنابراین سرمایه اجتماعی برای کسب چیزهای با ارزش، در توسعه شناختی و در کسب یک هویت فردی مطمئن ارزشمند است.

سرمایه اجتماعی چگونه می تواند چنین خروجی دلخواهی به دست دهد؟ باید به یاد داشت که جامعه شناسی انتخاب عقلانی کلمن فرض می کند کنشگران فردی معمولاً به دنبال کسب منفعت فردی خود هستند؛ اگر آنها انتخاب می کنند که همکاری کنند، به این خاطر است که این امر مورد علاقه آنهاست. در نظریه انتخاب عقلانی همکاری یک استثنا برای قانون کلی کنشگرانی است که تنها و محاسبه گر هستند و به کسب منافع خود می پردازند. در مقاله کلمن درباره سرمایه انسانی و اجتماعی، روابط سازنده، با توجه به قرارداد و وظایف و انتظارات بر عهده کنشگران، بوجود آوردن اعتماد در محیط اجتماعی، گشودن کانالهای اطلاعات، قرار دادن هنجارهایی که اشکال خاصی از رفتار را بوجود می آورند و تحمیل ضمانت های اجرا بر کنشگران تقریباً آزاد، به عنوان منابع سرمایه عمل می کنند (Coleman 1988: 102-4). تشکیل آنچه گفته شد بوسیله «نزدیکی» بین شبکه های متفاوتی از کنشگران و به بوسیله یک ایدئولوژی عمومی و مشترک، تسهیل می شود (Coleman 1988: 104-8, 318-20). کلمن نزدیکی – یعنی وجود روابط تقویت کننده دو طرفه بین کنشگران و نهادهای متفاوت – را برای انجام وظایف و اعمال ضمانت های اجرا لازم می دانست. به عنوان مثال، مردان دینی، همسایگان و خویشاوندان به معلمان و والدین کمک می کنند تا با جوانان درباره تنبلی و فرار از تکالیف گفتگو کنند. او می گوید سرمایه اجتماعی در بیرون خانواده «در علاقه و حتی بی اعتمادی یک فرد بالغ به کارهای فرزند فردی دیگر وجود دارد» (Coleman 1990: 334).

تعریف کلمن از سرمایه اجتماعی بعد فردی را به جمعی متصل می کند. او به روشنی سرمایه اجتماعی را به عنوان «یک مجموعه سرمایه ای برای فرد» می دید، اما آن را سازنده «منابع ساختاری اجتماع» می دانست (Coleman 1994: 302). کلمن عقیده داشت در تعیین اینکه آیا منابع را می توان چنین نامید، دو عنصر تعیین کننده وجود دارد: «میزان واقعی وظایف اعمال

شده» و «میزان اعتماد موجود در محیط اجتماعی». این دو در هر زمینه اجتماعی بوسیله ساختارهای اجتماعی شکل خاص خود را می‌گیرند. این ویژگی‌های اجتماعی عبارتند از:

در کنار میزان کلی اعتماد که منجر به اعمال وظیفه عمل متقابل می‌شود، نیازهای واقعی که افراد برای کمک دارند، وجود دیگر منابع برای کمک (مانند سازمانهای رفاهی دولتی)، درجه وفور (که میزان نیاز به کمک دیگران را کاهش می‌دهد)، تفاوت‌های فرهنگی در زمینه تمایل به کمک کردن و کمک گرفتن، درجه بسته بودن شبکه‌های اجتماعی، منطق تماس‌های اجتماعی

(Coleman 1994: 306)

این فهرست از نظر کلمن کامل نبود اما تقریباً نشان می‌دهد که می‌توان یک نوع شناسی از عاملهایی که موجب ساخته شدن سرمایه اجتماعی می‌شود، به دست داد، مانند بسته بودن شبکه اجتماعی و یا گرایش فرهنگی به کمک کردن و کمک گرفتن، و عاملهایی که موجب تخریب آن می‌شوند مانند وفور و نظامهای رفاهی.

با اینحال، از دیدگاه نظریه انتخاب عقلانی، این موضوع این مساله اساسی را که چرا کنشگران، هنگامی که فرض شده است آنها به طور عقلانی به دنبال کسب علائق فردی خود می‌باشند، ترجیح می‌دهند سرمایه اجتماعی را بسازند، حل نمی‌کند. کلمن این مساله را به سادگی با حذف آن حل کرد: کنشگران نمی‌خواهند که چنین سرمایه اجتماعی را بوجود آورند، بلکه سرمایه اجتماعی پیامد ناخواسته تلاش آنها برای کسب علائق خود است. آنطور که کلمن می‌گوید، سرمایه اجتماعی به خاطر انتخاب حسابگرانه کنشگران برای سرمایه گذاری در آن بوجود نمی‌آید، بلکه «محصول فرعی درگیر شدن در فعالیتها به منظور اهدافی دیگر» (Coleman 1994: 312) است. کلمن معتقد بود که این امر سرمایه اجتماعی را از سرمایه های انسانی و مادی متمایز می‌کند، چرا که این دو محصول انتخاب اندیشیده شده و هدفمند هستند.

بنابراین باید سرمایه اجتماعی را یک کالای عمومی دانست تا کالایی خصوصی (Colaman

1994: 312). با اینحال کلمن هنوز در تصحیح تعریف خود برای متناسب کردن آن با نظریه انتخاب

عقلانی مشکل داشت. در حالی بورديو می‌توانست تعریف ساده و فردی خود از مفهوم سرمایه-

اجتماعی را با تصویر بزرگتر از کنشگرانی که با هم ارتباط داشتند تا نابرابری اجتماعی و اقتصادی را بازتولید کنند، تطبیق دهد، اما تعریف کلمن همچنان انتزاعی و کارکردگرایانه باقی ماند. از نظر کلمن،

سرمایه اجتماعی بوسیله کارکرد آن تعریف می شود. سرمایه اجتماعی ماهیت خاصی ندارد، بلکه گستره‌ای از ماهیتها است که دارای دو ویژگی مشترک هستند: همه آنها در بر دارنده جنبه‌هایی از ساختار اجتماعی هستند و کنشهای خاصی را برای افرادی که در این ساختار هستند، تسهیل می کنند.

(Coleman 1994: 302)

حال این سوال پیش می آید که کدام انواع سرمایه اجتماعی این کارکرد را برآورده می سازند.

کلمن قطعاً معتقد بود که انواع مشخصی از ساختار اجتماعی، بیش از دیگران انتخابهای کنشگران را تسهیل می کند. به خصوص که او خانواده را مکان کهن سرمایه اجتماعی می دانست. این امر نتیجه علاقه او به توسعه شناختی کودکان است. واضح ترین تعریف های کلمن از سرمایه-اجتماعی با واژه‌هایی مربوط به ارزش آن برای «رشد کودکان» (Coleman 1994: 304) و یا «برای توسعه شناختی و اجتماعی شخص کودک و یا جوان» (Coleman 1994: 300) همراه بوده است. اساساً چارچوب نظری کلمن، مکانی ممتاز به خانواده به عنوان عالی ترین شکل آنچه او سازمان اجتماعی «بسیار کهن» می نامید، بخشید. از نظر او مشخصه خانواده این بود که منشاء آن «در روابطی که بوسیله تولد فرزند بوجود آمده بود» قرار داشت. از نظر کلمن این سازمان اجتماعی با اشکال «ساخته شده» سازمان اجتماعی، که به خاطر اهدافی محدود ساخته می شوند و کنترل اجتماعی کمتری در آن نسبت به اشکال کهن مانند خانواده وجود دارد، مغایرت داشت (Coleman 1991: 1-3). کلمن اعتقاد داشت که تضعیف خانواده و دیگر اشکال سازمانهای اجتماعی بسیار کهن، موجب شده است که مسئولیت جامعه پذیر کردن اولیه به «سازمانهای ساخته شده» مانند مدرسه منتقل شود و این امر موجب فرسایش طولانی مدت «سرمایه اجتماعی که کارکرد جامعه به آن وابسته است» (Coleman 1991: 9) می شود. بنابراین از نظر کلمن، خویشاوندی به طور کل، و

خانواده به طور اخص، یک جزء اساسی برای جامعه را هستند و او صراحتاً نسبت به چشم انداز آینده کنترل اجتماعی که ریشه در مجموعه‌ای مصنوعی تر از نظم دارد، بدبین بود.

با این حال، چارچوب نظری کلمن می پذیرفت که بعضی اشکال سازمانهای ساخته شده، بیش از بقیه سرمایه اجتماعی را تقویت می کنند. او به کلیسا اشاره می کرد که به خصوص در تقویت کفایت شبکه های اجتماعی موفق بود. کلمن در مقاله ای که بازتاب مطالعات اولیه او بر روی نوجوانان است، به طبیعت بین نسلی پیوندهای دینی توجه کرد:

سازمانهای دینی، در کنار خانواده، یکی از چند سازمان باقیمانده در جامعه هستند که نسلها را به هم مربوط می کند. بنابراین آنها یکی از معدود سازمانهای اجتماعی هستند که از طریق آنها سرمایه اجتماعی اجتماع بالغ برای کودکان و جوانان قابل استفاده است.

(Coleman 1990: 336)

علاوه بر این سازمانهای دینی بسیار مورد نیاز هستند و پیام خردمندانه آنها بیش از پیش در کنار دیگر تعاریف از روحانیت انسان مورد توجه است. کلمن قبول می کند که اشکال بسیار کهن سازمان اجتماعی، با آن درجه کفایت آنها، دیگر نمی توانند بنیانی استوار و عمومی برای کنش اجتماعی در میان کنشگران فردی و محاسبه گر فراهم کنند. با این حال او به طور کامل از این امر اطمینان ندارد که اشکال ساخته شده سازمان بتوانند پیوستگی هنجاری و کفایت شبکه اجتماعی را آنقدر که برای رشد اطمینان بخش کودکان لازم است، فراهم کنند.

بنابراین در نگاه اول، کلمن هم در سوگواری بر زوال گمین شافت یا انسجام کهن و جایگزین آن گزل شافت یا انسجام ساخته شده، با دیگر جامعه شناسان مشترک است. همچنین به نظر می رسد که او دیدگاهی محافظه کارانه در قبال کلیسا و خانواده، که هیچکدام در بنیان حیات اجتماعی معاصر نقشی ندارند، دارد. باید گفت که دیدگاه او درباره اشکال کهن سازمان، دیدگاه تاریخ دانان را درباره خانواده و دین در زمانهای گذشته در جوامع اروپا و شمال امریکا به حساب نمی آورد. به همین جهت تبیین کلمن - مانند بیشتر جامعه شناسانی که درباره گذشته نوشته اند -

بر اساس تمایزی غیر تاریخی بین اشکال اجتماعی «سنتی» و «نو» و حتی «مابعد نو» قرار دارد. همانطور که آلخاندرو پورترز^۱ اشاره کرده است، این تاکید کلمن به آن معنی است که او تمایل داشته است که در نقش پیوندهای نزدیک و متراکم اغراق کند و اهمیت پیوندهای ضعیف و آزاد را کم اهمیت جلوه دهد (Portes 1998: 5). در واقع او پیامدهای کوتاه مدت و فوری فرآیندهای تاریخی را قبول ندارد کما اینکه او در مطالعه سال ۱۹۶۱ خود، اشاره‌ای به تاثیر جنگ جهانی دوم بر حیات خانواده و رویاها و وضعیت آفریقایی-آمریکایی‌ها نکرد (Morrow 1999).

مقایسه کلمن با بورديو می تواند آموزنده باشد. البته بین این دو تفاوت‌های آشکاری وجود دارد. این امر هنگامی که کلمن و بورديو در کنفرانسی درباره نظریه اجتماعی با هم روبرو شدند، آشکار شد. کلمن از نظریه پردازان اجتماعی خواست تا با «مسائل مربوط به سازمانهای ساخته شده» درگیر شوند، اما بورديو تلاش می کرد تا از دیدگاهی انسانگرایانه از جامعه شناسی به عنوان شکلی از عمل اجتماعی باز اندیشانه، دفاع کند (Robbins 2000: 128-9; Coleman 1991: 8). این تفاوت کلی در رهیافت را همچنین می توان در دو دیدگاه متفاوت به سرمایه اجتماعی مشاهده کرد. برخورد بورديو با سرمایه اجتماعی به نوعی دایره ای است؛ به طور خلاصه دیدگاه او تقلیل می یابد به اینکه افراد دارای امتیاز موقعیت خود را با استفاده از ارتباطاتشان با دیگر افراد دارای امتیاز نگاه می دارند. دیدگاه کلمن این تفاوت را دارد که در آن ارتباطات برای همه کنشگران از جمله افراد و جمعها، چه دارای امتیاز باشند یا بدون امتیاز، دارای ارزش است. اما دیدگاه کلمن به طور ساده-انگارانه‌ای خوش بینانه است. از نظر او سرمایه اجتماعی به عنوان یک کالای عمومی، به طور کامل دارای کارکردهایی است، یعنی هنجارها و ضمانتهای اجرایی که به افراد اجازه همکاری برای کسب منافع دو سویه را می دهد و «جنبه تاریک» اندکی دارد و یا اصلا ندارد. در مقابل بورديو تنها به جنبه تاریک سرمایه اجتماعی برای فرودستان و جنبه روشن آن برای امتیازداران می پردازد.

¹ Alejandro Portes

با این حال بازتاب از کار بورديو، چندان جالب نيست. روشن تر از همه اين دو دغدغه مشتركي درباره سرمايه اجتماعي به عنوان منبع كسب موفقيت تحصيلي دارند. مشتركات عميقتري هم وجود دارند. هر دو نفر كنشهاي متقابل اجتماعي را لزوما شكلي از مبادله مي دانند، با اين حال در ديدگاه كلمن اين امر به انتخاب عقلائي مي انجامد، در حالي كه در ديدگاه بورديو اين امر مبنائي براي ماترياليسم فرهنگي فراهم مي كند. هر دو نفر توجه كمي به اين امر دارند كه انسانها يكدیگر را دوست دارند يا از هم متنفر هستند- و همين امر موجب مي شود كه آنان با همدیگر همكاري كنند و يا از هم بيزار باشند- به اين دليل كه خارج از محدوده محاسبه عقلائي قرار مي- گيرد. علاوه بر اين همانطور كه پتر ستومپكا¹ اشاره کرده است، نظريه انتخاب عقلائي «اعتماد اساسي»- يك تمايل يا سوگيري شخصي كلي به اعتماد يا عدم اعتماد كه ممكن است عموميت داشته باشد و يا معطوف به برخي ارتباطات باشد- را نادیده مي گيرد (Sztompka 1999: 66). البته نظريه اجتماعي ماركسيستي هم چنين مي كند. اين نظريه فرض مي كند كه افراد به هم مي- پيوندند تا به علائق مشترك طبقه اجتماعي خود برسند و نه به اين خاطر كه از گروه يكدیگر لذت مي برند.

در آخر، براي كلمن كه مي خواهد اقتصاد و نظريه اجتماعي را بر اساس نظريه انتخاب عقلائي با هم پيوند دهد، طنز آميز است كه به طور جدي با فردگرایی مخالف باشد. براي مثال فرض او اين است كه انزوای اجتماعي ماهيتا آسيب زننده است و در اشكال كهن كاركردي يافت نمی شوند، در حاليكه او هيچ استدلال يا شواهد واقعي براي اين امر ارائه نمی كند (Lindenberg 303: 1996). همچنين در تحليل او ناسازگاري هاي روشني وجود دارد. براي مثال مي توان استدلال كرد كه نظر او درباره نقش سرمايه اجتماعي در ساختن سرمايه انساني به طور منطقي به اين ديدگاه مي انجامد كه انتخاب فردي راه ضعيفي براي توزيع مهارتها است. بنابراين در ديدگاه او تعدادی نقطه ضعف وجود دارد كه بعضی از آنها جدي هستند. نقاط قوت كار او عبارتند از تلاش او

¹ Piotr Sztompka

برای پیوند سرمایه اجتماعی با نظریه گسترده تری درباره ساختارهای اجتماعی؛ فهم او از این امر که سرمایه اجتماعی می تواند سرمایه ای برای گروههای اجتماعی بدون امتیاز باشد و نه تنها ابزاری که در دست امتیازداران است؛ و دغدغه او درباره مکانیسم های شبکه های اجتماعی.

پاتنام

رابرت پاتنام از زمان انتشار مطالعه برجسته خود به نام بولینگ تکنفره^۱ (Putnam 2000)، به عنوان یکی از شناخته شده ترین مبلغان سرمایه اجتماعی شناخته شده است. بورديو و کلمن تنها در دنیاهای محدود جامعه شناسی و نظریه اجتماعی شناخته شده هستند، اما تاثیر پاتنام از حوزه تخصصی او یعنی علوم سیاسی فراتر رفته است و به حوزه عمومی گسترده تری رسیده است. مقاله ای که کلمن در سال ۱۹۹۵- براساس مقاله ای که در سال ۱۹۹۴ به دانشگاهیان در افسالا^۲ داده بود- منتشر کرد، توجه بیل کلینتون را جلب کرد و او به کمپ دیوید احضار شد. با انتشار مقاله بولینگ تکنفره به عنوان یک رویداد خبری برخورد شد. در نشریات و گفتگوهای تلویزیونی با پاتنام مصاحبه شد و عکسهای او به همراه همسرش در مجله پپیل^۳ چاپ شد. پاتنام سپس عازم سفری شد که به واقع یک تور جهانی بود. او آمریکای شمالی و اروپا را پیمود تا ایده های کتابش را به پیش ببرد. پاتنام سخنوری سرزنده و نویسنده ای فصیح است، اما درباره شهرت ناگهانی خود فروتنی می کند. او می گوید «من نابغه ای نیستم که دیر شکفته شده باشم، بلکه واقعیتی را که من به طور غیر عمدی بیان کردم، دغدغه ای بود که از قبل در ذهن بسیاری از آمریکایی های معمولی شکل گرفته بود» (Putnam 2000: 506).

¹ Bowling Alone

² Uppsala

³ People : نام مجله ای است در ایالات متحده که به مطالب مربوط به ستاره های عامه پسند می پردازد. م

به عکس کلمن و بورديو که جامعه شناس بودند، زمينه پاتنام در علوم سياسي است. او مدتي تحت نظر ران اينگلهارت^۱ درباره رابطه بين ارزشهاي اجتماعي و گرايشهاي سياسي کار کرد. اولين مطالعه اصلي پاتنام درباره نقش تعهد مدني^۲ در بوجود آوردن ثبات سياسي و موفقيت اقتصادي بر اساس پژوهش ميداني در ايتاليا بود. بعد از آن پاتنام به سرعت تمرکز خود را به ايالات متحده منتقل کرد و دنباله‌اي از مقالات را منتشر کرد. او در اين مقالات ادعا داشت که از دهه ۱۹۴۰ فرسايشي قابل ملاحظه در سرمايه اجتماعي در امريکا بوجود آمده است که بي مسئوليتي سياسي بسياري از آمريکايي هاي شهري را توضيح مي دهد. همانطور که او خود مي گويد، اين تنز برگرفته از سنتي قديمي در امريکا در زمينه دغدغه دولت دموکراتيک و اجتماع است. نشانه هاي اين دغدغه را مي توان در نيمه اول قرن نوزدهم و در مقبوليت نوشته هاي الکسي دوتوکويل، نويسنده فرانسوي قرن نوزدهم، در امريکا يافت که تا امروز در تحليل هاي سياسي امريکاي شمالي به جا مانده است.

دوتوکويل تحت تاثير سفرهايش در امريکا در سال ۱۸۳۱، در ابتدا از خطر آنچه او شبه هرج و مرج در اولين دموکراسي بزرگ مي ناميد، خبر داد. دوتوکويل تا حدي محافظه کارانه اعتقاد داشت که برابري در برابر قانون موجب بوجود آمدن جامعه‌اي مي شود که در آن افراد اجزاي کوچکی هستند، که اين امر مي تواند به استبداد منجر شود. اما او در طول سفرش در امريکا ديدگاهش تغيير کرد. او در حيات انجمني امريکايي حوزه‌اي غير مستقيم براي يادگيري يافت:

امريکايي ها در انجمنهاي سياسي خود با هر فکر و هر سني هر روز سليقه اي براي مشارکت مي اندوزند و از آن استفاده مي کنند. تعداد زيادي از آنها همدیگر را در جمعي ملاقات مي کنند، با هم صحبت مي کنند و به حرفهاي همدیگر گوش مي کنند. آنها به صورت متقابل همدیگر مسئول مي دانند. آنها سپس به حيات مدني باز مي گردند و از مفاهيمي که آموخته اند براي هزاران هدف استفاده مي کنند.

(De Tocqueville 1832: book 2, Ch VII)

¹ Ron Inglehart

² Civic Engagement

بنابراین از نظر دو توکویل حیات انجمنی یک مبنای مهم برای نظم اجتماعی در یک نظام نسبتاً باز و به وضوح پسا اشرافی^۱ است. درجه تعهد مدنی بالا، که احتمال بسیار کمی دارد موجب استبداد شود، به افراد آموزش می دهد که چگونه در حیات مدنی مشارکت کنند و این خود موجب رسیدن به جامعه دموکراتیک می شود. پیام پاتنام به این خاطر که او می گوید سنگ بنای توکویلی دموکراسی امریکایی در حال تخریب است، مخاطبان فراوانی یافت.

اولین تاثیر پاتنام در مباحث مربوط به سرمایه اجتماعی مربوط به پایان تحقیق او درباره دولت منطقه‌ای در ایتالیا است (Putnam 1993a). او بعد از دو دهه جمع آوری اطلاعات سعی داشت نشان دهد که میان مدیریت های منطقه‌ای در شمال ایتالیا و جنوب آن تفاوت وجود دارد و سپس سعی کرد این تفاوت را تبیین کند. او ابتدا رهیافتی نهادی به مساله اتخاذ کرد و بر عملکرد نسبی کنشگران سیاست عمومی در شمال و جنوب تاکید کرد و نتیجه گرفت که موفقیت نسبی عملکرد نهادی در مناطق شمالی به خاطر ارتباط متقابل دولت و جامعه مدنی است. او این مزیت مدنی مفید را تا گیلدهای^۲ اوایل قرون وسطی ریشه یابی کرد. در آن زمان دولت-شهرها در شمال تا حد زیادی خودمختار و خودتنظیم بودند. در مقابل او اعتقاد داشت فاصله بین دولت و جامعه مدنی در جنوب مربوط به دوران حکومت خود کامه نورمان^۳ است که فرهنگ بدگمانی متقابل و ترس را بوجود آورد. تاثیر این امر در دوران اصلاح و نوسازی هنوز هم وجود دارد.

پاتنام از مفهوم سرمایه اجتماعی استفاده کرد تا این تفاوت ها در تعهد مدنی را بیشتر روشن سازد. او این مفهوم را بعد از ارائه شواهدی دقیق درباره عملکرد نهادی نسبی و سطوح تعهد مدنی ارائه داد:

سرمایه اجتماعی در اینجا به جلوه هایی از سازمان اجتماعی، مانند اعتماد، هنجارها و شبکه ها، اشاره دارد که کارایی جامعه را از طریق تسهیل کنشهای هماهنگ افزایش دهد.

(Putnam 1993a: 167)

¹ Post- aristocratic

² Guild

³ Norman

به طور دقیق‌تر سرمایه اجتماعی از طریق افزایش هزینه های بالقوه برای افرادی که از مسئولیت فرار می‌کنند، در کنشهای جمعی سهیم می‌شود؛ این کار از طریق تقویت هنجارهای قوی انتظار عمل متقابل و تسهیل جریان اطلاعات شامل اطلاعات درباره شهرت افراد که در بردارنده موفقیت های قبلی افراد در همکاری است و به عنوان الگویی برای همکاری در آینده عمل می‌کند، انجام می‌شود (Putnam 1993a: 173). بنابراین استفاده پاتنام از مفهوم سرمایه اجتماعی در مطالعه خود در ایتالیا، تاحد زیادی بسط دیدگاه کلمن بود. او نسبت به کلمن توجه بیشتری به منابع نشان داد که نتیجه پیوندهای ضعیف هستند و توسط سازمانهای ساخته شده مانند انجمنهای اعتبار در گردش و جوامعی که امضاء فرد در آنها ارزش زیادی دارد، ساخته می‌شوند. او نسبت به کلمن توجه کمتری به نقش کلیسا و خانواده نشان داد.

پاتنام بعد از انتشار مطالعه خود درباره نهادهای سیاسی در ایتالیا، توجه خود را به زادگاهش، ایالات متحده معطوف کرد. پیامهای او جذاب بودند. این پیامها توسط عنوانهایی که او به کارهایش می‌داد تقویت می‌شدند. این عناوینها به اندازه تیتراژ یک روزنامه کوتاه و موثر بودند. شاخص ترین مثال، عنوان «بولینگ تکنفره» است که او برای کتاب آخر و مقاله‌ای قدیمی تر خود انتخاب کرد (Putnam 1995; 2000). تصویر یک بولینگ باز تنها، به منظور به دست آوردن تصویری ساده از مساله بود، و همان طور که انتظار می‌رفت منجر به ساده سازی های افراطی در مساله شد. منظور پاتنام از این استعاره این نبود که امریکایی ها هر کدام برای بازی کردن مسیر خود را می‌روند تا تنها بازی کنند، بلکه منظور او این بود که آنها نسبت به گذشته تمایل کمتری به بازی کردن در تیم های رسمی و در مقابل حریفان در لیگی سازمان یافته دارند (آنگونه او در دوران جوانی خود انجام داده بود) و بیشتر تمایل دارند که با گروهی از دوستان و اقوام باری کنند. پیام پاتنام در مقالات او در میانه دهه ۱۹۹۰ روشن بود: سرمایه اجتماعی امریکا در حال انحلال طولانی مدت است و مجرم اصلی در این انحلال تلویزیون است (Putnam 1993b; 1995; 1996). لیگ بولینگ در اینجا استعاره‌ای است برای نوعی فعالیت انجمنی که افراد نسبتا بیگانه را بر اساس یک

رویه و مبنایی تکرار شونده دور هم جمع می کند و به ساختن و نگاه داشتن مجموعه ای گسترده تر از شبکه های اجتماعی و ارزشها کمک می کند. این امر موجب بوجود آمدن انتظار عمل متقابل و اعتماد می شود و در نتیجه همکاری دوطرفه را تسهیل می کند.

تعریف پاتنام از سرمایه اجتماعی در دهه ۱۹۹۰ کمی تغییر کرد. او در سال ۱۹۹۶ گفت:

منظور من از سرمایه اجتماعی جلوه هایی از حیات اجتماعی است - شبکه ها، هنجارها و اعتماد - که مشارکت کنندگان را قادر می سازد که به شکل کاراتری با هم برای رسیدن به چیزهای مشترک عمل کنند.
(Patnam 1996: 56)

سه جزء سرمایه اجتماعی در این تعریف نسبت به سال ۱۹۹۳ تغییر نکرده است، آنچه جدید است تعریف «مشارکت کنندگان» به عنوان کسانی است که از سرمایه اجتماعی سود می برند به طور خاص و حذف «جامعه» است (Baron et al. 2000:9). در نتیجه او در کتاب برجسته خود می گوید

ایده اصلی نظریه سرمایه اجتماعی این است که شبکه های اجتماعی دارای ارزش هستند... تماسهای اجتماعی بر قابلیت های افراد و گروهها موثر هستند.

(Putnam 2000: 18-19)

او سرمایه اجتماعی را چنین تعریف می کند:

این مفهوم به ارتباطات بین افراد - شبکه های اجتماعی و هنجارهای انتظار عمل متقابل و قابل اعتماد بودن که از آنها ناشی می شوند - اشاره دارد

(Putnam 2000: 19)

این نوع بیان، تعریف قبلی چنین پالایش می کند که اعتماد (به همراه انتظار عمل متقابل) عنصری ضروری در هنجارهایی هستند که از شبکه های اجتماعی ناشی می شوند و دو جزء اولیه را که شبکه ها و هنجارها هستند، به جا می گذارد.

پاتنام سپس بین دو شکل اساسی سرمایه اجتماعی تمایز قائل شد: پیوند دهنده^۱ (شمول آور) و محدود کننده^۲ (انحصاری). سرمایه اجتماعی الزام آور تمایل دارد که هویت های انحصاری و همگنی را حفظ کند؛ سرمایه اجتماعی پیوند دهنده افراد را از بخشهای مختلف اجتماعی کنار هم

¹ Bridging

² Bonding

جمع کند. هر کدام از اینها به منظوری مفید هستند. سرمایه اجتماعی الزام آور برای تقویت انتظار متقابل خاصی و تحرک بخشیدن به همبستگی مفید است و مانند یک چسب قوی جامعه شناختی عمل می کند. وفاداری قوی درون گروهی را حفظ می کند و همانندی های خاصی را تقویت می کند. ارتباطات پیوند دهنده برای اتصال به دارایی های خارجی مفید است و برای اشاعه اطلاعات مفید است. این نوع سرمایه اجتماعی مانند یک روغن تسهیل کننده جامعه شناختی عمل می کند و همانندی ها و انتظارات متقابل گسترده تری را بوجود می آورد (Putnam 2000: 22-23).

بنابراین نظریه سرمایه اجتماعی پاتنام شباهتهای واضحی با مفاهیم دورکیمی همبستگی دارد. استفاده او از مفاهیمی چون «قابلیت تولید» و «کارایی» نشان دهنده آن است که او سرمایه اجتماعی را کارکردی می بیند اما زمینه کار او روشن می کند که او کنشگر فردی محاسبه گر نظریه انتخاب عقلانی را در نظر ندارد. برعکس کلمن، پاتنام به روشنی تمایز تونیس میان اجتماع (گمین شافت) ارگانیک و سازمان اجتماعی کسب شده (گزل شافت) و نتیجه او را که مدرنیته دشمن مدنیست است، رد کرد. در مقابل پاتنام استدلال کرد که او در مطالعه خود در اروپا، نشان داده است که «مناطقى که از همه کمتر مدنى هستند، دقیقاً روستاهای سنتی جنوب هستند» (Putnam 1993a: 114). خویشاوندی به عنوان منبعی برای همبستگی نسبت به آشنایی و عضویت مشترک در انجمنهای ثانویه دارای اهمیت کمتری است، این امر می تواند افراد را از گروههای کوچک و کاملاً جدا و متمایز کنار هم جمع کند (Putnam 1993a: 175). او همچنین استدلال کرد که پیوندهای عمودی کمتر از پیوندهای افقی مفید هستند به این خاطر که آنها ظرفیت کنش جمعی را کاهش می دهند و موجب بدگمانی می شود (Putnam 1993a: 195). اما شباهت بین پاتنام و دورکیم نباید اغراق کنیم. همانطور که باربارا میستال¹ گفته است، پاتنام از دیدگاه نظری، نویسنده ای التقاطی است که هم از تحلیل دورکیم از پیوندهای دوطرفه استفاده کرده است و هم تاکید بر عقلانیت کنشگران و از نظریه انتخاب عقلانی (Misztal 2000: 119).

¹ Barbara Misztal

پاتنام مانند دوتوکویل از داوطلب بودن و اجتماعی بودن هواخواهی می کند چون این دو منجر به متعادل کردن قدرت افراطی اشتراکی افراد و تعدیل بی عاطفگی اجتماعی می شود. مطالعه پاتنام در ایتالیا برای تایید این دیدگاه که نظر دوتوکویل چیزی بیش از یک نظر روشنفکرانه است، اهمیت داشت. دو تا از چهار شاخصی که پاتنام برای اندازه گیری تعهد مدنی به کار برد، «حیات انجمنی» و «روزنامه خواندن» بود (دو تای دیگر «مشارکت انتخاباتی» و «الگوهای ترجیح رای-دهی» بودند). او همچنین مانند دوتوکویل از انجمنهای مدنی هواخواهی می کند، اما با او درباره گرایش جوامع دموکراتیک به سوی استبداد موافق نیست. جامعه نامطلوب پاتنام جامعه ای است که افراد آن مفتون تلویزیون و دچار دلسردی سیاسی هستند. در این جامعه با جرائم و فقر مبارزه نمی-شود و افقهای طولانی مدت رونق اقتصادی، نامطلوب است. بنابراین با توجه به این مطالب بهتر است بگوییم پاتنام تنها تاحدی نوتوکویلی است.

با این حال هسته اصلی مطالعه پاتنام در امریکا، بررسی دقیق جزئیات تجربی است. او برای فرسایش سرمایه اجتماعی در امریکا جزئیات قابل توجهی ارائه می دهد به خصوص در کتاب بولینگ تکنفره که در آن به شکلی نظاممند داده های آمارهای مربوط به گرایشهای اجتماعی در نیمه دوم قرن بیستم بررسی شده است. پاتنام در مقاله اولیه خود بر داده های «پیمایش اجتماعی عمومی»^۱ (که از سال ۱۹۷۴ هر دو سال یک بار انجام می شود) و «مطالعات انتخابات ملی»^۲ (که از سال ۱۹۵۲ هر سال انجام می شود) که گرایشها و رفتارهای در حال تغییر در ایالات متحده را ثبت کرده بودند، تاکید کرد. پاتنام در کتاب بعدی خود این داده های اولیه را با داده های دیگری تکمیل کرد. داده های مربوط به عضویت در گروهها از انجمن های حمایت از گوزنهای امریکای شمالی تا اتحادیه های کارگری. او همچنین از پیمایش های دیگری مانند «پیمایشهای سبک زندگی نیدهام»^۳ (که از سال ۱۹۷۵ هر سال انجام می شود) و پیمایش «گرایشهای اجتماعی و

¹ General Social Survey

² National Election Studies

³ DDE Needham Life Style Surveys

سیاسی»^۱ که توسط سازمان نظرسنجی راپر^۲ بین سال ۱۹۷۳ و اکتبر ۱۹۹۴ انجام شد استفاده کرد (Putnam 2000: 415-24).

البته هیچکدام از این تحقیقات برای پاسخ دادن به سوالاتی که پاتنام مطرح کرده بود، انجام نشده بودند. از این نظر رهیافت او شبیه تاریخ دانان شد که همیشه از داده های جمع آوری شده توسط دیگران، برای اهداف کاملاً متفاوتی استفاده می کنند. در کار پاتنام تمام شواهد یک جهت را نشان می دادند. اواخر دهه ۱۸۸۰، شهر گرایی، مهاجرت و صنعت گرایی پیوند های اجتماعی امریکا را به حداقل رسانده بود. از آن زمان شبکه ای متراکم از سازمانهای داوطلبانه از صلیب سرخ تا هداسا^۳ و اتحادیه های کارگری بوجود آمد. بعد از آن تعهد مدنی به طور ثابت افزایش یافت تا زمان بحران اقتصادی که این روند متوقف شد. بعد از ورود ایالات متحده به جنگ جهانی دوم تعهد مدنی به نرخ رشد اولیه بازگشت اما از دهه ۱۹۶۰، ابتدا به آرامی و سپس در جریانی گردابی امریکایی ها از یکدیگر و اجتماعات خود فاصله گرفتند (Putnam 2000: 27).

شواهد جمع آوری شده برای اثبات فرسایش سرمایه اجتماعی از دهه ۱۹۶۰ متقاعد کننده است. در داده های پاتنام مشارکت سیاسی، عضویت انجمنی، مشارکت مذهبی، داوطلب بودن، انجام کارهای خیریه، روابط اجتماعی مربوط به کار و شبکه های اجتماعی غیررسمی با جزئیات مورد بررسی قرار گرفته اند و نشان داده شده است که کم و بیش تاحدی دچار فرسایش شده اند. پاتنام این الگو را با داده های پیمایشی که نشان می دهد ادراک امریکایی ها از درستکاری و قابل اعتماد بودن از قله آن در دهه ۱۹۶۰ سقوط کرده است، مربوط می کند. این شواهد باز هم در زمینه تغییر گرایشها با داده های تغییر رفتاری تکمیل شده است. مانند گرایش رو به رشد رانندگان امریکایی به نادیده گرفتن علائم ایست در تقاطعها (Putnam 2000: 143) و افزایش ناگهانی در میزان جرائم گزارش شده. پاتنام بعضی جریانهای مخالف را هم توصیف می کند، مانند رشد گروههای خودیاری

¹ Social and Political Trends

² Roper

³ Hadassah: سازمان زنان یهودی. م

کوچک و داوطلبی جوانان، و افزایش شیوه های جدید ارتباط از طریق اینترنت و دیگر فناوری ها، اما او نهایتاً نتیجه می گیرد که این شواهد مبهم هستند و مطمئناً از اهمیت شواهد مربوط به افول در بسیاری از شیوه هایی ارتباط امریکایی ها با اجتماعات خود، نسبت به دو یا سه دهه قبل کم نمی کند (Putnam 2000: 180).

پاتنام سپس ردیفی از عوامل احتمالی موثر بر این فرسایش طولانی مدت را معرفی می کند. او هر عامل را به نوبت قبل از بررسی پیامد ها مورد توجه قرار می دهد. او عواملی چون تغییر ساختارهای خانواده و رشد رفاه دولتی را - که متفکران محافظه کار معتقد به اهمیت آنها هستند - رد می کند. به این خاطر که نه تنها با داده های مربوط به آمریکا تطبیق ندارد، بلکه در الگوهای دیگر کشورها هم رد شده اند (به خصوص کشورهای اسکاندیناوی). او دیدگاه چپ لیبرال را هم قبول نمی کند که بر اساس آن فرسایش سرمایه اجتماعی به خاطر نژادپرستی، و به خصوص «مهاجرت سفیدپوستان»¹ از شهرهایی که در آنها نژادها با هم مخلوط هستند به حاشیه های از نظر نژادی همگن، است. این فرضیه براساس شواهد مربوط به اینکه فرسایش سرمایه اجتماعی تمام نژادها را تحت تاثیر قرار داده است، رد می شود. همچنین منسجم ترین نسلها در آمریکا هنگامی بوجود آمدند که جامعه آمریکا بیش از امروز تکه تکه و نژادی بود (Putnam 2000: 280). پاتنام با دیدگاه دیگر لیبرال کمتر مخالفت کرده است. این دیدگاه می گوید فرسایش تعهد مدنی به خاطر رشد قدرت واحدهای تجاری بزرگ است. او اشاره می کند که بازار سرمایه داری در زمانی که تعهد مدنی در قله خود بود به همین اندازه بود و به همین خاطر نمی تواند دلیل اصلی افول ارتباطات باشد. او گرایشهای اخیر به سوی جهانی شدن که تعهد مدنی رهبران تجاری را کاهش داده است، تایید می کند. اما با آن که این امر می تواند مقداری از فرسایش را تبیین کمک کند اما هیچ دلیل روشنی وجود ندارد که جهانی شدن می تواند بر آمادگی فرد برای حضور جمعی در کلیسا و یا داشتن دوستانی برای بازی پوکر تاثیر بگذارد (Putnam 2000: 283).

¹ White flight

در نهایت پاتنام چهار عامل اصلی را نام می برد. اول «اشتغال افراطی» که فشارهایی را به خانواده های دو شغله وارد می کند. این امر مقدار زمان و دیگر منابعی را که می توانند موجب تعهد و حضور بیشتر زنان در اجتماع شوند، کاهش داده است. با این حال پاتنام با این عامل به عنوان عاملی کمکی برخورد می کند. چون ارتباطات و تعهد برای زنان و مردان، چه کار کنند و چه کار نکنند، به یک اندازه کاهش یافته است (Putnam 2000: 203). دوم، او اشاره می کند که ساکنان مناطق کلان شهری بزرگ از چیزی که او «کیفر نامناسب روییدن مدنی» می نامد رنج می برند. با اینکه آنها وقت زیادی صرف این طرف و آن طرف رفتن می کنند اما بیشتر از دیگران منزوی هستند (Putnam 2000: 215). با این حال تعهد مدنی در شهرهای کوچک و مناطق روستایی هم کاهش یافته است. پاتنام فشار ناشی از زمان و پول، تحرک و رشد نامنظم شهری را عوامل کمکی می داند. او نتیجه می گیرد دو عامل اصلی عبارت است از «تفریحات الکترونیک خانگی» و بالاتر از همه تلویزیون و «تغییر نسلی». داده های پاتنام می گویند کسانی که از تلویزیون زیاد استفاده می کنند به طور واقعی از حیات مدنی خارج می شوند و زمان کمی را با دوستان خود صرف می کنند و حتی به طور روز افزونی خانواده کناره می گیرند (او همچنین شواهدی ارائه می دهد که کسانی که زیاد تلویزیون تماشا می کنند عموماً احساس بدی دارند و از تماشای خود لذت کمی می برند) (Putnam 2000:240-2). با این حال در پایان پاتنام اشاره می کند که سن تنها عاملی است که در الگوی کلی افت تعهد استثنا است. با کنترل تفاوت در تحصیلات پاتنام دریافت که کسانی که در دهه ۱۹۲۰ به دنیا آمده اند دو برابر بیشتر از نوه های خود که در دهه ۱۹۶۰ به دنیا آمده اند به انجمنها تعلق داشته اند، دو برابر بیشتر به رای دادن تمایل داشته اند و سه برابر بیشتر به خواندن روزنامه تمایل داشته اند (Putnam 2000: 254). این نسل به شکلی نامعمول مدنی بودند و از سوی سیل عظیم جنگ جهانی و ساختار سازی مجدد در میانه قرن مجبور به قبول عادات و ارزشهای مدنی شدند. اکنون این نسل بوسیله کسانی که تمایل مدنی کمتری دارند جایگزین شده اند (Putnam 2000: 275).

پاتنام سپس این سوال را مطرح می کند: خب که چه؟ آیا این امر که سرمایه اجتماعی در ایالات متحده در حال فرسایش است اهمیتی دارد؟ پاتنام با تلاش برای کشف رابطه بین سرمایه اجتماعی و شاخصهایی برای خوب زیستن مانند تحصیلات، رونق اقتصادی، سلامت، خوشنودی و تعهد دموکراتیک به این سوالات پاسخ می دهد. او چهارده گویه مختلف برای سرمایه اجتماعی مانند سطوح اعتماد اجتماعی و تعهد به امور مدنی را در یک «شاخص سرمایه اجتماعی»¹ ترکیب کرد. او میزان سرمایه اجتماعی در پنجاه ایالت آمریکا را روی نقشه پیاده کرد. این داده ها تا حد زیادی نشان می دهد که سرمایه اجتماعی در دلتای میسیسیپی، در مرکز جنوب قدیم، کم است. سرمایه اجتماعی در غرب میانه از همه متراکم تر است که در طول مرز مرکزی با کانادا گسترش می یابد (Putnam 2000: 290-3). پاتنام سپس تا نشان می دهد ایالتهای میسیسیپی، آلاباما و لوئیزیانا در زمینه برخی شاخصهای خوب زیستن تقریبا بد هستند در حالیکه ایالتهای مینه سوتا و آیووا و ایالت نیوانگلند ورمونت بهتر هستند. پاتنام مشخصا فرضیه خود درباره نقش تفریحات الکترونیک را ارائه می دهد. پاتنام همبستگی محکمی بین زمان صرف شده برای تماشای تلویزیون توسط کودکان و رتبه شاخص سرمایه اجتماعی ارائه می دهد (Putnam 2000: 303). پاتنام فصل کوچکی را به آنچه او «سویه تاریک» سرمایه اجتماعی می نامد اختصاص داد اما به بیان امکان تنش بین سرمایه پیوند دهنده و الزام آور اکتفا کرد. او با ارجاع به «مجادله اتوبوس»² هنگامی که کودکان آفریقایی-آمریکایی در مدارس سفید پوستان و کودکان سفید پوست در مدارس مناطق آفریقایی-آمریکایی ثبت نام می کردند، استدلال خود را توضیح داد. با این حال به طور قاطعی پاتنام اعتقاد دارد که شواهد نشان می دهد که همبستگی مثبت بین سرمایه اجتماعی و خوب زیستن وجود دارد. او فصول پایانی مطالعه بزرگ خود را بحث درباره سیاستهای ساختن (و یا باز ساختن) سرمایه اجتماعی اختصاص می دهد.

¹ Social Capital Index

² bussing controversy

سهام پاتنام در مفهوم سرمایه اجتماعی بسیار چشمگیر است. تحقیق او بر اساس دانش گسترده‌ای درباره بسیاری از منابع و شواهد است. توجه بیشتر به پاتنام و نفوذ او نشان داد که رهیافت او واقعا رهیافتهای کلمن و بوردیو را تحت تاثیر قرار داده است. این امر نه تنها موجب تحسین شد بلکه انتقاداتی را هم برانگیخت. کار او درباره ایتالیا توسط تاریخ دانان و دانشمندان علوم اجتماعی مورد بررسی دقیق قرار گرفت و کار او درباره ایالات متحده همواره مورد مخالفت قرار گرفته است. کار پاتنام در مقابل این انتقادات چگونه ایستاده است؟

اولا تعدادی از نویسندگان پرسیده‌اند که آیا شواهد پاتنام برای اثبات تر او کافی هستند. در یک نقد اولیه، یک نویسنده امریکایی اظهار کرد که شاخصهای پاتنام درباره تعهد تاریخ گذشته هستند؛ گروههایی چون الک ها^۱ و صلیب سرخ مربوط به شهرهای قدیمی هستند و بر اساس تقسیم نقشهای جنسیتی قرار دارند؛ اشکال جدید تعهد، مانند فوتبال جوانان، در حال رشد هستند چون آنها بیشتر تمایل به اشتغال در شیوه های حاشیه نشینانه زندگی دارند (Lemann 1996: 25-).⁶ چنین نقدی از کار پاتنام دوباره با جزئیات بیشتر مطرح شد (Cohen 1999: 212-19). با این حال گفته شد که این انتقاد از زمان انتشار کتاب بولینگ تکنفره کم رنگ شد. در این کتاب پاتنام اشکال جدیدتری از همکاری را بررسی می کند، شامل فوتبال جوانان و جنبشهای جدید در دهه-های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰. همانطور که در بالا گفته شد، پاتنام قبول کرد که شواهد مبهم هستند اما تاکید می کند که با بررسی دقیق تر، الگوی کلی فرسایش غیرقابل انکار است. حتی جنبشهای رو به رشدی مانند صلح سبز^۲ با چنین الگویی مطابقت می کند؛ آنها از طریق نامه های مستقیم نیرو جذب می کنند و نه از طریق عقاید شخصی، که نیاز به تعهد کمتری از سوی اعضای خود دارند، و در بردارنده اشکال حمایت گذرا است و در میان حمایت کنندگان، نسبت به سازمان های این

¹ Elks

² Greenpeace

چینی قدیمی که اکنون جایگزین شده اند، پیوندهای شخصی کوتاه مدت‌تری ایجاد می کنند (Putnam 2000: 158-60).

البته این امر ممکن است تنها درباره آمریکا صادق باشد. نویسندگان بسیاری اشاره کرده اند که شواهد پاتنام برای فرسایش تعهد اجتماعی در ایالات متحده باید شواهد مربوط به سرزندگی در اروپای غربی را رد کند (Rothstein 2001; Hall 1999; Maloney et al. 2000a). روشن است که در جوامع اروپایی الگوهای اوقات فراغت و تغییر نسلی شبیه آمریکا است. بنابراین اگر نظر پاتنام درست باشد، احتمالاً ما باید انتظار داشته باشیم که این جوامع هم دارای چنین فرسایشی در تعهد مدنی باشند. باید بررسی کرد که آیا مطالعات روتستاین^۱ و هال^۲ در سوئد و بریتانیا بیش از مطالعه پاتنام نشان دهنده الگوی گرایشهای غربی هستند یا نه. اگر چنین هستند، آنگاه باید پیشنهاد شود که پاتنام در تبیین فرسایش درگیری مدنی در آمریکا تجدید نظر کند، اما به هر حال این امر اساس بیماری شناسی او را زیر سوال نمی برد.

در یک چالش اساسی تر، از پاتنام انتقاد شده است که تعریفی دوری^۳ از سرمایه اجتماعی ارائه داده است (Miszal 2000: 121). همچنین گفته شده است که او در کارش دقت نظری ندارد. بنا به گفته بعضی، پاتنام در ارائه مفهومی از تولید و نگهداشت سرمایه اجتماعی ناموفق است (Miszal 2000: 120) و رابطه علی اعتماد و شبکه های غنی انجمنها پیش فرض می گیرد (Sztompka 1999: 196). به ویژه این انتقاد درستی است که نظریه او رابطه بین عناصر گوناگون سرمایه اجتماعی را مشخص نمی کند. با این حال تعریف او روشن است. در کتاب بولینگ تکنفره تاکید او به روشنی بر مشارکت فعال در شبکه هاست؛ «هنجارهای انتظار عمل متقابل و قابل اعتماد بودن که از آنها ناشی می شوند» (Putnam 2000: 19).

¹ Rothstein

² Hall

³ circular

همچنین گفته شده است که ابهام مفهومی پاتنام با شهرت او همبستگی دارد (Portes 1998: 1). سرمایه اجتماعی در دستان پاتنام دارویی برای تمام دردهای جامعه است. از نظر جین کوهن^۱ پاتنام ندانسته در حال بازی خطرناکی را شروع کرده است که می تواند به نفع کسانی که می خواهند به دولت رفاه آسیب بزنند، تمام شود؛ او حتی پاتنام را یک نوجمهوری خواه^۲ می نامد (Cohen 1999: 211, 228). شاید کوهن اغراق کند، اما کار پاتنام را می توان حداقل با بعضی از نمونه های اجتماع گرایی^۳ مقایسه کرد (Schuller et al. 2000: 10). میستال عقیده دارد که پاتنام تصویری رمانتیک از اجتماع ارائه داده است و این مساله را که شبکه ها هم می توانند اعتماد بسازند و هم بی اعتمادی، نادیده گرفته است (Misztal 2000: 121). میزان تاثیر پذیری پاتنام از نوستالوژی را می توان در تمجید او از شخصیت جورج بیلی^۴، شخصیت محوری فیلم «زندگی شگفت انگیز است»^۵ اثر فرانک کاپرا^۶ که نقش او را جیمز استوارت^۷ بازی کرده است، دید. از نظر پاتنام، بیلی یکی از «دلاوران مدنی» بود تنها احساس حسرت نسبت گذشته نداشتند، بلکه خواهان زمانی بودند که خیرخواهی عمومی واقعا دارای ارزش بود و اجتماعات واقعا «کار» می کردند (Putnam 2000: 287). این فیلم که اندکی بعد از جنگ جهانی دوم ساخته شد، یادآوری بسیار خوبی برای مفهوم اجتماع بود، و هنوز هم این فیلم به خوبی به فروش می رود. اگر به خواهم به وضوح بگویم: من از تماشای این فیلم در کریسمس لذت می برم و مفهوم اصلی آن در مورد اصلاح اجتماع هنوز اشکهای مرا جاری می کند. جالب است که در استدلال پاتنام فیلم از آمریکای در آستانه چرخش هزاره سخن می گوید اما آن در سال ۱۹۴۸ ساخته شده است و بعد از آن بود که این فیلم جایگاه اثر کلاسیک را پیدا کرد. جالب است که تاکید کاپرا بیش از آن که بر تعهد

¹ Jean Cohen

² Neorepublican

³ communitarianism

⁴ George Bailey

⁵ It's a Wonderful Life

⁶ Frank Capra

⁷ James Stewart

اجتماعی باشد بر قهرمانی فردی بود که به تنهایی در مقابل فسادهای گروهی می ایستد. بنابراین اگر بخواهیم با استفاده از واژه های پاتنام سخن بگوییم باید بگوییم که مدافع، متهم به جرم شده است.

همچنین پاتنام به خاطر دست کم گرفتن اهمیت سیاست مورد انتقاد واقع شده است. به ویژه اینکه، با وجود بین رشته‌ای بودن مفهوم سرمایه اجتماعی او، ریشه های آن در علوم سیاسی است. بنابراین جای تعجب دارد که یکی از ضعفهای او دیدگاهی افراطی در اجتماعی بودن رفتار است. از آنجایی که او معتقد است سرمایه اجتماعی تنها بوسیله فرآیندهای طولانی مدت اجتماعی و اقتصادی ساخته می شود، پس جایگاه کمی برای بررسی عامل انسانی در مفهوم او باقی می ماند. مطالعه سال ۱۹۹۳ او درباره دولت منطقه‌ای ایتالیا، که ویژگی مدنی بودن را به اوایل دوره قرون وسطی مربوط کرد، نمونه‌ای از این تلاش اوست. در بهترین حالت می توان گفت او سرمایه اجتماعی را بسیار وابسته به مسیر تاریخی می داند که وضعیت امروز آن نتیجه مجموعه‌ای از فرآیندهای طولانی مدت تاریخی است. این امر با تمایل به نادیده انگاشتن نقش دولت همراه است (Misztal 2000: 120). در دفاع از پاتنام می توان گفت که مطالعات او در امریکا به این خاطر که او می گوید فرسایش تعهد مدنی بیش از همه در دو نسل بوده است کمی کوتاه مدت‌تر از مطالعات او در ایتالیا بوده است (Lemann 1996). دانشمندان علوم سیاسی از این هم جلوتر رفته‌اند و گفته‌اند که دیدگاه او بسیار به جامعه شناسی گرایش پیدا کرده است. گروهی از نویسندگان بریتانیایی پاتنام را به این خاطر که دیدگاهی «پایین به بالا» اتخاذ کرده که بر داوطلب بودن تاکید می کند و نقش فعالیتها و نهادهای سیاسی را نادیده می گیرد، مورد انتقاد قرار داده‌اند (Maloney et al. 2000b: 803). لوندز^۱ و ویلسون^۲ به شکل مشابهی نظریه پاتنام را نقد می کنند و معتقدند این نظریه بسیار جامعه محور است و عامل دولت و عاملهای سیاسی را دست کم می گیرد (Lowndes and Wilson

¹ Lowndes

² Wilson

629: 2001). این انتقادات را می توان در چارچوب تلاش برای بازگرداندن تمرکز به حوزه سنتی دانشمندان علوم سیاسی - برای مثال نهادها و فرآیندهای تصمیم گیری - درک کرد. آنها تاکید می کنند که دولت ها بازیگران منفعلی در این فرآیند نیستند و می توانند چارچوبی بسازند که در آن شهروندان تصمیم بگیرند که به حوزه عمومی بپیوندند یا در خانه بنشینند و تلویزیون تماشا کنند. با این حال نقد جامعه شناختی آثار پاتنام درباره نادیده گرفتن عامل، حرفهای بیشتری برای گفتن دارد. اگر آن را خوب بررسی کنیم تنها می توانیم کناره گیری از تعهد مدنی را بفهمیم و آن را انتخابی فعالانه بدانیم. در موضوع سرمایه اجتماعی اندیشه پاتنام، اندیشه مسلط شده است. این امر تا حدی به خاطر وضوح تحلیلی و جزئیات تاریخی کار او، به خصوص در کتاب بولینگ تکنفره است. با این حال او از تاثیر کلمن بر کار خود تقدیر کرده است و کلمن هم به نوبه خود از سهم بورديو بر کار خود آگاه بود. بسیاری از انتقاداتی که از یکی از این سه تن می شود را می توان حداقل به یکی دیگر از آنان و گاهی هم هر سه وارد دانست. علاوه بر این پیشروانی قبل از هر سه آنها وجود داشته اند. کلمن و پاتنام به گلن لوری¹ به خاطر ابداع مفهوم سرمایه اجتماعی مدیون هستند (Putnam 1993a: 241)، ضمن اینکه اجزاء جداگانه آن - شبکه ها، مشارکت، ارزشهای مشترک، قابل اعتماد بودن - همگی زمانی موضوعات علائق تخصصی عده ای بوده اند. بنابراین مفید است که این سوال را بررسی کنیم که سهم مشخص بورديو، کلمن و پاتنام چه بوده است و در کجای مباحث تاثیر آنها خاتمه می یابد.

کلاسیکهای سرمایه اجتماعی چه چیزی به این مفهوم افزوده اند؟

ایده سرمایه اجتماعی چه ارمغانی برای تحلیل روابط و رفتار داشته است؟ مطمئناً اگر این مفهوم چیزی جدید به عبارات تحلیلی افزوده است، در تاکید آن بر شبکه ها و روابط عنوان یک منبع است. این امر چگونگی فهم سرمایه اجتماعی بوسیله بورديو، کلمن و پاتنام را مشخص می کند.

¹ Glenn Loury

اما هر کدام از آنها این کار را به شیوه های متفاوت انجام دادند. بورديو سرمايه اجتماعي را دارايي مي داند كه گروههاي نخبه در تلاش خود براي فريب دادن از آن استفاده مي كنند- به خصوص آنهايي كه سرمايه مالي و/يا سرمايه فرهنگي كمي دارند مانند نجباي فرانسه. از ديد كلمن سرمايه اجتماعي منبعي براي افراد و گروههاي بدون امتياز است، اما او از اين نظر كه آن را متعلق به افراد و خانواده ها مي داند با بورديو اتفاق نظر دارد. پاتنام اين مفهوم را بيشتر گسترش داد و آن را منبعي براي كاركردها در سطح جامعه دانست. اين جنبه كار پاتنام او را در مقابل اتهام كاركردگرا بودن آسيب پذير مي كند، و تاكيد فراوان او بر جنبه مثبت سرمايه اجتماعي را روشن مي كند. اگر پاتنام و كلمن گرايش دارند كه اهميت قدرت نابرابري ها را در ديدگاه خود دست كم بگيرند (Hibbit et al. 2001: 145)، بورديو متهم است به اينكه اهميت سرمايه اجتماعي براي گروههاي بدون امتياز را دست كم مي گيرد.

از نظر برخي نويسندگان استفاده از اصطلاح سرمايه نامناسب است. براي مثال جين كوهن تاكيد مي كند كه اين كار كاملا نادرست است و مي گويد «اين يك تشبيه غلط بين روابط بين فردي و مبادله اقتصادي در بازار است»، چون روابط بين فردي و اعتماد «بر اساس تعريف خاص و زمينه‌اي» هستند (Cohen 1999: 220-1). اما كوهن از مفهوم سرمايه اجتماعي كه هنوز كاملا از حالت استعاره بودن خارج نشده است، زياده از حد انتظار دارد. كلمن با استفاده از اصطلاح «قابليت تبديل»¹ محدود سرمايه اجتماعي، از اين امر صحبت مي كند كه سرمايه اجتماعي مي تواند در بعضي زمينه ها منبعي مثبت باشد و در بعضي ديگر بدون استفاده و حتي مضر باشد (Coleman 302: 1994). اما كلمن همچنين اشاره كرد كه اين امر در مورد سرمايه انساني و مادي هم صادق است. پاتنام اين مساله را بي پرده تر بيان كرد. او مي گويد يك هواپيماي ترابري و بمب افكن هر دو در ظاهر سرمايه فزيكي هستند، اما اگر با هم جابه جا شوند هيچكدام کاربردي ندارند (Putnam 21: 2000).

¹ fungibility

هر سه این نویسندگان به خاطر بی توجهی به جنسیت مورد انتقاد قرار گرفته اند. منتقدان فمینیست اشاره کرده‌اند که تعهد مدنی بسیار جنسیتی است (Lowndes 2000)، و همچنین گفته‌اند که دیدگاه ماهیتاً محافظه کارانه کلمن درباره خانواده پیامدهای واضحی در چارچوب تحلیلی او داشته است (Blaxter and Hughes 2001). با اینکه پاتنام در کتاب بولینگ تکنفره سعی کرد توجه خاصی به جنسیت در ساختن و فرسایش سرمایه اجتماعی داشته باشد، اما توضیحات او بیشتر احساسی و فاقد شواهدی است که استدلال او را تایید کنند. برای مثال هنگامی که او کلمه عبری ماکبر^۱ را برای توصیف کسانی که امور را در اجتماع امکان پذیر می سازند به کار می برد و شموزر^۲ را برای کسانی که در مکالمات و فعالیتهای انعطاف پذیر و غیررسمی درگیر می-شوند، پاتنام ادعا می کند که ماکبر به طور نامتناسبی مردانه است در حالی که ارتباطات اجتماعی غیررسمی در میان زنان بسیار رایج تر است و بنابراین نتیجه می گیرد که زنان بیش مردان به داشتن سرمایه اجتماعی تمایل دارند (Putnam 2000: 94-5). با اینکه برای این نظر یک پانویس طولانی نوشته شده است، اما شواهد مربوط به این ادعا هنوز واضح نیست. هم کلمن و هم بوردیو جنسیت را تا حد زیادی نادیده گرفته‌اند (Morrow 1999). سوال اساسی این است که بی میلی عمومی به بررسی بعد جنسیتی عملی که به وضوح جنسیتی است، آیا ناشی از این است که خود مفهوم در اصل دارای ایراد است و یا اینکه ناشی از رهیافت سنتی بررسی شواهد است. نظر خود من این است که به دومی صحیح تر است تا اولی و دلایل آن هم در فصل چهارم بیان شده است.

این سه نویسنده مهم به خاطر توسعه مفهومی تمایز نیافته از سرمایه اجتماعی مورد انتقاد قرار گرفته اند. رهیافت آنها حداقل به سه شکل به طوری افراطی همگن است. اول اینکه آنها پیامدهای منفی سرمایه اجتماعی را نادیده می گیرند. کلمن آن را به کلی مثبت می داند؛ پاتنام از سویه تاریک آنرا تصدیق می کند اما به طور سرسری از روی آن عبور می کند و بوردیو، کسی که به

¹ macher

² schmoozer

روشنی سرمایه اجتماعی را دارایی امتیاز داران می داند، آن را تنها برای محرومین منفی می داند. بعد منفی سرمایه اجتماعی در فصل سوم بیشتر مورد بررسی قرار گرفته است. دوم اینکه رهیافتهای آنان غیرتاریخی هستند. بورديو به خصوص در این زمینه مقصر است. او تلاش کرد که مفهوم سرمایه اجتماعی در مطالعاتی تجربی که در فضای دانشگاهی فرانسه در دهه ۱۹۶۰ قرار داشت، نشان دهد. کلمن و پاتنام تغییر در زمان را پذیرفته‌اند اما به شکلی خام؛ آنان پذیرفته‌اند که احتمال دارد میزان سرمایه اجتماعی در طول زمان رشد کند و یا نقصان یابد (آنها به ویژه برای دومی تاسف می خورند)، اما نپذیرفته‌اند که اجزاء، خروجی ها و پیامدهای آن برای همه ممکن است، تغییر کند.

نهایتاً این سه تعریف اساسی واقعا میان انواع سرمایه اجتماعی تمایز قایل نمی شوند. مایکل وولکاک^۱ تمایزی مفید میان انواع سرمایه اجتماعی قائل شده است:

(أ) سرمایه اجتماعی الزام آور^۲، که مشخص کننده پیوندها میان مردم متشابه در موقعیتهای

مشابه است، مانند خانواده اولیه، دوستان نزدیک و همسایگان

(ب) سرمایه اجتماعی پیوند دهنده^۳، که در بر گیرنده پیوندهای دورتر از افراد متمایل به هم

است، مانند دوستان دور همکاران

(ت) سرمایه اجتماعی مربوط کننده^۴ که مردم نامتشابه را در موقعیت های نامتشابه را در

دسترس هم قرار می دهد، مانند کسانی که کاملاً خارج از اجتماع قرار گرفته‌اند، بنابراین

اعضا را قادر می سازد که محدوده وسیع تری از منابع را نسبت به داخل اجتماع در اختیار

داشته باشند.

(Woolcock 2001: 13-14)

¹ Michael Woolcock

² bonding

³ bridging

⁴ linking

پاتنام اخیراً ایده های وولکاک را درباره پیوندهای پیوند دهنده و الزام آور پذیرفته است، اما نتایج منطقی آن را و اینکه ترکیبهای انواع سه گانه سرمایه اجتماعی خروجی های متفاوتی خواهد داشت بررسی نکرده است.

به نظر می رسد رهیافت کلمن بیشترین پتانسیل را برای ساختن دیدگاههای جدیدی درباره رفتار اجتماعی و اقتصادی داشته باشد. احتمالاً دیدگاه او به سرمایه اجتماعی به عنوان منبع توزیع شده موجب شده است که پاتنام کتاب «بنیادهای نظریه اجتماعی» کلمن (Coleman 1994) را دارای تاثیر کلیدی بر اولین برخورد خود با سرمایه اجتماعی بداند (Putnam 1993a: 241). آثار پاتنام در عین اینکه این مفهوم را عمومی کرد و مخاطبان جدیدی جذب کرد، آن را به روشنی به شواهد تجربی متصل ساخت و این امر به نوبه خود بحثهای تخصصی را در پی داشت که می-خواستند ایده ها و شواهد پاتنام را در مقابل ایده ها و شواهد خود بیازمایند. استفاده از آثار بورديو نسبت به کلمن و پاتنام کمتر است، اما در فضای اجتماعی گسترده تر، دین او به نوارکسیسم شناختی قوی از ارتباط بین سرمایه اجتماعی و قدرت به دست می دهد - چیزی که تا حد زیادی توسط پاتنام و کلمن نادیده گرفته شده است. دیدگاه کلمن نیاز به پالایش بیشتری دارد، چون او برای انواع خاصی از سرمایه اجتماعی، به خصوص در خانواده امتیاز قائل می شود و نقش پیونددهنده شبکه های ضعیف را دست کم می گیرد. این کار او نه تنها تا حدی هنجاری است بلکه او را به ساده انگاری و خوش بینی متهم می کند.

با این حال نادرست است که با کسانی که معتقداند این مفهوم بسیار ضعیف و انعطاف پذیر است و به همین خاطر فاقد ارزش تحلیلی است، همراه شویم. آلخاندرو پورتز می گوید این مفهوم توجهات را به پدیده های واقعی و مهم جلب می کند، اما زمانی در حال رسیدن است که سرمایه اجتماعی در بسیاری از وقایع و در بسیاری از زمینه ها به کار گرفته شود، این کار موجب می شود این مفهوم معنی مشخص خود را از دست بدهد (Portes 1998: 1, 18). این مساله را می توان درباره هر مفهومی در علوم اجتماعی بیان کرد - همانطور که واقعا بیان شده است- مانند سرمایه

انسانی، قدرت، طبقه و جنسیت. منظور این نیست که می توان یک مفهوم را در هر جا به کار برد، اما هنگامی که درست به کار گرفته شود، مناظر جدیدی را می گشاید. سرمایه اجتماعی زمانی جایگاه خود را در علوم اجتماعی یافت که به شیوه هایی که شبکه ها و ارزشهای مشترک به عنوان منبعی برای مردم عمل می کنند، پرداخته شد.

فصل دوم

بررسی قدرت شبکه های اجتماعی

ایده سرمایه اجتماعی در حال تاثیرگذاری بر پژوهشگران و متفکران حوزه علوم اجتماعی است. متخصصان به مطالعه کارهای پاتنام، کلمن و بوردیو می پردازند تا چارچوبی تحلیلی برای بررسی تاثیر شبکه های اجتماعی مردم بر فرصتهای زندگی آنان، فراهم کنند. این مفهوم، به خاطر کاربرد های عملی، توجه سیاست گذاران و دیگر علاقمندان را هم به خود جلب کرده است. در این فصل به بررسی شیوه استفاده از سرمایه اجتماعی توسط متخصصان رشته های تخصصی مختلف پرداخته خواهد شد. رشته هایی مانند جامعه شناسی، سیاست، اقتصاد، سلامت و خدمات اجتماعی¹، تاریخ، آموزش و پرورش و جرم شناسی. در هر کدام از این رشته ها، توانایی منبع بودن روابط به طور مکرر در زمینه های تجربی گوناگون مورد آزمون قرار گرفته است. البته این ایده که شبکه های اجتماعی و هنجارهایی که آنها را کنار هم نگاه می دارد دارای اهمیت هستند، کمتر تازگی دارد. یک ضرب المثل بریتانیایی قدیمی می گوید «مهم نیست که چه می دانی مهم این است که چه کسی را می شناسی». اهمیت شبکه سازی در علوم اجتماعی، همانند آنچه در فهم عامه وجود

¹ Social work

دارد، مورد تایید قرار گرفته است. در اصل آنچه مفهوم سرمایه اجتماعی برای این چنین مباحثی به ارمان آورده است، منافی است که از این روابط نصیب افراد می شود.

این که سرمایه اجتماعی به دارندگان آن منافی مشهود می رساند را می توان بوسیله شواهد آزمود. این فصل گامی است برای آغاز مطالعه یافته های پژوهشی که متاثر از این مفهوم انجام شده اند. هدف بررسی توانایی این نظریه در مقابل موشکافی های تجربی است. سرمایه اجتماعی کاربردهای زیادی داشته است و پژوهشهایی در سطوح مختلف در این زمینه انجام است به خاطر ناگزیر بررسی آنها انتخابی خواهد بود. در فصل چهارم به آنچه از نگاه برخی خوانندگان سوالی اساسی درباره تعهد مدنی است، پرداخته خواهد شد. چهار موضوع در این فصل مورد بررسی قرار خواهد گرفت: آموزش و پرورش، رشد اقتصادی، بهداشت و جرم. تلخیص یافته های تعداد کثیری پژوهش نشان می دهد به طور کلی سرمایه اجتماعی تاثیری را که نظریه پردازان ادعا می کنند، بر جای می گذارد. بیان خام آن چنین است؛ کسانی که می توانند روی حمایت دیگران حساب کنند سلامت تر از کسانی هستند که نمی توانند چنین کنند؛ آنها همچنین شادتر و ثروتمندتر هستند؛ کودکان آنها در مدرسه عملکرد بهتری دارند، و رفتارهای ضداجتماعی کمتری دارند. آنچه گفته شد فهرستی جالب توجه از مزایای سرمایه اجتماعی است. اما اینها به تنهایی پاسخ تمام سوالات مطرح شده درباره این مفهوم را نمی دهند. بنابراین این فصل بعضی دیگر از جنبه های شیوه عملیاتی کردن این مفهوم را بررسی می کند. به خصوص دو دیدگاهی را که سوالاتی درباره پیوستگی این مفهوم مطرح می کنند، مورد بررسی قرار خواهند گرفت. همچنین اینکه آیا اعتماد یکی از عناصر سرمایه اجتماعی است یا محصول آن، و این اینکه آیا استعاره «سرمایه» برای مطالعه روابط انسانی مفید است یا خیر، مورد بررسی قرار خواهند گرفت.

سرمایه اجتماعی و آموزش و پرورش

کلمن و بوردیو، هردو، بر جامعه شناسی آموزش و پرورش تاثیرگذار بوده اند. و این تاثیر از طریق مفهوم سرمایه اجتماعی بوده است. آثار کلمن، مانند مقاله اصلی او درباره سهم سرمایه

اجتماعی در سرمایه انسانی، از این جهت که مبنای تحلیل داده‌های پیمایشی گسترده ای بود ارزشمند هستند. همانطور که قبلا دیدیم، کار اولیه کلمن درباره عملکرد کودکان سیاهپوست در دبیرستان های امریکا بود. یافته‌های به این خاطر که غیر منتظره بودند، توجه زیادی را به خود جلب کردند. بر اساس آنچه مرسوم است جامعه شناسان عموماً انتظار دارند کودکانی که خانواده آنها از نظر اقتصادی و اجتماعی موقعیت مطلوبی دارند از کودکانی که دارای زمینه خانوادگی پایینی هستند، عملکرد بهتری داشته باشند اما چنین نیست. در اکثر موارد سرمایه فرهنگی و اقتصادی خانواده در سرمایه انسانی - که شامل مهارتها، شناخت و صلاحیتها می شود- فرزندان آنها بازتاب می یابد. پژوهش کلمن برخی از پیش بینی های این قانون عمومی را بیان کرد.

از آنجایی که یافته‌های کلمن غیر منتظره و بحث انگیز بود، پس جای تعجب نداشت که کار او با همه جرئیات مورد بحث و موشکافی قرار گیرد. سندرا دیکا^۱ و کوسوم سینگ^۲ در مروری بر پژوهشهای تربیتی در سرمایه اجتماعی اشاره می کنند که بیشتر کارهای انجام شده بین سالهای ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۵ ویژگی شان تمرکز بر جمعیت‌های قومی اقلیت بوده است (Dika and Singh 2002: 36). کلمن خود در تعدادی از پژوهشهای بعدی درباره عملکرد اقلیتها در مدارس خصوصی و دولتی نقش داشت (Coleman et al. 1982; Colaman and Hoffer 1987)؛ او تاثیر مدارس دینی بر موفقیت تحصیلی دانش آموزان را تایید کرد و نشان داد دانش آموزانی که در مدارس کاتولیک درس می خواندند، با زمینه های مشابه و توانایی های یکسان، میزان افت کمتری داشته اند. متخصصان دیگر با داده ها و روشهای دیگر پژوهشهایی به منظور آزمودن قضایای کلمن انجام دادند. این پژوهشها اکثراً یافته های کلمن را در زمینه میزان افت دانش آموزان و میزان موفقیت تحصیلی آنها و اینکه مزایای مدارس کاتولیک بیشتر برای اقلیت‌های شهری است، تایید کردند. با این حال باید اضافه کرد اخیراً کلمن به خاطر عدم توجه به تاثیر انتخاب مدرسه توسط والدین بر عملکرد فرزندان آنها،

¹ Sandra Dika

² Kusum Singh

مورد انتقاد قرار گرفته است (Heckman and Neal 1996: 94-6). شواهد به دست آمده از مطالعاتی که برای آزمون قضاای کلمن طراحی شده بود، گیج کننده است. با اینکه یافته های بسیاری با یافته های کلمن منطبق هستند اما هنوز این احتمال وجود دارد که تبیین او تا حدی بر اساس تصمیم های والدین قرار داشته باشد و نمونه او دارای ایرادی غیر عمدی در سوگیری انتخابی باشد. علاوه بر این همانطور که دیکا و سینگ اشاره کرده اند (Dika and Singh 2002: 37)، تعدادی از پژوهشهای انجام شده به طور دقیق از تعریف کلمن از سرمایه اجتماعی پیروی نکردند، به عنوان مثال تعدادی از آنها زبان خاص اقلیت را به عنوان منبعی جمعی در نظر گرفته اند (برای مثال Stanton-Salazar and Dornbusch 1995).

کارهای جدیدتر عموماً سرمایه اجتماعی را با عملکرد تحصیلی همبسته دانسته اند. البته در چهارده پژوهشی که دیکا و سینگ آنها را مطالعه کرده اند و رابطه بین سرمایه اجتماعی و موفقیت تحصیلی را بررسی کرده اند، اکثراً همبستگی مثبت بین نمرات مختلف در هر دو مفهوم یافت شده است (Dika and Singh 2002: 41-3). بیشتر این مطالعات موفقیت تحصیلی را در ارتباط با سرمایه اجتماعی والدین مطالعه کرده اند؛ تنها یکی از آنها رابطه معکوس بین موفقیت و دو شاخص سرمایه اجتماعی یافته اند (رابطه بین والدین و مدرسه و نظارت والدین بر پیشرفت دانش آموزان)، و بقیه آنها رابطه مثبت پیدا کرده اند. پژوهشهایی که به ارتباطات خود دانش آموزان پرداخته اند، همبستگی های مثبتی بین این متغیر با موفقیت تحصیلی پیدا کرده اند. با این حال از نظر دیکا و سینگ ابهام زیادی درباره اثر متقابل وجوه مختلف سرمایه اجتماعی با موفقیت تحصیلی وجود دارد و نیاز به پژوهشهای بیشتری درباره شیوه تاثیرگذاری عاملهای مختلف بر دستیابی به سرمایه اجتماعی و استفاده از آن دارد (Dika and Singh 2002: 43).

یافته های پژوهشی همچنین می گویند سرمایه اجتماعی وزنه ای در مقابل کمبود اقتصادی و اجتماعی تشکیل می دهد. همانطور که گفته شد تا امروز بیشتر پژوهشها متوجه تاثیر سرمایه

اجتماعی بر تحصیلات کودکان اقلیتها بوده‌اند. استانتون-سالازار¹ و دورنباش² نوعی تایید برای فرضیه اساسی کلمن، در مطالعه خود درباره حمایت اجتماعی در میان دانش آموزان دارای اصالت مکزیکی در دبیرستانهای کالیفرنیا یافتند. به این شکل که کسانی که نمرات بالاتر و آرزوهای بیشتری داشتند عموماً دارای سطوح بالاتری از سرمایه اجتماعی بودند (Stanton-Salazar and Dornbusch 1995: 130). آنها همچنین دریافتند که دستیابی به سرمایه اجتماعی برای دانش آموزان دو زبانه مهم تر از کسانی است که زبان اصلی شان انگلیسی است. این امر احتمالاً نشان دهنده آن است که دانش آموزان اسپانیولی از سرمایه اجتماعی برای غلبه بر کمبودهایشان در دیگر منابع استفاده می کنند (Stanton-Salazar and Dornbusch 1995: 131-2). بنابراین، همانطور که کلمن گفته است، سرمایه اجتماعی می تواند برای کسانی که در زمینه های دیگر ضعف دارند، منابع تحصیلی خاص و مهمی فراهم کند. با این حال بر عکس نظر کلمن، استانتون-سالازار و دورنباش (Stanton-Salazar and Dornbusch 1995) دریافتند که نمرات دانش آموزان به طور خاصی به تعداد و دامنه پیوندهای ضعیف آنها ارتباط دارد. پیوندهایی که آنها را به غیرخویشاوندان و غیر مکزیکی ها پیوند می دهد. تاکید بر پیوندهای ضعیف در جبران کمبودهای اقتصادی و اجتماعی چیزی است که در این فصل بعداً به آن پرداخته خواهد شد. با اینکه پژوهشها جدا موثر بودن سرمایه اجتماعی را تایید می کنند، اما چالشهایی جدی هم برای مفهوم سازی کلمن وجود دارد. این امر که کلمن در تعیین موضوعات پژوهش در زمینه آموزش و پرورش تاثیر بیشتری از بورديو داشته است، واضح است. در عین حال کلمن سرمایه اجتماعی را در درجه نخست در خانواده می دانست و بر نقش آن در توسعه شناختی جوانان و امکان پذیری کنترل اجتماعی تاکید می کرد. کلمن می گفت تحرک جغرافیایی سرمایه اجتماعی خانواده ها را از بین می برد و پیامدهای تخریبی برای تحصیل کودکان دارد. اما تا حد زیادی تایید شده است که جوانان مهاجر با کنترل

¹ Stanton-Salazar

² Dornbusch

شرایط اقتصادی و اجتماعی والدین، نوعا در مدرسه از آنچه انتظار می‌رود عملکرد بهتری دارند (Stanton-Salazar and Dornbusch 1995; Lauglo 2000). یک پژوهش دقیق در ثبت نام‌شدگان در چهار دبیرستان تورنتو نشان داد که تغییر مکان خانواده می‌تواند نرخ اتمام دبیرستان را کاهش دهد اما میان بعضی از جوانان نبود منابع اجتماعی معمولا توسط سطح بالاتر حمایت از سوی والدین جبران می‌شود (Hagan et al. 1996: 381). در یک پیمایش در میان جوانان در اسلو، لاگلو^۱ دریافت جوانانی که از کشورهای در حال توسعه آمده‌اند، نسبت به مدرسه‌گرایان های سازنده‌تری نسبت به بقیه گروههای قومی دارند، اما نروژی‌ها این ویژگی را در سطحی ناچیز داشتند، و این تفاوت در دیدگاه موجب تفاوتی در عملکرد تحصیلی می‌شود (Lauglo 2000: 51-149). با این حال این الگوها به طبقه شغلی و سطح سرمایه فرهنگی ارتباطی نداشت. بنابراین همانطور که لاگلو می‌گوید این الگوها از جنبه‌هایی مخالف نظریه‌های کلمن و بورديو هستند (Lauglo 2000: 154).

پژوهشگران همچنین دیدگاه محافظه کارانه کلمن نسبت به وظیفه مادری را مورد انتقاد قرار داده‌اند (Morrow 1999). کلمن معتقد بود که کار بیرون خانه مادران، در کنار دیگر مسایل، موجب کاهش دریافتی کودک از سرمایه اجتماعی خانواده می‌شود. بنابراین او از این هراس داشت که افزایش نرخ مادران شاغل موجب آسیبی طولانی مدت به ذخیره‌های سرمایه اجتماعی شود. با این حال یک بررسی تجربی با استفاده از داده‌های «پیمایش طولی ملی جوانان»^۲ نشان دهنده اثر منفی حداقلی کار زود هنگام مادر بر کودکان است. مولفان این پژوهش بر اساس یافته‌های خود از داده‌های مربوط به کودکان خردسال و الگوی کار والدین آنها، تایید کرده‌اند که خانواده عموما تاثیر آشکاری بر توانایی بیانی و الگوهای رفتاری کودکان می‌گذارند؛ اما اشتغال مادران تنها بر استدلال زبانی تاثیری منفی می‌گذارد آن هم زمانی که کار مادر، کاری کم مهارت بوده است؛ همین مطالعه

¹ Lauglo

² National Longitudinal Survey of Youth

نشان داد که عدم اشتغال پدر می تواند پیامدهای منفی برای مشکلات رفتاری داشته باشد (Parcel and Menaghan 1994).

کار کلمن را می توان به خاطر تمرکز بر یک نوع نهاد تربیتی هم مورد انتقاد قرار داد. او به روابط نوجوانان بسیار علاقمند بود، اما، برای مثال، پژوهش او درباره سرمایه اجتماعی و آموزش و پرورش به دوره مدرسه محدود بود و توجه کمی به دوره های آموزشی بعدی در نظام تحصیلات رسمی نمود. او هیچ توجهی به یادگیری های غیررسمی، مثلا در محل کار، ننمود. بورديو به نقش «مدارس بزرگ»^۱ در باز تولید امتیاز در میان نخبگان فرانسه توجه نمود، اما کار اصلی او درباره نظام تحصیلات دانشگاهی فرانسه، متوجه بررسی استفاده از سرمایه اجتماعی بوسیله دانشگاهیان به قصد بهبود موقعیت نسبی آنها در میان سلسله مراتب تخصصی است و نه بررسی تاثیر سرمایه اجتماعی بر دانشجویان (Bourdieu 1988).

دلیلی ندارد که افراد هنگام اتمام مدرسه، از مزایای تربیتی روابط اجتماعی هم چشم پوشی کنند؛ بلکه بر عکس، یک پژوهش مشهور در فرانسه درباره یادگیری در اجتماع معدن کاران در نزدیکی شهر لیل^۲، در پایان دهه ۱۹۷۰، نشان داد سطح مشارکت در انجمنهای سنتی و جشنها مشابه مشارکت کنندگان و غیرمشارکت کنندگان در تعلیم و تربیت است، مشارکت در تعلیم و تربیت در میان مردمی که در حوزه های مدرن تر حیات اجتماعی درگیر بوده اند، بیشتر است و این مشارکت آنها را با اشخاص برجسته محلی آشنا می کند (Hedoux 1982: 264). این یافته ها با نتایج یک پژوهش جدیدتر درباره یادگیری در طول زندگی در ایرلند شمالی مغایرت دارد. این پژوهش نشان می دهد سطح سرمایه اجتماعی می تواند پیشرفت تحصیلی جوانان را تقویت کند و همچنین می تواند جایگزینی برای آموزشهای سازمان یافته بزرگسالان باشد. کسانی که تمایل دارند مهارتهای جدید و اطلاعات را از همسایگانشان و خویشاوندان خود بیاموزند و نه از طریق یک دوره

¹ Grandes ecoles

² Lille

ساخت یافته تحصیلی و آموزشی، یادگیری در طول زندگی گزینه مناسبی است (Field and Spence 2000; McClenaghan 2000). چنین الگویی در شرکتهای کوچک، در بریتانیا وجود دارد. در آن ها تاکید بسیاری بر «یادگیری از طریق انجام دادن» می شود، این یادگیری کم و بیش به طور رسمی از طریق نقش-مدلهایی مانند والدین، خواهران و برادران بزرگتر، دوستان و همکاران مورد اعتماد قدیمی تر انجام می شود. کارکنان از مشارکت در دوره های آموزش رسمی که پیش-بینی و قضاوت درباره نتایج آنها دشوار است، پرهیز می کنند (Hendry et al. 1991: 20-2; Matlay 1997).

پژوهش هایی هم درباره تاثیر تعلیم و تربیت بر سرمایه اجتماعی انجام شده است. این تاثیر تاحدی محصول مجاورت است. دوستان مدرسه‌ای با هم رشد می کنند و بعضی افراد در هر نسل در طول زمان با هم در ارتباط می مانند. اما مطالعات نسبتا کمی درباره شبکه های دوستی در میان دانش آموزان و دانشجویان انجام شده است. یک پژوهش درباره الگوهای تماسهای اجتماعی سه گروه از جوانان اسکاتلندی- دانشجویان، کارگران تمام وقت حین آموزشهای اضافه و افراد بیکار- نشان دهنده مزیت بزرگ کسانی که تمام وقت مشغول به تحصیل بودند در مقایسه با بیکاران بوده است (Elmer and McNamara 1996). دانشجویان (به ویژه آنهایی که دور از خانه می زندگی می-کردند) گسترده ترین شبکه ها و بیشترین تماسها را داشتند. این شبکه ها و تماسها می توانند زمینه ای برای پیوندهای ضعیفی باشند که شغل آینده آنان را تضمین می کنند. کارگران تمام وقت نسبت به دانشجویان تمام وقت تماسهای کمتر، اما حلقه های گسترده تری از دوستان را نسبت به بیکاران داشتند. (Elmer and McNamara 1996: 127). ارتباط بین مسیرهای تحصیلی نخبگان و عضویت در شبکه‌ها (که به سادگی در استعاره «کراوات قدیمی مدرسه»¹ خلاصه شده است) به خوبی شناخته شده است، با این وجود آن را به ندرت جزء مفهوم سرمایه اجتماعی دانسته‌اند.

¹ Old school tie ؛ در بریتانیا، کراواتی که رنگ آن نشان دهنده آن است که کسی که آن را پوشیده است در کدام مدرسه،

مجموعه‌ای گسترده از پژوهش‌های جدید تاثیر سرمایه اجتماعی بر سرمایه انسانی را تایید می‌کنند. به طور کلی، این پژوهش‌ها می‌گویند آثار سرمایه اجتماعی مثبت هستند چرا که با عملکرد بهتر همبستگی دارد. این موضوع خصوصا درباره جوانان دارای زمینه محرومیت، صادق است. بر اساس پژوهش‌های لاگلو^۱، سرمایه اجتماعی می‌تواند بر کمبودهای ناشی از طبقه اجتماعی و سرمایه فرهنگی ضعیف غلبه کند (Lauglo 2000). البته هنوز کاملا روشن نیست که آیا این الگو، عمومی و برای تمام کمبودها مناسب است یا بسیار وابسته به شرایط اجتماعی خاص است. سولاتی هم درباره مدل ساده تاثیر یک طرفه بسیار مثبت سرمایه اجتماعی بر آموزش و پرورش وجود دارد. از بعضی دیدگاه‌ها شواهد مربوط به رابطه بین آموزش و پرورش و سرمایه اجتماعی نشان دهنده پیچیدگی روابط بین آنهاست و نشان دهنده آن است که مدل کلمن درباره خانواده، به اندازه کافی برای به دوش کشیدن بار مفهوم سرمایه اجتماعی توانا نیست. با وجود این ویژگی‌ها و ضعفها، ارتباط بین سرمایه انسانی و سرمایه اجتماعی یکی از مستحکم‌ترین قواعد تجربی در پژوهش‌های سرمایه اجتماعی توصیف شده است (Glaeser et al. 2002: 455). حتی اگر ما هنوز نتوانیم این الگو را به طور کامل بفهمیم، با مقداری اطمینان می‌توانیم نتیجه بگیریم که رابطه نزدیکی بین شبکه‌های اجتماعی انسانها و عملکرد تحصیلی آنان وجود دارد.

ارتباطات در اقتصاد

آثار پژوهشی فراوان و مناسبی درباره نقش شبکه‌های اجتماعی در رفتار اقتصادی وجود دارد. زمانی طولانی است که مشخص شده است تماس‌های بین فردی جویندگان کار را قادر می‌سازد که موقعیت‌های جدیدی بیابند و پیشرفت کنند. از دهه ۱۹۹۰ میلادی، شبکه‌های متراکم شرکتها، محققان و سیاستگذاران، عواملی قطعی برای ایجاد توانایی نوآوری و بهبود عملکرد رقابتی شناخته شده‌اند. اخیرا پاتنام و دیگران این ادعای جدی را مطرح کردند که عملکرد اقتصادی به

¹ Lauglo

عنوان یک کل در جوامعی که ارتباطات مناسبی دارند نسبت به جوامعی که ارتباطات ضعیفی دارند، بهتر است (Putnam 1993b, 2000). این بخش با بررسی مطالعات سرمایه اجتماعی بازار کار آغاز می شود و سپس تاثیر آن بر عملکرد بنگاه بررسی می شود و قبل از نتیجه گیری، مروری کوتاه بر شواهد مربوط به ادعاهای جاه طلبانه پاتنام درباره وجود یک رابطه مثبت عمومی در سطح اقتصاد کلان خواهد شد. بهتر است ابتدا چند کلمه‌ای درباره مفهوم سرمایه انسانی صحبت شود. این مفهوم در فضای سرمایه اجتماعی مورد بررسی قرار می دهیم.

حوزه اقتصاد با این فکر که می تواند انواع گوناگونی از سرمایه وجود داشته باشد بیگانه نیست. اقتصاددانان به مفهوم سرمایه انسانی از دهه ۱۹۶۰ علاقمند شدند. ابتدا این مفهوم به منظور جلب توجه به سهم کار در عملکرد شرکت به کار می رفت؛ شولتز^۱ پیشنهاد داد که مقدار بالقوه سهم کار با سرمایه گذاری مناسب، برای مثال در آموزش مهارتها، می تواند افزایش یابد (Schultz 1961). این تاکید بسیار انسان‌گرایانه به سرعت منجر به رهیافتی فنی‌تر و مهارتی‌تر به مدلسازی رابطه بین سرمایه گذاری در سرمایه انسانی، از یک سو، و میزان بازده آن سرمایه گذاری از سوی دیگر شد. اقتصاددان نئوکلاسیک برجسته یعنی گری بکر^۲ (Becker 1964)، سرمایه انسانی را تبدیل به ابزاری نمود برای قضاوت درباره کارایی انواع سرمایه گذاری (مانند آموزش تخصصی شغلی و آموزش و پرورش عمومی)، و محاسبه توزیع بازده میان کارمند، دولت و خود افراد. بکر مانند کلمن در دانشگاه شیکاگو کار می کرد. آنها در اوایل دهه ۱۹۸۰، با هم بر روی کاربرد نظریه انتخاب عقلانی کار می کردند. هنگامی که بکر با اطمینان به این مفهوم روی آورد، آن را در چارچوبی فردگرایانه‌تر از کلمن قرار داد و تاثیر اندکی بر مباحث حول آن نهاد (Fine and Green 2000: 82). با این حال مفهوم سرمایه انسانی او زمینه‌ای مهم برای پذیرش مفهوم سرمایه اجتماعی فراهم کرد و کمک کرد تا زمینه برای استفاده از آن بوسیله سازمانهای مهمی چون بانک جهانی فراهم شود.

¹ Schultz

² Gary Becker

پژوهشهای اولیه بر روی رفتار جستجوی شغل توسط مهاجران و کارگران جوان در دهه ۱۹۷۰ تاثیر اندکی بر مباحث گسترده‌تر درباره سرمایه انسانی در میان اقتصاددانان داشت. بیشتر آنها معلومات و تحصیلات را منبع شغل یابی می دانستند. شگفت انگیز نیست اگر خانواده، که بوسیله ارتباطات خویشاوندی حمایت می شود، نقش مهمی در یافتن شغل بازی می کند. در بیشتر دوره صنعتی شدن، ارتباطات خانوادگی بنیان اصلی را برای استخدام فراهم می کرد. برای مثال در بریتانیا، تا اواخر دهه ۱۹۸۰، ضروری بود که والدین - معمولاً پدر - سند مربوط به آغاز دوره کارآموزی را امضاء کنند و همانطور که لورنا آنوین^۱ اشاره کرده است، این کار تعهد دوطرفه محکمی بین والدین و محیط کار برقرار می ساخت و هر کدام انتظارات روشنی از هم داشتند (Unwin 1996). آنچه روشن است اینکه میزان ادامه تسلط خانواده و شبکه های دوستی بر جستجوی شغل در عصر مابعد صنعتی و در جوامع گوناگون کاملاً متفاوت است. نیمی از جوانان در اسپانیا در پیمایش سال ۱۹۹۶ با کمک خانواده و دوستان به سرکار رفته اند (Viscarnt 1998: 244). در مطالعه‌ای درباره جوانانی که در جمهوری دموکراتیک آلمان به دنیا آمده اند، ولکر^۲ و فلپ^۳ دریافتند که در یافتن شغل تحصیلات فردی نقش مهمتری نسبت به منابع پدر بازی می کند؛ با این حال حدود نیمی از نمونه آنها با کمک مسیرهای غیررسمی شغل خود را یافته‌اند، و در این موارد داشتن پیوند قوی با افراد دارای اعتبار مهم بوده است (Volker and Flap 1999).

این الگو برای کارگران بزرگسال هم مانند کسانی که از مدرسه می آیند، مناسب است. در پژوهشی درباره کاریابی در میان بیکاران سوئد، توماس کورپی^۴ دریافت که اندازه شبکه یک فرد تاثیر مثبت قابل توجهی بر احتمال کاریابی او دارد. او تخمین زد که میزان تاثیر ارتباطات هر فرد به اندازه یا بیشتر از استفاده از دیگر کانالهای جستجو، شامل آژانس های استخدام رسمی، دارای

¹ Lorna Unwin

² Volker

³ Flap

⁴ Tomas Korpi

اهمیت است (Korpi 2001: 166). در چین، کارگران اخراج شده که کار دیگری یافتند به طور قطع از سرمایه اجتماعی خود استفاده کرده‌اند، که نوعاً شامل خویشاوندان و همسایگان نزدیک می‌است (Zhao 2002: 563-4). یک پژوهش بلند مدت در کانادا در میانه دهه ۱۹۹۰ نشان داد که تاثیر سرمایه اجتماعی بر رفاه از هر عامل دیگری شامل سرمایه انسانی و ویژگی‌های جمعیت شناختی مهمتر بوده است (Levesque and White 2001). در اسپانیا، روشن شد که افراد بیکار به طور قطع به انجمن اشتغال ملی^۱ وابسته بودند؛ این موسسه دولتی کارایی ناچیزی داشت و آنها به همین دلیل بیکار ماندند (Viscart 1998: 245). در آخر اینکه آگویلرا^۲ دریافت که سرمایه اجتماعی - که از طریق شبکه‌های دوستی سنجیده شده بود - با مشارکت نیروی کار همبستگی مثبت دارد، و می‌گوید کسانی که ارتباطات خوبی دارند نه تنها توانایی کارایی بهتری دارند، بلکه در بازار کار هم فعال‌تر هستند.

بیشتر این تبیین‌ها بر جنبه حمایتی تمرکز کرده‌اند - یعنی جویندگان کار و شبکه‌هایشان. مطالعات تجربی نسبتاً کمی به تقاضای بازار کار پرداخته‌اند و دیدگاه کارفرمایان معمولاً کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. با این حال یک تحلیل دقیق در الگوهای استخدام در یک مرکز تلفن در امریکا نشان داد که تکیه بر شبکه‌ها و تماسها می‌تواند بازده اقتصادی آشکاری داشته باشد (Fernandez et al. 2000). این شرکت خاص به کارمندی که آشنایان را برای استخدام معرفی کنند مبلغی پرداخت می‌کند. نرخ پرداخت در زمان انجام پژوهش برای هر معرفی، ده دلار بود که تا ۲۵۰ دلار برای کسانی که استخدام می‌شدند و تا ۳۰ روز باقی می‌ماندند، افزایش می‌یافت. این مطالعه نشان داد که با این کار، شرکت در مراحل مختلف استخدام صرفه جویی می‌کند: مراجعات کمی در مرحله ارائه تقاضای استخدام رد می‌شدند؛ تعداد کمتری به مرحله مصاحبه می‌رسیدند؛ و مراجعین کمتری رد می‌شدند. کل تفاوت میان معرفی شدگان و معرفی نشدگان برای هر استخدام

¹ Instituto Nacional de Empleo

² Aguilera

۴۳/۴۱۶ دلار بود که بازده ۶۷ درصدی برای سرمایه گذاری اولیه ۲۵۰ دلار داشت (Fernandez et al. 2000: 1347-8). اما تفاوتها ادامه داشت بعد از اینکه کارگران جدید وارد شرکت می شدند، کسانی که از طریق معرفی استخدام شده بودند تمایل کمتری برای ترک شرکت داشتند و دوست داشتند که خود آنان هم کسانی را در آینده معرفی کنند.

کار برجسته و مشهور گرانووتر^۱ بر ارزش آنچه او «پیوندهای ضعیف» می نامد تاکید می- کند. این پیوندهای ضعیف به جویندگان کار اجازه می دهد که اطلاعات گسترده تری درباره مجموعه وسیعی از فرصتها پیدا کنند (Granovetter 1973). با این حال این دیدگاه به وضوح مخالف دیدگاهی است که می گوید ارتباطات نزدیک به فرد کمک می کند که شغلی بیابد. بیش از نیمی از نمونه پژوهش کورپی^۲ که بیکار بودند هیچ دوست و خویشاوندی را به کار نگرفته بودند؛ و کسانی هم که استخدام شده بودند تقریباً همیشه دارای ارتباطاتی قوی بودند (Korpi 2001: 164). او نتیجه گرفت که هیچ شواهد روشنی برای وجود هرگونه تفاوتی میان نتایج تلاش کسانی که از پیوندهای قوی و ضعیف استفاده کرده اند، وجود ندارد (Korpi 2001: 167). بنابراین مهم است که توجه کنیم که سرمایه اجتماعی پیوند دهنده به اندازه سرمایه اجتماعی محدود کننده در کمک به داوطلبین جوان در بازار کار و بزرگسالان بیکار در جستجوی کار موثر است.

با اینکه مباحث مربوط به ارتباطات شخصی و بازار کار تکمیل شده است، اما تاثیر سرمایه اجتماعی بر توانایی رقابت موضوعی جدید است. سیاستگذاری اقتصادی و پژوهش در دهه ۱۹۹۰، تا حدی به خاطر ظهور شرکتهای صنعتی پویا در ژاپن، به این موضوع علاقمند شدند؛ معمولاً گفته می شد که علت موفقیت ژاپنیها اهمیت دادن به «تهیه منابع از خارج شرکت»^۳ است که بوسیله زنجیرههای بسیار هماهنگ تدارکات تقویت می شود. یک نتیجه این بود که زنجیره های تدارکات و شبکههای منطقه‌ای شیوه جدید و موثری برای هماهنگی شرکتهای دیگر شرکای تجاری است

¹ Granovetter

² Korpi

³ Outsourcing

(Karnoe 1999). مانند پژوهشهای مربوط به بازار کار، این مجموعه پژوهشها هم به تازگی شروع به استفاده از مفهوم سرمایه اجتماعی نموده‌اند (Maskell 2000). علت این امر تا حدی تاکیدهای فراوان پاتنام (Putnam 1993a; 1993b; 2000: 319-25) و فرانسیس فوکویاما¹ (Fukuyama 1995) بر پیامدهای مثبت اقتصادی سرمایه اجتماعی است.

مدتهاست که شبکه‌های اجتماعی در موفقیت اقتصادی موثر دانسته شده‌اند. به خصوص در مرحله شروع کار شرکتها، که شبکه‌ها به عنوان منبعی مهم برای اطلاعات کارکرد دارند و می‌توانند در مشخص کردن و استفاده کردن از فرصتهای حرفه‌ای موثر باشند (Hendry et al. 1991: 6-7; Mulholland 1997: 703-6). آنها همچنین می‌توانند در دسترسی به منابع مالی کمک کنند (Bates 1994: 674). سرمایه اجتماعی در زمینه بازارها و کار به عنوان دارایی شناخته شده است. هنگامی که افراد از طریق میانجی‌ها استخدام شده‌اند، هم مشتریان و هم کارگران وفاداری و تعهد بیشتری نسبت به هنگامی که کاملاً غریبه‌اند، نشان داده‌اند (Bates 1994: 674-7; Jones et al. 1993). همچنین شبکه‌های اجتماعی در برقراری یک شیوه پایدار و استوار که به نوبه خود برای توانا کردن شرکتها در مقابل امواج بیرونی در زمان‌های ورشکستگی-رونق، مانند زمان تاسیس شرکت ضروری است، سهم دارند (Hendry et al. 1991: 17). اریکا هیز جیمز² در مطالعه خود در میان مدیران، دریافت که قدرت فرد برای پیوندیابی اجتماعی به عنوان منبع حمایت روان‌شناختی اهمیت دارد و می‌تواند هنگامی که پیشرفت سخت می‌شود، مورد استفاده قرار گیرد (James 2000: 503). البته سرمایه اجتماعی به تنهایی کافی نیست. بر اساس یک پژوهش خانواده‌های تجاری موفق در بریتانیا معمولاً بوسیله کسانی هدایت می‌شوند که تحصیلات خوبی دارند و از قبل دارای سرمایه مالی خوبی بوده‌اند (Mulholland 1997: 707). مثبت سرمایه اجتماعی در عملکرد سازمانی تا حد زیادی مورد تایید قرار گرفته و با شواهد تجربی هم تایید شده است.

¹ Francis Fukuyama

² Erika Hayes James

در سالهای اخیر توجه زیادی به نقش شبکه ها و گروههای تجاری (خوشه ها)¹ در پیشبرد نوآوری تجاری و مبادله دانش مبذول شده است (Porter 2000; Le Bas *et al.* 1998). دانش کالایی به وضوح شکننده است به همین خاطر فروشندگان آن از رفتارهای بی پروایانه خریداران می هراسند و اقدام قانونی هم در این زمینه مخارج زیادی دارد؛ به همین خاطر دانش در شرایطی بسیار بسته تر آنچه که برای عملکرد تجاری مناسب است، مبادله می شود. روابط مبتنی بر اعتماد بین کارفرمایان به رفع این مشکل کمک می کند و می تواند انواع هزینه های معاملات را کاهش دهد (به خصوص هزینه های قانونی حفاظت از اختراع و همچنین هزینه های جستجو برای مشخص کردن فنون و فن آوری های مرتبط و قابل استفاده). عمق و محدوده این روابط اعتماد آمیز، می تواند به نوعی موفقیت غیرقابل انتظار اقتصادهای کوچک اروپای شمالی را توضیح دهد. این اقتصادها با اینکه هزینه کار در آنها بالاست، می توانند در بازارهای جهانی به رقابت بپردازند (Maskell *et al.* 1998). صنعت لوازم خانگی دانمارک، یک نمونه معرف برای شرکت های کوچک دارای توانایی رقابت است که هم دارای فن آوری پایینی هستند و هم هزینه نیروی کار آنها بالاست. در این مورد گفته شده است که انجمن اجتماعی مدیران، به خصوص در حل مشکلات روزمره، دارای اهمیت است (Henriksen 1999: 256). یافته های مشابهی در زمینه های دیگر موجود است. تحلیل آماری همبستگی میان سرمایه اجتماعی و تعدادی از عاملها در میان کشاورزان تانزانایی نشان داد که هرچه نوآوری بیشتر اشاعه داده شود، کمبود اطلاعات بازار جبران شود و بیمه غیررسمی در حوادث غیرمترقبه وجود داشته باشد، شکوفایی تولید افزایش می یابد و همه اینها در بوجود آوردن تغییر در کارهای کشاورزی موثر هستند (Narayan and Pritchett 1999). در صنعت بین المللی هتلداری در سیدنی، تخمین زده شده است که هر رفاقت میان مدیران هتلهای رقیب، سالانه موجب ۲۶۸۰۰۰ دلار استرالیا درآمد می شود (Ingram and Roberts 2000:417).

¹ cluster

مبادله نوآوری، مانند دیگر فعالیتهای بین شرکتی از قبیل خرید و فروش کالاها و خدمات، می تواند از طریق وجود شبکه های پایدار بین افرادی که به هم اعتماد دارند، بهبود یابد. همکاری، به خصوص در میان رقبا، بوسیله هنجارهای اعتماد در شبکه های بین شرکتی و درون شرکتی تسهیل می شود. این هنجارها در وهله اول به این خاطر ارزشمند هستند که به تجار اجازه می دهند بدون اتکاء صرف بر سازوکارها و رویه های رسمی مانند قوانین تجارت و دادخواهی، که هردو کند و هزینه بر هستند، با هم تجارت کنند. نقش سرمایه اجتماعی در کاهش هزینه های معاملات در پژوهشهای مربوط به سرمایه اجتماعی تایید شده است (Putnam 2000: 288; Fukuyama 1995: Ch. 5). اما شبکه های دارای اعتماد بالا معمولاً فراتر از مبانی روابط تجاری می روند و رسمیت در آنها بسیار اندک است. همانطور که دیدیم، این امر می تواند به سطح مبادله اطلاعات و افکار بین رقبا برسد. علاوه بر این بخش زیادی از دانش مرتبط ماهیتاً کاربردی است و تنها متوجه علم انتزاعی نیست (دانستن چیزی)، بلکه کاربرد آن در مواقع لزوم (دانستن چگونگی آن) توسط کسانی که معمولاً به صورت تخصصی آن را توسعه می دهند (دانستن چه کسی) دارای اهمیت است (Maskell 2000). این فرآیند دوگانه، ارائه دهنده سطح بسیار بالاتری از هماهنگی است که صحت آن معمولاً تایید شده است.

این دیدگاه به طور مستقیم با بسیاری از افکار مدیریتی معاصر درباره کار و نوآوری تضاد دارد. این افکار مانند این دیدگاه اعتقاد دارد که ذهن های جوان که دارای طراوت هستند و می توانند خود را با تغییرات انطباق دهند، معاملات بیشتری را می توانند انجام دهند. با این حال این راهبرد با قطع شبکه های اجتماعی موجود، می تواند دقیقاً تاثیر عکس بر عملکرد داشته باشد. پژوهشی درباره شرکتهای دارای فن آوری سطح بالا در دره سیلیکون¹ نشان داد که جابجایی افراد بر رشد درآمد تاثیر منفی معنی دار دارد (Baron et al. 2001: 1006). جابجایی افراد، غیر از منجر

¹ Silicon Valley

شدن به نوآوری و انعطاف پذیری، دانش مختص شرکت و نقشه سازمانی شرکت را که بوسیله کارگران قدیمی از آن حفاظت می شد، از بین می برد (Baron et al. 2001: 1002).

در مقابل، بعضی شرکت ها عمدا از این وجوه مثبت سرمایه اجتماعی استفاده کرده اند. برای مثال پژوهشی در میان مشاوران مالی در بانکهای فرانسه نشان داد که بخشهای اداری به خاطر توانا ساختن مشاوران مالی در انباشت و بهینه کردن سرمایه اجتماعی خود، تشویق شدند که انعطاف-پذیری داخلی بیشتری داشته باشند، که به آنها کمک می کرد کار خود را بهتر انجام دهند (Ferrary 2002). یک پژوهش در بریتانیا نشان داد که میزان روبه افزایشی از رهبران اقلیت نژادی به باشگاههای سفیدپوستان - که از قبل مسلط بوده اند - پیوسته اند تا بتوانند شبکه های اجتماعی قابل اتکایی برای خود بسازند (Mulholland 1997: 706). البته این امر به این سادگی هم که به نظر می رسد نیست. نویسندگان پژوهش هتلداری در سیدنی نتیجه گرفته اند که قابل اعتمادترین روابط آنهايي هستند که بر اساس علاقه دو طرفه و انتظار سود متقابل قرار دارند (Ingram and Roberts 2000). تجار به منظور استفاده کامل از مزایای بالقوه شبکه هایشان باید کاری بیش از چرخیدن در درون شرکت و یا عضو شدن در باشگاههای ذینفع انجام دهند. آنها باید واقعا از مشارکت یکدیگر لذت ببرند.

بالاخره این ادعای پاتنام که «آنجایی که شبکه های اجتماعی رشد می کنند، افراد، شرکتها و هم محله ای ها و حتی ملتها پیشرفت می کنند» چه می شود؟ در سطح کلان، شواهد به طور قاطع ادعای او را اثبات نمی کنند، اما جهت موافقت با آن را نشان می دهند. پاتنام از پژوهش اولیه خود درباره دموکراسی در ایتالیا نتیجه گرفت که یک همبستگی طولانی مدت میان تعهد مدنی و رفاه وجود دارد. او این همبستگی را به توسعه عادات همکاری و هنجارهای اعتماد مربوط می کرد. کناک¹ و کیفر² با استفاده از داده های «پیمایش جهانی ارزشها»³ نشان دادند که اعتماد

¹ Knack

² Keefer

³ World Values Survey

بین فردی عمومی، حتی هنگامی که دیگر عوامل کنترل شوند، به طور مثبت با رشد اقتصادی همبسته است. با این حال مطالعه آنها هیچ همبستگی بین نرخ رشد و عضویت در انجمنها نشان نداد (Knack and Keefer 1997). پل وایتلی^۱ با استفاده از شاخصهای زیادی برای سرمایه اجتماعی، که مبتنی بر پیمایش جهانی ارزشها در سی و چهار کشور قرار بود، نرخهای رشد اقتصادی را با هم مقایسه کرد. او دریافت که یک همبستگی قوی میان سرمایه انسانی و نرخ رشد وجود دارد (Whiteley 2000). این مطالعه برای چرایی این همبستگی قوی دلایل اندکی ارائه می-کند. اما این کار در اثر دقیق تر نارایان^۲ و پریچت^۳ انجام شده است. آنان در مطالعه خود در مناطق روستایی تانزانیا تخمین زدند که تفاوتها در میزان سرمایه اجتماعی نسبت سرمایه انسانی و دارایی های مادی تاثیر بیشتری بر سطوح درآمد دارند (Narayan and Pritchitt 1999: 274).

در سطح کلان ادعاهای مربوط به رابطه بین سرمایه انسانی و رشد اقتصادی هنوز اثبات نشده است. بخشی از این مشکل همانطور که «سازمان همکاری اقتصادی و توسعه»^۴ (OECD) گفته است، در کیفیت شواهد مربوط به سطح کلان است:

مانند مورد سرمایه انسانی، شواهد تحت تاثیر کیفیت و اندازه سنجه ها، پیچیدگی روابط دوطرفه بین عاملهای تاثیرگذار و دشواری مقایسه کشورها با تفاوتهای فراوان در سنتهای فرهنگی، نهادی و تاریخی هستند.

(OECD 2001b: 61)

بنابراین با اینکه شواهد مستحکم نشان دادن همبستگی سرمایه اجتماعی با نرخ رشد بالا وجود ندارد، اما برای بیان اینکه اگر شرایط خاصی وجود داشته باشد آنگاه سرمایه اجتماعی بخش

¹ Paul Whiteley

² Narayan

³ Pritchett

⁴ Organization for Economic Cooperation and Development

مهمی از تبیین رشد خواهد بود، شواهد کافی وجود دارد. بنابراین احتمال وجود رابطه هنوز نباید نادیده انگاشته شود.

اقتصاد به عنوان یک رشته علمی، معمولاً تصمیم‌گیری^۱ را فرآیندی فردی می‌داند. اقتصاددانان سنتی علاقه‌ای به شیوه‌های قرارگیری رفتار فردی و انتخاب‌ها در زمینه اجتماعی گسترده‌تر نداشته‌اند. مفاهیمی چون شبکه‌های اجتماعی و اعتماد بسیار غیردقیق‌تر از آن هستند که بتوان آنها در درون یک فرمول شسته و رفته قرار داد و به هر حال معمولاً معنای آنها برای مردم به زمینه اجتماعی آنها بستگی دارد. به همین خاطر برای اقتصاددانان جریان اصلی، بسیار سخت است که به آن بپردازند. همانطور که سانجایا لال^۲ اشاره کرده است، نظریه اقتصاد نئوکلاسیک بر اساس پارادایم رقابت کامل قرار دارد و از اینکه با پدیده‌های خارجی گسترده، پراکنده و نامشخص سروکار داشته باشد، می‌گریزد (Lall 2000: 14). از دیدگاه دیگر دانشمندان علوم اجتماعی، اقتصاد از این جهت مورد طعن است که جامعه را صرفاً تجمعی از رفتارهای افراد شبه خودمختار می‌داند (Fine and Green 2000: 80). با این حال بسیاری از اقتصاددانان می‌دانستند که این موضوع دارای اهمیت است. با اینکه مفهوم سرمایه اجتماعی یک تازه وارد به این مباحث است، اما مورد توجه بانک جهانی و سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) و همچنین تعدادی از اقتصاددانان دانشگاهی قرار گرفته است و این امر به بیان مجدد اهمیت روابط اجتماعی برای اقتصاددانان جریان اصلی کمک کرده است.

مزایای سرمایه اجتماعی برای سلامت و بهزیستی

این ایده که پیوستگی اجتماعی^۳ و سلامت به هم مربوط هستند حداقل به اندازه یک قرن قدمت دارند. در اواخر قرن نوزدهم دورکیم نشان داد که نرخ خودکشی در جمعیت‌هایی که انسجام

¹ decision-making

² Sanjaya Lall

³ social cohesion

اجتماعی کمی داشتند، بالاتر است و در اجتماعاتی که پیوستگی نزدیکی دارند کمتر است. شواهد تجربی عمومی تری برای همبستگی بین سطوح سلامت و پیوندهای اجتماعی از اواخر دهه ۱۹۷۰ بوجود آمده است که نشان می دهد افراد دارای شبکه های اجتماعی قوی دارای نرخ مرگ و میر نصف یا یک سوم کسانی هستند که دارای پیوندهای اجتماعی ضعیف هستند (Whitehead and Diderichsen 2001). پاتنام تعداد زیادی پژوهش معرفی کرده است- که تلاش کرده اند دیگر ویژگی ها مانند سن، درآمد و حتی الگوهای رفتاری مانند سیگار کشیدن، مشروب نوشیدن و ورزش را کنترل کنند- که عموماً اهمیت این ارتباط را تایید کرده اند (Putnam 2000). برای مثال پژوهش ریچارد ویلکینسون^۱ درباره داده های بین المللی مرگ و میر و نابرابری اجتماعی نشان داد که پیوستگی اجتماعی به عنوان یک متغیر قدرتمند مستقل البته در طول دیگر عوامل موثر معقول، مانند محرومیت مادی، تاثیرگذار است (Wilkinson 1996). او همچنین دریافت که نابرابری اجتماعی ثبات اجتماعی را کاهش می دهد و شبکه های اجتماعی را تضعیف کند و منجر به سطوح بالاتری از اضطراب، فشار روانی و بیماری می شود. تحقیق مقایسه ای مشابهی در آمریکا توسط کاواچی^۲ و همکاران انجام شد. او سرمایه اجتماعی را با وضوح بیشتری نسبت به ویلکینسون بررسی کرد. کار او همبستگی گسترده میان سلامت و پیوستگی اجتماعی را تایید کرد (Kawachi et al. 1997a). علاوه بر این پاتنام نشان می دهد که همبستگی مثبت واضحی در سطح ایالتی بین تعدادی از شاخصهای سلامت و شاخص سرمایه اجتماعی او وجود دارد. همچنین همبستگی منفی قوی بین شاخص سرمایه اجتماعی و نرخ مرگ و میر وجود دارد (Putnam 2000: 328-31). شواهد بیشتری برای این رابطه در حال جمع آوری است. یک پژوهش در فنلاند به مقایسه سلامت بین اقلیت سوئدی زبان با بقیه جمعیت پرداخته است. این پژوهش نشان می دهد که نرخ مرگ و میر کمتر در عمرهای طولانی تر اقلیت - که رژیم غذایی و سبک زندگی آنها تفاوتی نداشته

¹ Richard Wilkinson

² Kawachi

است- با نابرابری در انسجام اجتماعی رابطه داشته است (Hyppa and Maki 2001). یک پژوهش مقایسه‌ای درباره اجتماعات محلی در منطقه ذغال سنگ خیز قدیم یورکشایر جنوبی^۱ نشان داده- است که سطوح بالاتر انتظار عمل متقابل با نمرات بالاتر سلامت همبستگی دارند (Green et al. 2000: 29). تحلیل داده‌های مربوط به تعدادی پیمایش که توسط دولت آمریکا و اداره سلامت^۲ انجام شده‌اند، منجر به یافته‌هایی موید این امر بود که سطوح بالاتر سرمایه اجتماعی می‌تواند دسترسی به سلامت را ارتقاء دهد (Hendryx et al. 2002). حتی بر اساس یک مطالعه گسترده در سوئد گفته شده است که یک شبکه اجتماعی گسترده می‌تواند به مقابله با زوال عقلی^۳ (در کهنسالان یا بیماران) کمک کند (OECD 2001b: 53). شواهد مربوط به اینکه افراد دارای سرمایه اجتماعی بیشتر، طول عمر بیشتری دارند و از مشکلات مربوط به سلامت کمتر رنج می‌برند، قطعی هستند.

با این حال تاکنون علل این همبستگی هنوز روشن نشده است (Macinko and Starfield 2001). پاتنام فکر می‌کرد چهار دلیل برای وجود رابطه بین سرمایه اجتماعی و سلامت وجود دارد. اول اینکه، شبکه‌های اجتماعی می‌توانند وسایل ملموس مادی که به نوبه خود فشار روانی را کاهش می‌دهند، فراهم کنند؛ دوم، آنها می‌توانند هنجارهای سلامت را تقویت کنند؛ سوم، بر خدمات پزشکی اعمال نفوذ کنند؛ و در آخر اینکه کنش متقابل می‌تواند واقعا به تحریک سیستم ایمنی بدن کمک کند (Putnam 2000: 327). پاتنام بر این اساس درباره فرسایش آشکار سرمایه اجتماعی در آمریکا هشدار می‌دهد.

پژوهشهای اخیر ماهیت این ارتباط را تا حدی روشن کرده‌اند. اول اینکه به نظر می‌رسد ادعای پاتنام مبنی بر اینکه فرد دارای روابط خوب می‌تواند بر خدمات پزشکی اعمال نفوذ کند، درست باشد اما شاید این امر با وجود سازوکارهای ارتباطات و جوابگویی هم همبستگی داشته باشد،

¹ South Yorkshire

² health service

³ dementia

بنابراین مردمی که در اجتماعات دارای ارتباطات خوب زندگی می کنند، می توانند بر خدمات محلی پزشکی تاثیرگذار باشند و بهتر از آنها مطلع شوند و بهتر می توانند از آنها استفاده کنند (Hendryx *et al.* 2002).

سلامت فقط دسترسی به خدمات پزشکی نیست، بلکه تطبیق با سبک زندگی است که به بهتر زیستن کمک می کند و موجب اجتناب از خطراتی مانند چاقی می شود. اگر مردم بخواهند رفتار خود را تغییر دهند و با یک سبک زندگی سلامت تر تطبیق یابند، احتمال زیادی دارد که الگوهای جدید را از افرادی که به آنها اعتماد دارند بیاموزند و از این طریق اطمینان یابند که این تغییرات تفاوتی ایجاد خواهد کرد. در یک پژوهش درباره سلامت کودکان نشان داده شده است که سرمایه اجتماعی افراد با احساس آنها درباره ارزش خود¹ و کارایی خود² و اعتقاد آنها به توانایی خودشان برای تاثیرگذاری بر زندگی شان همبستگی دارد. بنابراین تاثیرات سرمایه اجتماعی بر سلامت مثبت است (Morrow 1999: 745). هم اعتماد و هم اعتماد به نفس³ توسط یک شبکه روابط غنی، پایدار و متراکم بهبود می یابند (Campbell 2000: 186).

البته مانند دیگر حوزه ها، سرمایه اجتماعی به تنهایی کافی نیست. اجتماعاتی که دارای ارتباطات مناسب هستند، معمولاً شکوفاتر هستند و میزان درآمد بر میزان سلامت تاثیرگذار است. مروری بر پژوهشهای مربوط به سلامت در انگلستان نشان می دهد که موقعیت اقتصادی-اجتماعی و درآمد و نه سرمایه اجتماعی قویترین پیش بینی کننده های سطح سلامت هستند؛ البته سرمایه اجتماعی هم متغیری مهم است و معمولاً با عاملهای دیگر ترکیب می شود (Cooper *et al.* 1999). یک پژوهش کوچک درباره سلامت و سرمایه اجتماعی در دو محله در لوتون⁴، در انگلستان، هم این سوال را مطرح کرد که آیا منابعی که در این اجتماعات وجود دارد، آنطور که پانام گفته است،

¹ self-worth

² self-efficacy

³ self-confidence

⁴ Luton

توانایی تاثیر بر سلامت را دارند (Campbell et al. 1999). بیشتر شبکه های افراد در لوتون نسبتاً محدود، کوچک و نسبتاً غیررسمی بودند و ظرفیت کمی برای تولید اعتماد تعمیم یافته داشتند؛ این پژوهشگران گفتند که بعضی از انواع شبکه ها برای بهبود رفتار سلامت بهتر از دیگران هستند. همچنین ممکن است نابرابری های مهمی در دسترسی به این شبکه ها وجود داشته باشد که برای مثال با درآمد و قومیت همبستگی دارد. این امر ممکن است به این فرضیه منجر شود که پیوندهای عمودی بین گروه های مختلف بالا و پایین سلسله مراتب اجتماعی بر سلامت تاثیر دارند (Whitehead and Diderichsen 2001). به نظر می رسد پیوندهای افقی - که بین افراد در یک اجتماع یا گروه اجتماعی پیوند ایجاد می کنند- فوائد اندکی برای سلامت داشته باشند. اگر چنین باشد، کمک می کند به توضیح یافته های ولیکینسون (Wilkinson 1996) درباره اینکه، در طول زمان، کشورهای دارای توزیع برابری از درآمد، امید به زندگی بیشتری دارند.

مطالعات مربوط به سرمایه اجتماعی یک سوال روش شناختی مهم مطرح ساخت. وایتهد¹ و دیدریسن² و برخی دیگر پرسیده اند تا چه حد می توانیم یافته های فردی را به کل جمعیت تعمیم دهیم؟ برای مثال، مدتهاست که می دانیم در سطح فردی همبستگی زیادی میان سلامت و روابط اجتماعی وجود دارد؛ افرادی که شبکه های اجتماعی قوی دارند، به وضوح نرخ مرگ و میر کمتری دارند و نبود روابط حمایتی با بیماری قلبی رابطه دارد (Whitehead and Diderichsen 2001). اما هنوز روشن نیست که می توان این تفاوت های فردی را به تمام جمعیت، برای مثال در سطح ملی تعمیم داد. به علاوه بعضی از پژوهشگران سلامت، در مورد حذف روان شناسی و شاخص های اجتماعی هشدار داده اند (Whitehead and Diderichsen 2001). وایتهد و دیدریسن ادعا کرده اند که تصورات روان شناختی از اعتماد و کنترل باید به دقت از جنبه های محیط اجتماعی، مانند سیاست های دولتی یا تبعیض در مسکن، جدا شوند. این سوالات روش شناختی

¹ Whitehead

² Diderichsen

بسیار مهم هستند و نیازمند توجه بیشتری هستند. با این حال در حال حاضر، الگوی کلی شواهد رابطه گسترده و مثبت بین سرمایه اجتماعی و سلامت را نشان می دهد.

جرم و کجروی

مدتی طولانی است که اختلال اجتماعی^۱ یکی از علتهای جرم شناخته می شود. روزنامه-نگار انگلیسی، هنری میهو^۲ در میانه قرن نوزدهم خبر از آنچه می اندیشید تاثیر شهری شدن و رشد محلات فقیرنشین بر وقوع جرائم است، داد. از زمان دورکیم، دانشمندان علوم اجتماعی روابطی میان کنترل اجتماعی و میزان جرائم پیدا کرده اند. جین جاکوبز^۳، کسی که معمولا او را معرفی کننده مفهوم سرمایه اجتماعی به جامعه شناسی می شناسند، این مفهوم را توسعه داد تا توضیح دهد که چرا بعضی از شهرها مکانهای امن تری از بقیه هستند (Jacobs 1961). همانطور که اشاره شد کلمن در کار اولیه خود به بررسی آنچه او «تاثیر منفی نظر دوست بر نوجوانان» می نامید، پرداخت. امروزه، حدود چهل سال بعد از کار کلمن، نقش تاثیرات اجتماعی بر بزهکاری نوجوانان به خوبی شناخته شده است (Haynie 2001). پاتنام یک همبستگی قوی منفی در سطح ایالتی میان جرائم خشن و شاخص سرمایه اجتماعی پیدا کرد. او ادعا کرد سطح بالاتر سرمایه اجتماعی، هنگامی که بقیه متغیرها برابر باشند، به میزان کمتر جرائم بر می گردد (Putnam 2000: 308).

همانطور که در بقیه حوزه ها هم بررسی شد، تحقیقات بسیاری نشان می دهد که رابطه بین سرمایه اجتماعی و جرم، رابطه ای خفیف است. با استفاده از مدلسازی ساختاری خطی رابطه بین آدمکشی و تعدادی دیگر از عاملها، شامل سرمایه اجتماعی (با استفاده از داده های مربوط به اعتماد و درگیری مدنی از «پیمایش عمومی اجتماعی»^۴) در ۹۹ ناحیه در آمریکا بررسی شده است (Rosenfeld et al. 2001). مولفان این پژوهش گزارش داده اند در حالی که محرومیت اقتصادی،

¹ Social dislocation

² Henry Mayhew

³ Jane Jacobs

⁴ General Social Survey

نرخ طلاق و جنوب نشینی عاملهای مهمی هستند، اما سرمایه اجتماعی تأثیری معنی دار بر میزان آدمکشی‌ها و شبکه‌ای از دیگر متغیرها دارد، و نرخ بیکاری و ترکیب سنی جمعیت هیچ اثری ندارند (Rosenfeld *et al.* 2001: 294). بر اساس آنچه این نویسندگان گفته‌اند، جرم محصول ضعف کنترل اجتماعی غیررسمی و ظرفیت کم برای تحرک بخشیدن به این منابع رسمی خارجی به عنوان کارگزاران اجبار قانونی است (Rosenfeld *et al.* 2001:286-7).

با این حال مشخص نیست که چرا از نظر پاتنام این تأثیر، مانند بسیاری از دیگر حوزه‌ها، همیشه مثبت است. در حالی که همالان بزهکار می‌توانند دیگر جوانان را به جرم ترغیب کنند، مدل‌های نقش مثبت و شبکه‌های حمایتی ممکن است جوانان را از جرم بر کنار نگاه دارند (Putnam 2000: 310—13). با این حال برخی شاخصهای روشن‌تر در پژوهشی جدیدتر و دقیقتر درباره ماهیت ارتباط بین سرمایه اجتماعی و گرایش به مقاومت در برابر قانون وجود دارد. یک پژوهش بسیار جدید در آمریکای شمالی به نقش بازدارنده شبکه‌های اجتماعی قوی اشاره می‌کند. ارتکاب جرم عموماً در محله‌هایی رشد می‌کند که بیشتر مردم همدیگر را به طور کامل نمی‌شناسند، در جاهایی که نظارت بر گروه‌های همالان نوجوان حداقل است و در جاهایی که تعهد مدنی (شامل تعهد به نظام اجبار قانونی) پایین است (OECD 2001b: 54). در جامعه‌ای بسیار پویا و سیال مانند شهر شیکاگوی کنونی، هرچه پیوستگی انتظارات مشترک در اجتماع گسترده بیشتر باشد، نرخ جرم و بی‌نظمی پایین‌تر است (Sampson and Raudenbush 1999). با این حال برخی پژوهشگران گفته‌اند که سرمایه اجتماعی ممکن است در همان مرحله اول وارد عمل شود. سرمایه اجتماعی با دادن اطمینان و احترام به افراد، قبل آنکه رفتار آنان از کنترل خارج شود مداخله می‌کند، برای مثال بوسیله بی‌تمایل کردن نوجوانان نسبت به گروه‌های تهدیدکننده خیابانی و استفاده از مواد مخدر (Halpern 2001). شبکه‌های قوی می‌توانند زمینه‌ای را فراهم کنند که در آن افراد احساس پایگاه و عزت نفس کنند و این خود وابستگی آنان را به اجتماع گسترده‌تر افزایش می‌دهد. این امر تأثیری قابل توجه بر کاهش وقوع جرائم خشن دارد (Kawachi *et al.* 1997b).

مثل همیشه سرمایه اجتماعی تنها متغیر تاثیرگذار نیست. برای مثال بیشتر رفتارهای مجرمانه با نابرابری مادی همبستگی دارند (لازم به ذکر است که این نابرابری است که جرم را بر می انگیزد و نه فقر). هالپرن با استفاده از داده های مربوط به هجده کشور از «پیمایش بین المللی قربانیان جرائم»^۱ دریافت که نیمی از تفاوتها در جرائم گزارش شده را می توان با تفاوت در نابرابری اقتصادی، اعتماد اجتماعی و آنچه او ارزشهای «مورد علاقه خود»^۲ می نامد تبیین کرد (Halpern 2001).

بنابراین می توان سرمایه اجتماعی را عاملی تاثیرگذار، در میان دیگر عوامل، بر میزان فعالیتهای مجرمانه در یک اجتماع دانست. این مفهوم همچنین در تعیین اینکه آیا افرادی خاص به رفتار مجرمانه کشیده می شوند یا نه، تعیین کننده است. البته تبیین اینکه یک اجتماع یا افراد آن چگونه رفتار می کنند به این سادگی نیست. سرمایه اجتماعی می تواند رفتار کارگزاران اجبار قانونی را هم شکل دهد. سرمایه اجتماعی می تواند بر احترام مردم نسبت به کارگزاران اجبار قانونی تاثیر مثبت داشته باشد، به این خاطر که هنگامی که شبکه های اجتماعی قوی هستند و انسجام هنجاری بالاست، پلیس و دیگر نهادها هم کار خود را بهتر انجام می دهند و البته این الگو خود تقویت کننده است. جوامعی که نرخ جرائم در آنها پایین است و مردم احترام زیادی به پلیس می گذارند و متقابلا هم از پلیس احترام بالایی می بینند، جوامعی هستند که در آنها توسعه و حفظ پیوندهای اجتماعی موثر آسان است. در مقابل، یک افت ناگهانی و شدید در سرمایه اجتماعی – نظیر آنچه در بسیاری از اجتماعات مناطق زغال سنگ خیز بریتانیا بعد از اعتصاب ملی و بسته شدن معدنها در دهه ۱۹۸۰ رخ داد- همیشه با افزایش شدید از خود بیگانگی و رفتار غیراجتماعی همراه است، به خصوص در میان مردان جوان.

¹ International Crime Victim Survey

² self-interested

پالایش مفهوم: عمل متقابل و اعتماد

تحقیقات و تالیفات بسیاری با تاثیر گسترده سرمایه اجتماعی بر رفاه افراد موافق هستند. داشتن ارتباط به خودی خود یک منبع است چرا که اجتماعی شدن با دیگران خود تجربه‌ای پاداش‌دهنده است، اما افراد می‌توانند از ارتباطات خود برای کسب منافع دیگری هم استفاده کنند. همانطور که این مرور کوتاه بر شواهد پژوهشی نشان می‌دهد، معمولاً بین سرمایه اجتماعی و پیشرفت تحصیلی، موفقیت اقتصادی، سلامت و دوری از جرم رابطه مثبت قوی وجود دارد. هیچ‌کس ادعا نمی‌کند که سرمایه اجتماعی به تنهایی می‌تواند تفاوت‌های موجود در این حوزه‌ها را تبیین کند، اما امروزه دیگر روشن است که نباید حضور پررنگ آن را در میان دیگر عوامل نادیده گرفت. هنوز سرمایه اجتماعی مفهومی جوان است و چیزهای زیادی است که باید درباره شیوه‌های متنوع تاثیرگذاری پیوندهای اجتماعی بر حوزه‌های مختلف اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد. تعدادی از مولفان گفته‌اند که مردم برای اینکه با هم برای رسیدن به اهداف خود همکاری کنند، تنها نیازمند آن نیستند که از هم قدری شناخت قبلی داشته باشند (که ممکن است مستقیم یا غیرمستقیم باشد)، بلکه آنها باید به هم اعتماد داشته باشند و انتظار داشته باشند که اگر همکاری کنند آنگاه مورد استثمار قرار نمی‌گیرند یا متضرر نمی‌شوند، بلکه در همان زمان یا زمان دیگری منفعت مشابهی را دریافت می‌کنند.

کلمن و پاتنام در تعریف اعتماد به عنوان عنصر کلیدی سرمایه اجتماعی اشتراک نظر دارند. برای مثال در اوایل دهه ۱۹۸۰ کلمن، خود درباره اهمیت اعتماد در حیات اقتصادی نوشت، و اقتصاددانان را متهم کرد به در نظر نگرفتن تغییری کیفی که در انتقال از سطح خرد فردی به سطح کلان یک نظام تشکیل شده از افراد رخ می‌دهد (Swedberg 1996: 316—17). با اینکه بورديو به طور خاص به اعتماد نپرداخته است، اما به وضوح در بحث خود درباره بازتولید اجتماعی به آن اشاره کرده است. هنگامی که می‌گوید افرادی که با نژادها و ملل دیگر ازدواج می‌کنند^۱، یا در باشگاهها

¹ Intermarry

گرد هم می آیند، یا ارتباطات موثر خود را گسترش دهند، می بایست این کار را بر مبنای اعتماد انجام دهند. فرانسیس فوکویاما از این هم پیشتر رفته است. او اعتماد را یک جلوه بنیادی سرمایه اجتماعی می داند: « سرمایه اجتماعی، توانایی است که از شیوع اعتماد در یک جامعه یا اجزای خاصی از آن ظهور می کند» (Fukuyama 1995: 26). اریک اوسلانر¹، عالم علوم سیاسی، در تعریف خود از فوکویاما پیروی کرده است. او می گوید: سرمایه اجتماعی در اساس بازتاب نظامی از ارزشها و به خصوص اعتماد اجتماعی است (Uslaner 1999: 122). خود فوکویاما هم گفته است که اعتماد مبنای اساسی نظم اجتماعی است: «اجتماعات وابسته به اعتماد دو طرفه هستند و به طور آنی و بدون اعتماد شکل نمی گیرند» (Fukuyama 1995: 25).

نقش اعتماد بسیار در علوم اجتماعی مورد بحث واقع شده است و تالیفات و تحقیقات در این زمینه بسیار زیاد و تخصصی هستند. در این بخش به این بحث تنها از این منظر پرداخته خواهد شد که به بحث ما درباره سرمایه اجتماعی مرتبط است، و به مباحث گسترده تر جامعه-شناختی و اقتصادی آن پرداخته نخواهد شد (برای این مباحث می توانید نگاه کنید به Glaeser *et al.* 1999; Misztal 1996; Luhmann 1988; al. 2000). اهمیت اعتماد را می توان در موقعیتهای متفاوتی مورد توجه قرار داد: همخوابی، استفاده از کارت اعتباری، ازدواج کردن، هواپیما سوار شدن، خوراکی گرفتن برای فرزند دیگری، تعجب از گزارش یک جرم، تصمیم به چگونه رای دادن، و انتخاب از میان راههای نجات (یا عدم نجات) محیط زیست. اعتماد و مورد اعتماد بودن، معمولاً با مایع روغنکاری مقایسه می شوند که چرخ مبادلات اجتماعی و اقتصادی را روغنکاری می-کند. ممکن بدون اعتماد و مورد اعتماد بودن، چرخش مبادلات اجتماعی و اقتصادی بسیار هزینه بر، دیوانسارانه و زمان بر شوند. این امر تا حد زیادی با مفهوم سرمایه اجتماعی، که بر چگونگی دسترسی شبکه ها به منابع تاکید می کند، مرتبط است.

¹ Eric Uslaner

روشن است که یک شبکه دارای اعتماد بالا نسبت به یک شبکه دارای اعتماد پایین
یکنواخت‌تر و راحت‌تر کار می‌کند. تمام کسانی که یک خیانت را از سوی یک شریک صمیمی
تجربه کرده‌اند می‌دانند که برای دو نفر، هنگامی که رفتار آنها از اساس فاقد اعتماد است، چقدر
مشکل است که با هم همکاری کنند. اعتماد می‌تواند ویژگی گروهها هم باشد، و معمولا اساس
اعتماد در گروهها، اعتماد موجود در میان افراد است (Dasgupta 2000: 333). بیشتر تالیفات علمی
حول اعتماد، بین اعتماد خاص گرایانه، که محدود به مشاهدات و تجربه خود فرد در طول زمان در
مورد قابلیت اعتماد یک شخص خاص است، و اعتماد تعمیم یافته، که تعمیم اعتماد به تمام افراد و
نهادهایی است که مشابه آنی هستند که فرد تجربه مستقیم درباره آن داشته، تمایز قائل می‌شوند.
فراتر از این لومان یک تمایل طبیعی در خود اعتماد مشخص کرده است (Luhmann 1988). از
منظر بحث سرمایه اجتماعی روشن است که این ابعاد متفاوت اعتماد نمایانگر شیوه‌های گوناگون
دسترسی به منابع هستند.

اعتماد در دستیابی به مزایای شبکه‌های اجتماعی نقشی اساسی دارد. برای مثال، اعتماد،
به طور خاص، برای دستیابی به دارایی‌هایی مانند شناخت که نسبتا غیرمادی و گاهی ضمنی
هستند، مهم است. ما قبلا یک مثال روشن را در این زمینه بررسی کردیم. در این مثال یک مرکز
تلفن کارمندان خود را از طریق توصیه‌های کارمندان موجود خود می‌پذیرفت و پول و زمان خود را
برای تبلیغ و اعلان عمومی خرج نمی‌کرد. به طور کلی در اقتصاد روشن است که بدون شناخت،
فروشنده به سختی می‌تواند درآمدی مستمر داشته باشد. این به آن معناست که جریانهای
اطلاعات در میان بنگاهها معمولا کامل نیستند، چون افرادی که قبلا بخش خاصی از اطلاعات را
داشته‌اند، ترجیح می‌دهند که آن را نگاه دارند و نفروشند. قانون حق معنوی تلاشی برای حل این
مشکل است، اما خود دارای هزینه‌هایی است. از این دیدگاه، رویه‌های قانونی و سلسله‌مراتب
دیوانسارانه به این خاطر وجود دارند که اعتماد در همه جا وجود ندارد و نمی‌تواند هم وجود داشته
باشد. روابطی که بر مبنای اعتماد هستند، بدیلی کم‌هزینه برای مخارج و کالت هستند و به کاهش

خطر و عدم اطمینانی که در کسب دانش وجود دارد، کمک می کنند. و این خود می تواند به پیشبرد نوآوری ها و سپس رقابت کمک کند (Maskell *a al.* 1998: 43-4). به این خاطر است که فهم اعتماد، به خصوص در میان اقتصاددانان، به عنوان بحثی مهم در زمینه سرمایه اجتماعی مفید است.

هنوز برخی از تحلیلگران در این زمینه شک دارند که آیا اعتماد یک جزء انسجام بخش سرمایه اجتماعی است یا اینکه یکی از نتایج آن است. اولاً، باید گفت که اعتماد خود پدیده‌ای پیچیده و متنوع است و همراه کردن آن با مفهوم سرمایه اجتماعی، در کنار دیگر عناصر (شبکه ها و هنجارها)، این مفهوم را بسیار پیچیده می کند. ثانیاً، اعتماد پیامد الزامی هنجارهای مشترک و شبکه های قوی نیست، و بهتر آن است که آن را به عنوان متغیری جداگانه مورد توجه قرار دهیم. بسیاری از روابط می توانند با کمترین اعتماد به خوبی کار کنند، مانند آنهایی که بر اساس عادت یا الزام نهادی و نه انتخاب اندیشمندان قرار دارند. ثالثاً، همانطور که رز¹ اشاره کرده است، قرار دادن تمایزی تحلیلی میان سرمایه اجتماعی و اعتماد، ساختن یک مدل علت و معلولی از روابط بین این دو را امکان پذیر می سازد (Rose 1999: 151). وولکاک، از منظری جامعه شناختی، می گوید بهتر آن است که اعتماد را پیامد سرمایه اجتماعی، در طول زمان بدانیم (Woolcock 2001: 13). رابعاً، معلوم نیست که اعتماد، خود مطلوبیتی داشته باشد. فوکویاما مفهومی بسیار ساده را ارائه می کند که بسیار منطبق با خودپنداره آمریکای متحد است (Schuller *et al.* 2000: 17). بی اعتمادی در مدیریت وضعیتی است که در آن کارگران از بی کاری و قطع درآمد وحشت دارند؛ بی اعتمادی در حکومت، یک جنبه از سلامت دموکراسی مدرن است؛ بی اعتمادی افراد به کسی که به او عشق می ورزند، قابل پیش بینی است. اعتماد به طور حتم با سرمایه اجتماعی، هم از نظر مفهومی و هم از نظر تجربی، رابطه نزدیکی دارد به همین خاطر در ادامه این کتاب بارها و بارها به اعتماد به عنوان یکی از مهمترین منابعی که از عضویت در شبکه های اجتماعی ناشی می شود، پرداخته خواهد شد. بهترین

¹ Rose

حالت آن است که اعتماد به عنوان یک عامل وابسته مورد بررسی قرار گیرد که عموماً پیامد سرمایه اجتماعی است و نه عنصر ترکیبی آن.

به سوی یک مفهوم تمایز یافته

این بحث درباره اعتماد نشان داد که پیچیدگی های بیشتری در مفهوم سرمایه اجتماعی وجود دارد. در ابتدا استفاده از مفهوم سرمایه اجتماعی غیردقیق و حتی نزدیک به زبان عامیانه بود. برخی از نویسندگان در تلاش برای جلب توجهات به یک جنبه فراموش شده رفتار انسانی و نهادها، سعی کردند که تصویری ساده از پیوندهای اجتماعی ارائه دهند. همانطور که گفته شد، استفاده کلمن از این مفهوم تقریباً به طور کامل معطوف به توصیف پیوندهای فردی نزدیک و مستقیم (بسیار کهن^۱) بود؛ پاتنام تمایل داشت تصویری گرم از اجتماع ارائه دهد. اما بورديو تصویری خاص و ابزاری از ارتباطات به منظور حفظ برتری ارائه داد. در این فصل ما به بررسی پیچیدگی های مفهوم سرمایه اجتماعی نپرداختیم، بلکه شواهد مربوط به اهمیت سرمایه اجتماعی را مرور کردیم. اما خود این مرور شواهد نشان داد که به مفهومی تمایز یافته تر نیاز است که قادر باشد سطوح خرد و کلان تحلیل اجتماعی را به هم پیوند دهد.

یکی از نویسندگان موسس در حوزه سرمایه اجتماعی و کسی که رهیافتی متمایز در پیش گرفت، پاتنام بود. پاتنام در کار اخیر خود از مایکل وولکاک و دیگران پیروی کرده است و بین شکل محدود کننده و پیونددهنده سرمایه اجتماعی تمایز قائل شده است (Putnam 2000: 22—4; Woolcock 1998). از نظر پاتنام، سرمایه اجتماعی محدود کننده (یا انحصاری^۲) حول خانواده، دوستان نزدیک و دیگر خویشاوندان نزدیک قرار دارد؛ رو به داخل دارد و افراد دارای ویژگی^۳

^۱ primordial

^۲ Exclusive

^۳ Niche؛ این واژه معانی متعددی دارد که به نظر معنای آن در بازرگانی در اینجا مورد نظر نویسنده بوده است. در بازرگانی

این واژه به بخشی از بازار اطلاق می شود که مختص یک محصول تولیدی باشد. ریشه این واژه زبان فرانسه قدیم است. م (Encarta

جامعه‌شناختی یکسان را به هم پیوند می‌دهد؛ و تمایل دارد که هویت‌های انحصاری و گروه‌های همگون را حفظ کند. در مقابل، سرمایه اجتماعی پیوند دهنده (یا فراگیر^۱) مردم را با آشنایان دورتر پیوند می‌دهد و موجب می‌شود که آنها وارد گروه‌های دیگری غیر از گروه خود هم شوند؛ تمایل دارد که هویت‌های گسترده‌تر و اعمال متقابل گسترده‌تر بوجود آورد و تنها به تقویت گروه‌های کوچک نمی‌پردازد. پاتنام اعتقاد دارد که سرمایه اجتماعی محدود کننده برای بقاء^۲ مناسب است و سرمایه اجتماعی پیوند دهنده برای موفقیت^۳. وولکاک این تمایز دوگانه را توسعه داده است. او این تمایز را افقی می‌داند و او عنصر سومی را وارد می‌کند. بعد عمودی، سرمایه اجتماعی ارتباطی^۴ است که مشتمل بر روابط بالا و پایین طیف اجتماعی و اقتصادی است (Woolcock 2001: 13). اهمیت سرمایه اجتماعی ارتباطی آن است که افراد را قادر می‌سازد بازده منابع، ایده‌ها و اطلاعات را با استفاده از روابط خارج از محیط اجتماعی خود افزایش دهند. این موضوع برای سیاست‌های توسعه اجتماعی و دیگر راهبردهای ضد فقر دارای اهمیت است (به فصل ۵ مراجعه کنید).

تمایز اساسی میان سرمایه اجتماعی محدود کننده و سرمایه اجتماعی پیوند دهنده بسیار مقبول واقع شده است. برخی اصطلاحاتی غیر از آنچه پاتنام و وولکاک استفاده کرده‌اند، را مورد استفاده قرار داده‌اند. برای مثال نان لین^۵ بین پیوندهای ضعیف و پیوندهای قوی تمایز قائل شده است (Lin 2001: Ch. 5). اصطلاحات لین، همان واژه‌های مارک گرانووتر^۶ هستند که مطالعات اولیه او درباره کارایی در میان جوانان نشان داد پیوندهای قوی منبع خوبی برای مشاغل در بنگاهها است و در آنها خانواده و دوستان نزدیک هنوز موثر هستند، اما پیوندهای ضعیف شیوه موثرتری برای کارایی در حوزه‌های جدید هستند (Granovetter 1973). لین پیوندهای قوی را آن

¹ Inclusive

² Getting by

³ Getting ahead

⁴ Linking social capital

⁵ Nan Lin

⁶ Mark Granovetter

پیوندهایی تعریف می کند که از اصل هم شکلی^۱ پیروی می کنند و افراد را به کسانی شبیه خودشان پیوند می دهد؛ پیوندهای ضعیف افراد دارای زمینه های اجتماعی و فرهنگی مختلف را گرد هم می آورند. لین همچنین انواع مختلف منابع و اهدافی را که انواع سرمایه اجتماعی می توانند برآورده سازند با هم مقایسه می کند. پیوندهای قوی افراد و گروههای دارای منابع مشابه را گرد هم می آورد تا به اهداف هنجاری و معطوف به هویت برسند (چیزی که لین آنها را اهداف ابرازی^۲ می نامد)، اما پیوندهای ضعیف در رسیدن به اهداف ابزاری موثرتر هستند چون امکان دسترسی به انواع جدید منابع را فراهم می کنند. این پیوندها کمتر بر ارزشهای مشترک قوی تکیه دارند. لین این دیدگاهها را بیان می کند تا مدلی برای سرمایه اجتماعی بسازد که در آن موارد زیر با هم ترکیب می شوند: تمایز بین پیوندهای قوی و ضعیف (سرمایه اجتماعی محدود کننده و پیوند دهنده)، اهداف همکاری دو جانبه (ابرازی و ابزاری)، موقعیتهای اجتماعی ساختاری کنشگران، عضویت در شبکه هایی که دسترسی به موقعیتهای امکان پذیر می سازند (Lin 2001: 75-6).

برخی از مولفان تلاش کرده اند که این تمایزات را عملیاتی کنند و بررسی کنند که آیا آنها دارای این توانایی تبیین که به آنها نسبت داده می شود، هستند یا خیر. به طور کلی، به نظر می رسد همگونی و ناهمگونی عاملی مهم در تعیین عملکرد سرمایه اجتماعی باشد. به عنوان مثال، بررسی سرمایه اجتماعی در میان کارفرمایان مرد و زن نشان داد که زنان نسبت به مردان معمولاً شبکه های همگون تری دارند، و به خصوص تمایل به تکیه بر خویشاوندان به عنوان اعضای شبکه داشتند (Renzulli et al. 2000). این تمایز در ویژگی های شبکه های ارتباطی متغیر مستقلی را به دست می دهد که می توان بوسیله آن عملکرد نسبی کارآفرینان زن و مرد را تبیین کمک کرد. لدنوا^۳ در پژوهش خود درباره اقتصاد حمایتی در روسیه دریافت که مهمترین کارگزاران موثر هم ارتباطات افقی و هم ارتباطات عمودی دارند و به همین خاطر نه تنها می توانند درخواستها را تامین

¹ homophily

² Expressive

³ Ledeneva

و عرضه کنند بلکه به عنوان مرکز شبکه هم عمل می کنند. در این نظام مبتنی بر بت^۱، یا استفاده غیررسمی از ارتباطات، این افراد به عنوان مدیران بت^۲ شناخته می شوند (Ledeneva 1998: 124). بنابراین فهم ماهیت و جهت پیوندهای بین افراد، اجتماعات و/یا نهادها می تواند در بررسی شیوه های گوناگونی که از طریق آنها سرمایه اجتماعی به دستیابی به انواع منابع کمک می کند، موثر باشد.

بیشتر این تمایزات در چگونگی پیوندهای اجتماعی است. ارزشها که سازنده بعدی مهم از سرمایه اجتماعی هستند، چه ویژگی هایی دارند؟ پاملا پاکستون^۳ در تلاشی جاه طلبانه برای ترکیب ابعاد ساختاری و هنجاری شبکه های افراد، سرمایه اجتماعی را مرکب از دو جزء دانسته است که هر کدام از آنها می تواند جدا از دیگری عمل کند (Paxton 1999: 6-94). دو جزء پاکستون عبارتند از (الف) میزان پیوستگی میان افراد یا ساختار شبکه عینی، و (ب) پیوندهای ذهنی میان همان افراد. او برای نشان دادن استقلال آنها جدول ساده ای ارائه کرده است که تأثیرات دو جزء را از هم جدا می کند (جدول ۱-۲). پاکستون می گوید سرمایه اجتماعی هنگامی وجود دارد که هر دو جزء بالا وجود داشته باشند. هنگامی که انسجام بالاست اما پیوندهای ذهنی پایین است، کنشگران ناچارند به دیگر شیوه های (پر هزینه) نگهداشت همکاری پناه ببرند، مانند قراردادهای پیونددهنده قانونی. هنگامی که پیوندهای ذهنی بالا هستند اما انسجام پایین است، خوش بینی وجود دارد اما برای غلبه بر موانع رسیدن به همکاری موثر، به حلقه های واسطی نیاز است.

^۱ Blat؛ واژه ای است که در اتحاد جماهیر شوروی بوجود آمد و مربوط به استفاده از توافقات غیررسمی، روابط گروهی یا بازار سیاه برای مبادله است. از آنجایی که در اتحاد جماهیر شوروی گوسپلان (Gosplan؛ سازمان برنامه ریزی شوروی) نمی توانست برنامه ریزی موثری برای توزیع کالاها داشته باشد، کارفرمایان معمولاً مجبور بودند به خود مردم و ارتباطات آنان تکیه کنند. مردم هم می خواستند از طریق خرید، سهمیه دولتی خود از کالاها را تکمیل کنند. در نهایت اکثر تولیدکنندگان در شوروی این روش را در پیش گرفتند. م (Wikipedia Encyclopedia).

^۲ Blatmeisters

^۳ Pamela Paxton

		انسجام بین افراد	
		بالا	پایین
پیوندهای ذهنی بین افراد	بالا	الف سرمایه اجتماعی	ب
	پایین	ج	د

شکل ۱-۲- مدل سرمایه اجتماعی پاکستان

پاکستون بین تاثیرات سرمایه اجتماعی در سطح فردی و تاثیرات آن در سطح اجتماع تمایز قائل می شود. او تنها مولفی نیست که چنین تمایزی را بیان کرده است، اما وی فراتر رفته است و می گوید این مفهوم را می توان در چند سطح مورد بررسی قرار داد. دیگران معتقدند که این مفهوم تنها می تواند در یکی از این سطوح باشد. آنچه اهمیت دارد این است که «سرمایه اجتماعی در یک گروه لزوماً با سرمایه اجتماعی در سطح اجتماعی رابطه مثبت ندارد» (Paxton 1999: 96; original emphasis). در واقع وجود سرمایه اجتماعی درون گروهی ممکن است بر علیه وجود پیوندهای قوی در سطح اجتماع گسترده تر عمل کند. یک مثال می تواند پیوندهای نزدیک درون دو سنت دینی در ایرلند شمالی باشد که موجب شده است کاتولیک ها با هم بسیار خوب همکاری کنند و پروتستانها هم به همچنین، اما مانع از تشکیل سرمایه اجتماعی میان دو گروه شده است.

مدل پاکستون شیوه‌ای مفید برای تبیین وزن متفاوت انواع ارتباط است. با این حال باید آن را با قدری احتیاط به کار برد. به خصوص اینکه وقتی می گوید سرمایه اجتماعی تنها در خانه الف، که در آن پیوندهای عینی شبکه را پیوندهای ذهنی قوی تکمیل می کنند، وجود دارد، مساله را بیش از حد ساده می کند. سرمایه اجتماعی ممکن است به شکلی نابرابر در تمام چهار خانه جریان داشته باشد، با این حال نمی توان گفت که در هر خانه‌ای وجود دارد. به خصوص اینکه

سرمایه اجتماعی احتمالاً در خانه های ب و ج بیش از خانه د وجود دارد. مدل پاکستون بسیار مانند بیان سرمایه اجتماعی به عنوان یک دارایی جمع-صفر^۱ است و نه متغیری که بسیار وابسته به زمینه و تاریخ است.

بررسی بیشتر را باید با توجه به سرمایه انسانی انجام داد، چراکه سرمایه انسانی برای فعال-سازی سرمایه اجتماعی لازم است. حتی زمانی که افراد، اعضای شبکه های گوناگون، با سطوح متفاوت ارزشهای مشترک هستند، نیاز دارند که مهارتهای لازم برای سود بردن از همکاری را بیاموزند. کسب و توسعه توانایی های اجتماعی که بسیار مورد توجه قرار گرفته‌اند (اندیشه های بورديو درباره سرمایه فرهنگی می توانند یادآور خوبی باشند) جنبه ای از سرمایه اجتماعی نیستند. مهارتهای لازم برای انواع گوناگون شبکه ها به طور متفاوتی توزیع شده‌اند. در برخی از شیوه ها، مهارتها از تفاوت جنسیتی دارند، برای مثال مورو^۲ می‌گوید بسیاری از قوانین شبکه‌سازی در میان مردان و زنان متفاوت است. شبکه های دارای پیوندهای عاطفی، مهارتهای با ارزش احساسی و دارایی به خاطر تاکید (تاریخی) زنان بر حوزه خصوصی بیشتر در دسترس آنان هستند (Morrow 1999: 755). علاوه بر این به خاطر اینکه اساس این پیوندها همسایگی و خویشاوندی است، آنها نسبت به شوکهای اقتصادی مانند بیکاری، نسبت به شبکه های مردان کمتر آسیب پذیر هستند (Russell 1999: 210). تغییرات افتراقی در دسترسی به شبکه ها بعد از بیکاری می تواند به نوبه خود بر تعادل درون خانواده ها تاثیر گذار باشد. همچنین احتمالاً تفاوت‌های مهمی از نظر طبقه اجتماعی در شیوه توزیع مهارتهای شبکه سازی وجود دارد. به خصوص در کشوری مانند بریتانیا که در آن همبستگی بین تحصیل و طبقه اجتماعی مشخص است. گوناگونی منطقه ای/ملی و نژادی هم وجود دارند. بسیاری از مهارتهایی که برای دستیابی به منابع مختلف مورد نیاز است و از طریق شبکه های افراد به دست می‌آیند، ضمنی هستند و تا حد زیادی در خود روابط انجام روابط اجتماعی قرار دارند. این ویژگی را می

¹ Zero-sum

² Morrow

توان برای تبیین مشکلات فراوان در انتقال سرمایه اجتماعی یک فرد از یک زمینه اجتماعی به دیگری و یا تبدیل آن به نوع دیگری از سرمایه به کار برد.

در نهایت، لازم است که میان استفاده های افراد مختلف از سرمایه اجتماعی خود تمایز قائل شویم. سرمایه اجتماعی یک سطح خرد دارد، که در جهان های زندگی گوناگون مختلفی قرار دارد که بیوگرافی های فردی را می سازد. یک مثال مفید در این زمینه آن است که انواع مختلف سرمایه اجتماعی ممکن است در طول حیات یک فرد دارای میزان اهمیت گوناگونی باشد. برای مثال پال و اسپنسر¹ می گویند که پیوندهای نزدیک (سرمایه اجتماعی محدود کننده) برای تامین حمایت فیزیکی و ذهنی در دوران کودکی و دوران ضعف کهنسالی لازم هستند، اما پیوندهای قوی (سرمایه اجتماعی پیوند دهنده) می توانند در دوران سروکار داشتن با خطرات، تغییرات و عدم قطعیتها در بزرگسالی مفید باشند (Pahl and Spencer 1997: 102). نتیجه اینکه « برای اینکه کیفیت زندگی فردی بالا باشد، لازم است که فرد در دوران های مختلف حیات خود بتواند به انواع مختلف سرمایه اجتماعی دسترسی پیدا کند» (Performance and Innovation Unit 2002: 26؛ همچنین نگاه کنید به Warde *etal.* 1999).

خلاصه اینکه، گستره بزرگی از تحقیقات درباره سرمایه اجتماعی وجود دارد و علائق زیادی برای بررسی نقش آن در تبیین تفاوتها در فرصتهای زندگی مردم وجود دارد. در واقع، این همه گوناگونی در استفاده از این مفهوم هشدار را به یاد می آورد درباره «بیش از حد همه کاره» بودن این مفهوم (Thompson 2002). «بیش از حد همه کاره» یک مفهوم به آن خاطر است که هنوز جوان و آزمون نشده است. البته سرمایه اجتماعی به آن اندازه جوان نیست. همانطور که در فصل قبل نشان داده شد، این ایده که روابط یک منبع هستند، همزمان با نظریه اجتماعی مدرن ظاهر شده است، و بوسیله مارکس، دورکیم، زیمل و وبر و دیگران تدقیق شده است. حال چگونه می توان گفت که سرمایه اجتماعی مفهومی جوان است؟ به علاوه، آیا این مفهوم، تنها شیوه ای نمایشی برای بیان

¹ Pahl and Spencer

همان مباحث قدیمی درباره ماهیت اجتماع است؟ پاسخ - و سپس ادعای تمایز مفهومی سرمایه اجتماعی - به طور قطع در استفاده از مفهوم سرمایه است. سرمایه اجتماعی، همانند سرمایه مالی و سرمایه فیزیکی، به دارندگان خود به نوعی نفع می‌رساند. در ضعیف‌ترین و کلی‌ترین صورتبندی، ادعای اساسی آن است که سرمایه اجتماعی یک منبع است که کنشگران می‌توانند از آن برای رسیدن به اهداف خود استفاده کنند. در مفهومی جاه طلبانه‌تر، مفهوم سرمایه، کاملاً تحت الفظی به کار گرفته شده است تا نشان دهنده آن باشد که سرمایه‌گذاری در روابط اجتماعی منجر به بازدهی قابل اندازه‌گیری می‌شود و می‌تواند به کسانی که آن سرمایه‌گذاری را انجام داده‌اند سود برساند (Schuller 2000). در هر دو مورد، وجود منافع مثبت است که به ما مجوز استفاده از واژه سرمایه را می‌دهد.

سرمایه اجتماعی از طریق فراهم کردن پیش‌نیازها برای همکاری و عمل متقابل این منافع را تامین می‌کند. لین می‌گوید که سازوکارهای اساسی وجود دارند که منجر به این نتیجه می‌شوند. این سازوکارها عبارتند از (الف) اطلاعات، (ب) تاثیرگذاری از طریق واسطه‌ها، (ج) تایید مورد اعتماد بودن، و (د) تقویت التزامها و تعهدات (Lin 2001: 18—19). با این حال همانطور که کلمن گفته است، ارزش عضویت در شبکه‌ها محدود به اعضای که دانسته سرمایه‌گذاری کرده‌اند نیست؛ مقدار زیادی از سرمایه‌گذاری دانسته انجام نمی‌شود، بلکه انجام می‌شود تا فردی به اهداف خود برسد و ارزش آن معمولاً به عموم و کسانی که به آن شبکه تعلق دارند و در آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند، می‌رسد. بیشتر مطالب این فصل معطوف به شواهدی بود که بر اساس آنها سرمایه اجتماعی واقعاً بازده مثبتی برای اعضای شبکه اجتماعی و اجتماع بزرگ دارد. همچنین به بخشی از پیچیدگی شبکه‌ها و هنجارها و بیان آموزه‌های مفید آنها برای فهم ما از سرمایه اجتماعی پرداخته شد. بعد از آن به انواع بازده پرداخته شد که تقریباً همه آنها مطلوب هستند، و بنابراین می‌توان آنها را برای اعضای شبکه و دیگران در اجتماعی بزرگتر مثبت دانست. حال با توجه به آنچه که به طور کلی درباره تضاد و نابرابری و بی‌نظمی می‌دانیم، مناسب است که پرسیده شود آیا امکان ندارد که سرمایه اجتماعی منجر به بازده‌های منفی شود؟

فصل سوم

گامی در سوی تاریخ سرمایه اجتماعی

بیشتر تالیفات در حوزه سرمایه اجتماعی، دیدگاهی مثبت به این مفهوم دارند. در مقابل سوی تاریخ سرمایه اجتماعی تا حد زیادی محدوده ای ناشناخته باقیمانده است. رابرت پاتنام به طور بارز به این مساله پرداخته است. او می گوید حتی اگر برخی همکاری های منفی، برخی خطرات داشته باشد، مانند عمل متقابلی که در دسته های بزهکار مشاهده می شود، اما بوجود آمدن بیشتر سرمایه اجتماعی در کل برای جامعه مفید است (Putnam 2000: 414). پاتنام به روشنی دیدگاه خود را بیان کرده است. دیگرانی هم که از این مفهوم استفاده کرده اند به طور شگفت آوری تمایل داشته اند که بر جنبه مثبت آن تاکید کنند. این تاکید بیش از حد، مانع کسب شناختی عمیق از شبکه های اجتماعی و هنجارها به عنوان منبع می شود. سرمایه اجتماعی، افراد و گروهها را قادر می سازد تا به اهداف مشترک گوناگونی را برسند که بسیاری از آنها می توانند برای دیگران پیامدهای منفی داشته باشند. این پیامدها ممکن است مستقیم (مانند آنچه برای قربانیان جرائم سازمان یافته رخ می دهد) یا غیرمستقیم (مانند آنچه درباره نقش هنجارهای غیررسمی در نگهداشت تبعیض نهادی بیان شد) باشد. بنابراین این فصل به بررسی پیامدهای منفی سرمایه

اجتماعی از دو دیدگاه می پردازد. اول، به بررسی احتمال تقویت نابرابری بوسیله سرمایه اجتماعی می پردازد. دوم، به بررسی سهم سرمایه اجتماعی در حمایت از رفتارهای غیر اجتماعی می پردازد. لازم است در ابتدا گفته شود که دیدگاه خوش بینانه در این زمینه نامعقول و بی اساس است. سرمایه اجتماعی در واقع بدین خاطر که به عواملی مربوط است که به افراد و گروهها کمک می کند تا برای رسیدن به یک هدف مشترک همکاری کنند، به اعضای شبکه های ارتباطی منفعت می رساند. در فصل قبل شواهد معتبری ارائه شد در این باره که این همبستگی مثبت است. این شواهد موجب شده اند که برخی از مولفان، به طور آشکار یا ضمنی، فرض کنند که سرمایه اجتماعی به خودی خود چیز خوبی است. آنها با تاکید بر نقش سرمایه اجتماعی به عنوان ماده ای که چرخهای همکاری را روغکاری می کند، بر پیامدهای مثبت آن تاکید کرده اند. پیامدهای مثبت آن برای افراد و گروههایی که به طور مستقیم با آن درگیر بوده اند و حتی برای کل جامعه گسترده تر. این امر به طور کامل توجیه پذیر نیست. گرچه برخی از تاثیرات مثبت سرمایه اجتماعی مورد بررسی دقیق قرار گرفته اند اما برخی از پیامدهای عمومی دیگر آن هنوز مورد بررسی قرار نگرفته است. سرمایه اجتماعی همبستگی مثبتی با آموزش و پرورش، سلامت، کاهش جرائم، امنیت، شکوفایی و رفاه فردی دارد. اما اگر سرمایه اجتماعی می تواند نتایج خوبی به بار آورد، پیامدهای نامطلوب هم ممکن است داشته باشد. همانطور که آلخاندرو پورتس گفته است «اجتماعی بودن هر دو را امکان پذیر ساخته است» (Portes 1998: 18).

ظرفیت سرمایه اجتماعی برای به بار آوردن نتایج نامطلوب نباید شگفت انگیز باشد. اگر سرمایه اجتماعی همکاری دو طرفه را تقویت می کند، آنگاه می تواند همکاری برای اهداف منفی را هم به اندازه همکاری برای اهداف مثبت افزایش دهد. چنین چیزی را درباره سرمایه مالی و سرمایه فیزیکی هم می توان بیان کرد. بیشتر چیزی که همارکس درباره سرمایه در قرن نوزدهم نوشت معطوف به معرفی و تبیین پیامدهای منفی آن بود. از مارکس تا ناومی کلین¹ مسیری طولانی از

¹ Naomi Klein

تحلیلگرانی وجود دارد که به آنچه برای صاحب سرمایه مفید است و برای کارگر و مشتری - و در واقع برای محیط اطراف- نامطلوب است، می پردازند. حال چرا باید سرمایه اجتماعی متفاوت باشد؟ کمترین کار آن است که ما بفهمیم تا چه حد همه افراد می توانند به منافع سرمایه اجتماعی دست یابند تا از این طریق تبدیل به یک «کالای عمومی»^۱ شود و یا بر عکس، گروههایی آن را کنترل می کنند و دسترسی به منافع آن را محدود می سازند و این چنین سرمایه اجتماعی را می توان «کالای گروهی»^۲ نامید (Performance and Innovation Unit 2002: 12). همانطور که در فصل قبل نشان داده شد، استفاده بورديو از این مفهوم بیشتر معطوف به چگونگی تقویت تلاش برای حفظ پایگاه، بوسیله سرمایه اجتماعی گروهی بود. علاوه بر این پیامدهای روابط اجتماعی به ندرت ساده هستند و پیامدهای برنامه ریزی نشده آنها معمولاً غیرقابل پیش بینی هستند. کنشهای جمعی که به مشارکت کنندگان سود می رسانند ممکن است تأثیرات نامطلوبی برای جامعه گسترده تر داشته باشد (به زبان اقتصاد، می تواند اثرات نامطلوب خارجی^۳ داشته باشد) و حتی ممکن است برای مشارکت کنندگان اثرات خارجی نامطلوب (غیرعمدی و ناخواسته) داشته باشند. هیچکدام از مولفان اولیه سرمایه اجتماعی به این ظرفیت منفی سرمایه اجتماعی بی توجه نبوده اند. رابرت پاتنام درباره بمب گذار شهر اکلاهما که بدترین حمله تروریستی به امریکا قبل از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ بود، می گوید، تیموتی مکوی^۴، هنگام بازی بولینگ نقشه های خود را با مجرمان دست راستی در میان گذاشته بود و نتیجه می گیرد که سرمایه اجتماعی مانند تمام دیگر اشکال سرمایه می تواند به سوی اهداف نادرست جهت گیری شود (Putnam 2000: 21-2). او همچنین تأیید کرد که دسته های بزهکار شهری دارای اشکالی از سرمایه اجتماعی هستند، البته آن انواعی که منافع انسجام آنها برای دیگران مضر است (Putnam 2000: 315-16). اما پاتنام با

¹ Public good

² Club good

³ negative externalities

⁴ Timothy McVeigh

اینکه استفاده نادرست از سرمایه اجتماعی در برخی موقعیتهای خاص را تایید می کرد اما کماکان معتقد بود سرمایه اجتماعی نیروی خوبی است. بنابراین هنگامی که پاتنام در کتاب بولینگ تکنفره یک فصل کامل را به بررسی آنچه او سوی تاریخ سرمایه اجتماعی می نامد، اختصاص داد، دغدغه واقعی اش این بود که ببیند آیا واقعا قدری ناسازگاری بین سرمایه اجتماعی و برابری و آزادی وجود دارد؟ او در ادعایی که به شدت خاص و آمریکایی است، نتیجه می گیرد که سرمایه اجتماعی در تمام این امور بی گناه است (Putnam 2000: 350-63) و ارتباط بین تعهد و دموکراسی امروز هم، به اندازه زمانی که دو توکویل آنها را بیان کرد، اعتبار دارند.

فوکویاما هم به پتانسیل نامطلوب سرمایه اجتماعی اشاره کرده است. او در پژوهش اصلی خود درباره اقتصاد اعتماد، این دیدگاه را اتخاذ کرد که سرمایه اجتماعی تنها یک کالای عمومی نیست بلکه برای خیر عمومی هم هست (Fukuyama 1995). او بعدا متوجه کاستی های این رهیافت شد (Fukuyama 2001). او می گوید گروههای فشاری که به دنبال علائق خود هستند، از منفعت بردن دیگران از ذخیره سرمایه اجتماعی متنفر هستند. او مثالهایی از پیامدهای منفی سرمایه فیزیکی (سلاحها) و سرمایه انسانی (شکنجه) می آورد و نتیجه می گیرد که سرمایه اجتماعی بیش از دو نوع سرمایه دیگر تمایل به تولید پیامدهای منفی بیرونی دارد. این امر تا حد زیادی به آن خاطر است که همبستگی در اجتماعات انسانی معمولا به قیمت دشمنی با کسانی که عضو گروه نیستند به دست می آید (Fukuyama 2001: 8). همانطور که در بالا اشاره شد، اعتماد در مفهوم سرمایه اجتماعی مورد نظر فوکویاما نقش مهمی دارد و او نتایج منفی سرمایه اجتماعی را با استفاده از «شعاع اعتماد» تبیین می کند. هر چه شعاع از اعضای گروه فراتر رود، نتایج بیرونی آن ملایم تر و مثبت تر خواهد بود؛ هر چه شعاع اعتماد به اعضای گروه محدود شود، احتمال پیامدهای منفی بیشتر می شود (Fukuyama 2001: 8-10). با این حال فوکویاما معتقد است با اینکه سرمایه اجتماعی زیاد، ممکن است عواقبی داشته باشد- مانند موانعی که گروههای داوطلبانه بر سر راه سیاستگذاری اجتماعی ایجاد می کنند- اما نبود آن بسیار بدتر است (Fukuyama 2001: 12).

بنابراین خطاست اگر بگوییم که نظریه پردازان موسس سرمایه اجتماعی طرف منفی آن را نادیده گرفته اند. در واقع، به خصوص هنگامی که خطوط اندیشه بورديو را دنبال می کنیم، می توانیم ببینیم که پیامدهای منفی سرمایه اجتماعی از منافع آن جدانشدنی هستند. فوکویاما اعتقاد دارد که خواستگاه سوی تاریک، شیوه توزیع اعتماد است که خود آن در تعریف او از سرمایه اجتماعی عنصری مرکزی است. پاتنام هم تایید می کند که پیامدهای نامطلوبی وجود دارد حتی اگر آنها بسیار زیر سایه منافع مثبت سرمایه اجتماعی باشند. حتی کلمن هم که دیدگاههایش بسیار مثبت بود، آگاه بود که سرمایه اجتماعی می تواند سوی تاریکی داشته باشد. علاوه بر این نظریه انتخاب عقلانی در اساسا دیدگاهی مفید فهم این موضوع است که مردم چه زمانی برای رسیدن به اهداف خود، به قیمت اهداف دیگران، همکاری می کنند. بنابراین بر سر اینکه سرمایه اجتماعی می تواند نیمه ای تاریک داشته باشد، اجماع عمومی وجود دارد؛ اگر چه به جز بورديو، بقیه نظریه پردازان سرمایه اجتماعی دیدگاهی مثبت اتخاذ کرده اند. نمی توان آنها را به خاطر مثبت اندیشی ذهنی و خیرخواهی پانگلووسی¹ متهم کرد، اما آنها به خطرات موجود در تعریف بدون تعدیل سرمایه اجتماعی به عنوان یک کالای عمومی توجه کافی نداشته اند.

سرمایه اجتماعی و نابرابری

سرمایه اجتماعی می تواند تا حد زیادی توسعه دهنده نابرابری باشد، چرا که توزیع دسترسی به شبکه های گوناگون بسیار متفاوت است. هر کس می تواند از ارتباطات خود برای رسیدن به علائق خود استفاده کند، اما ارتباطات برخی افراد با ارزش تر از دیگران هستند. همانطور که دو تحلیلگر برجسته آمریکایی گفته اند:

¹ Panglossian، به کسی که بیش از حد خوشبین باشد گفته می شود و از شخصیت دکتر پانگلووس در اثری از ولتر، نویسنده

دسترسی به سرمایه اجتماعی به موقعیت اجتماعی¹ افراد یا گروههای خاصی وابسته است که برای ضبط آن برای خود تلاش می کنند... موقعیت اجتماعی خود سرمایه اجتماعی، بدون توجه به اینکه چه کسی آن را به نفع خود ضبط می کند، بر «ارزش کاربردی» آن تاثیر می گذارد.

(Edwards and Foley 1997: 677)

علاوه بر این آنطور که بورديو می گوید، کنشگران می توانند از سرمایه اجتماعی به عنوان ابزار رسیدن به منابع پایگاه و امتیاز استفاده کنند که موقعیت آنان به خرج دیگران بالا می برد (همچنین نگاه کنید به Ledeneva 1998: 125). دیگر اینکه بر اساس آنچه بورديو می گوید، سرمایه اجتماعی سرمایه اجتماعی در وهله اول برای اعضای شبکه مفید است و بعد از آن ممکن است به رسیدن به منابع دیگر هم کمک کند. بالاخره اینکه، گروههای قدرتمند می توانند برای محدود ساختن یا نابود کردن سرمایه اجتماعی کسانی که قدرت کمتری دارند تلاش کنند. این کار در میان کارفرمایان برخی اجتماعات پدرسالار در قرن نوزدهم رایج بود. (برای مثال نگاه کنید به Schulman and Anderson 1999). بنابراین می توان سرمایه اجتماعی را هم به عنوان یک دارایی که خود به شکلی نابرابر توزیع شده است دید و هم به عنوان سازوکاری که می تواند نابرابری را بیشتر گسترش دهد.

آنهايي که سرمایه مالی و فرهنگی نسبتاً بالایی دارند، تمایل دارند که سرمایه اجتماعی بالایی هم داشته باشند. بنابراین آنها به طور کلی روابط بیشتری با دیگر مردم دارند و همچنین روابط آنها با کسانی است که خود آنها به خوبی با هم مرتبط هستند. این مطالب ممکن است برای یک بریتانیایی متوسط که قبلاً در برنامه های تلویزیونی شنیده است که اجتماعات طبقه کارگر پرتراوت، متنوع هستند و به خوبی با هم مرتبط اند، کفر به حساب آید. اما پژوهشی که در بریتانیا درباره مشارکت در فعالیتهای اوقات فراغت مختلف، از تماشای ورزشها و سینما رفتن تا فعالیتهای

¹ social location

داوطلبانه و کلاسهای بعد از ظهر انجام شده است، افت زیادی را در زمینه حضور در فعالیتهای نشان می دهد. مولفان این پژوهش نتایج مشابهی را در زمینه عضویت در انجمنهای رسمی یافتند. آنها نتیجه گرفتند که: «مرد بودن، سفید پوست بودن، تحصیلات بیشتر داشتن، از طبقه بالاتری بودن، درآمد شخصی بیشتری داشتن و ویژگی های تحصیلی بیشتری داشتن، همگی به طور معنی داری احتمال عضویت در سازمانهای بیشتری را افزایش می دهد (Warde and Tampubolon 2002: 163). در آلمان مردان در سازمانهای بیشتری عضویت دارند و احتمال بیشتری دارد که موقعیتهای رهبری و مهم را بر عهده داشته باشند (Heinze and Striinck 2000: 190). در آمریکا، داده های یک پیمایش نشان داده است که میزان اعتماد در میان تحصیل کردگان و ثروتمندان بیشتر از اعتماد در میان ترک تحصیل کردگان دبیرستان و فقر است (Glaeser et al. 2000: 815). چنین شکافی در میان گروههای قومی هم وجود دارد: تحلیلی از پاسخهای پیمایش GSS نشان داد که ۴۴/۲ درصد سفیدپوستان می گویند «اکثر مردم قابل اعتمادند»، اما ۱۶/۱ درصد سیاه پوستان چنین گفته اند و ۲۶/۶ درصد افراد از نژاد های دیگر چنین می گویند (Glaeser et al. 2000: 816). یافته های مشابهی در دیگر کشورها این تصویر را تایید می کند (Murtagh 2002; Heinze and Striinck 2000). به نظر می رسد داوطلب بودن و اعتماد ویژگی های طبقات بالا و متوسط هستند. با اینکه میزان تعهد به طور کلی در میان اغنیاء و تحصیل کرده ها بالاتر است، اما این الگو به طور کامل صادق نیست. داده های پیمایش آمریکا می گویند که میزان عضویت انجمنی به طور کلی در میان آمریکایی های سیاه پوست بیشتر از سفیدپوستان است، که تا حد زیادی به خاطر همبستگی دینی در میان آفریقایی-آمریکایی هاست (Glaeser et al. 2000: 818). اما با اینکه این امر تعداد ارتباطات آفریقایی-آمریکایی ها را افزایش داده است اما در مورد دیگر گروههای نژادی صادق نیست و به همین خاطر میزان سرمایه اجتماعی را که افراد می توانند به آن دست یابند و از آن استفاده کنند، محدود می کند.

حتی آن سازمانهایی که بوجود آمده‌اند تا پایمال شدن حقوق را نشان دهند، و در رتبه-بندی‌ها تجدید نظر کنند هم معمولاً آسانتر می‌یابند که افراد مرفه و ماهر را در جمع خود بپذیرند. نرخ عضویت در اتحادیه‌های بازرگانی در میان افراد ماهر بیش از افراد غیرماهر است. احزاب سیاسی طبقه کارگر هم، مانند حزب کارگر بریتانیا¹، به شکلی نامناسب تمایل دارند که از گروههایی مانند معلمان مدرسه و کارمندان دولتی عضو بپذیرند (Seyd and Whiteley 1992). بنابراین در روشن‌ترین و ساده‌ترین سطح، دسترسی به مزایای سرمایه اجتماعی به طور نابرابر توزیع شده است. اما این تمام داستان نیست. آنهایی که ارتباطات بیشتر دارند، تمایل دارند که از آنها برای پیشبرد علائق خودشان استفاده کنند و این خود علتی برای نابرابری بیشتر است. خانواده‌های طبقه متوسط در بریتانیا، و بدون شک در دیگر جاها، به شکلی نظام‌مند از ارتباطاتشان برای پیشرفت تحصیلی فرزندان خود استفاده می‌کنند (Allatt 1993). پژوهش ستومپکا بر روی نخبگان لهستان نشان داده است که دسترسی به شبکه‌های مهم برای ثروتمندان و بانفوذان یک عامل موفقیت است، و در میان عواملی که او بررسی کرده، تحصیلات عامل دوم است (Sztompka 1999: 130). بورديو که سرمایه اجتماعی را تنها مختص گروه ممتازین می‌دانست، می‌اندیشید که سرمایه اجتماعی در تعیین موقعیت لایه‌های افراد و گروههای نخبه‌ای که سرمایه مالی آنها نسبتاً کم است، اهمیت خاصی دارد. برای مثال، او استدلال کرد که اعضای مشاغل (بالتر از همه وکلا و پزشکان) معمولاً درآمد متوسطی دارند، اما آن را به شکلی نظام‌مند در تعلیم و تربیت فرزندان خود و در نمادهای فرهنگی «شیوه زندگی بورژوازی» سرمایه‌گذاری می‌کنند که به نوبه خود به حفظ میزان سرمایه اجتماعی آنان کمک می‌کند. او استدلال کرد که برای این گروه، سرمایه اجتماعی «سرمایه افتخار و احترام» است که می‌تواند «مشتریان را در موقعیتهای مهم اجتماعی جلب کند و به عنوان وسیله تفوق عمل کند، به عنوان مثال در مشاغل سیاسی چنین است» (Bourdieu 1977: 503). بنابراین از نظر بورديو، سرمایه اجتماعی شکلی برتر از انجام کار متقابل و پیشرفت خود است.

¹ Britain's Labour Party

سرمایه اجتماعی برای اعضای گروه کاملاً مثبت است اما در جهان اطراف آن نابرابری را تشدید و بازتولید می کند.

بوردیو بر مورد خاصی از سهم سرمایه اجتماعی در نابرابری اجتماعی تمرکز کرده بود. یک مثال جالبتر مربوط به مطالعه‌ای می شود که به بسیار به آن ارجاع داده شده است و درباره سوگیری جنسیتی در برخورد با تقاضاهای بورس فوق دکتری در سوئد می شود (Wenneras and Wold 1997). کرسستین ونراس و اگنس ولد^۱ با استفاده از قانون «آزادی اطلاعات در سوئد»^۲ به گزارش های جمع آوری شده توسط گروه داوران در «شورای پژوهش پزشکی»^۳ دست یافتند و به بررسی سرانجام ۱۱۴ تقاضا پرداختند (۶۲ مرد و ۵۲ زن). در مجموع، گروه داوران با در نظر گرفتن شایستگی علمی، ارتباط با موضوع پژوهش پیشنهاد شده، و کیفیت روش شناسی پیشنهاد شده، تقاضاهای رسیده از زنان را پایین تر از مردان ارزیابی کرده بودند. ونراس و ولد این نتایج را با موقعیت پژوهشی متقاضیان مقایسه کردند که مبنای سنجش آن کیفیت تالیفات آنان بود. یافته های آنان نشان داد که دانشمندان زن باید بیش از دو برابر مردان دارای کیفیت تالیفات علمی باشند تا توسط شورای پژوهشی پزشکی به طور برابر با مردان در نظر گرفته شوند. ونراس و ولد سپس به بررسی دقیق آن ویژگی های متقاضیان که به نظر آنها می توانست این نتایج را تبیین کند، پرداختند که عبارت بودند از رشته آنها، تحصیلات قبلی، تجربه ها، و اینکه آیا آنها ارتباطی اظهار شده با یکی از اعضای گروه داوران داشته اند یا خیر. از میان تمام این عوامل تنها عامل ارتباطات بین متقاضیان و داوران بر نظر داوران موثر بود، حتی اگر اظهار داشتن رابطه با یکی از اعضای شورای داوران به این معنی باشد که آن عضو در میان داوران آن تقاضا نخواهد بود. جالب توجه آن است که این عامل تقریباً به طور کامل سوگیری جنسیتی را تحت پوشش خود می گیرد. چرا که

¹ Christine Wenneras and Agnes

² Sweden's Freedom of Information

³ Medical Research Council

موفقیت یک تقاضا ناشی از داشتن رابطه اظهار شده با یکی از اعضای شورای داوران است، حال متقاضی چه مرد باشد و چه زن.

پژوهش ونراس و ولد نشان داد که چگونه ارتباطات مردم موجب حذف دیگران و دادن امکان پیشبرد علائق به اعضای شبکه می شود. هنگامی که علاقه به شبکه تعمدی است (مانند مثالهای بوردیو) نتیجه آن کم و بیش شبیه پارتی بازی است. هنگامی که بر اساس استفاده ضمنی و عادی از ارتباطات است (مانند مطالعه ونراس و ولد)، سوگیری نتایج کمتر آشکار است، چرا که به نظر می آید نهاد مورد نظر چنین عملکردی داشته است. در این حالت سوگیری بیشتر غیر عمدی است تا تعمدی. فرآیند مشابهی موجب شد که لرد مک فرسون^۱ به این نتیجه برسد که پیگیری قتل یک جوان سیاه پوست اهل لندن بنام استفان لورنس^۲ تحت تاثیر نژادپرستی نهادی قرار دارد (Younge 1999). همچنین یک مطالعه درباره رفتار اعتمادآمیز نشان داده است که مردم هنگامی که با افرادی از گروه نژادی خود سروکار پیدا می کنند بسیار تمایل دارند که کنشهایی مبتنی بر اعتماد انجام دهند (Glaeser *etal.* 2000). پس می توان نتیجه گرفت که افراد هنگامی که با افرادی از گروههای نژادی دیگر سروکار دارند کمتر تمایل دارند که کنشهایی مبتنی بر اعتماد انجام دهند.

این مساله سوالات مهمی را درباره سرمایه اجتماعی و روابط بین نژادی بوجود می آورد. برای مثال یک تحلیلگر گفته است که آن ایالاتی که در پژوهش پاتنام دارای سرمایه اجتماعی بالا هستند، از نظر قومی یکسان هستند، و در سطح بین المللی چهار تا از شش کشوری که دارای سرمایه اجتماعی بالایی هستند، از منطقه اسکاندیناوی هستند. در مقابل کشورها و ملتهای بسیار ناهمگن (مانند برزیل) سرمایه اجتماعی کمی دارند (Glaeser 2001: 392). این امر به آن معنی نیست که گرایش به ارتباط با دیگران یک ویژگی ژنتیکی است و یا اینکه پیش نیاز وجود ارتباط،

¹ Lord Macpherson

² Stephen Lawrence

همگونی قومی است. بلکه همانطور که میستال گفته است، این همگنی می تواند چنین رفتاری را در مردم ارتقاء دهد (Misztal 1996: 133—5). این امر می تواند فعالیت‌های انجمنی و عمل متقابل را در میان گروه‌بندی‌های قومی بهبود ببخشد و می توان از آن برای ترغیب به همکاری در میان پناهندگان، مهاجران و حتی گروه های مسلط استفاده کرد. اینکه ارتباطات مردم تا حد زیادی از گروه های قومی آنها ناشی می شود (James 2000)، بسیار یادآور آن است که شبکه های اجتماعی قوی معمولاً نابرابری نژادی را افزایش می دهند.

شواهد کافی برای این امر وجود دارد که افراد محروم از نظر اقتصادی و تحصیلی گاهی اوقات به خاطر ارتباطاتشان چنین وضعی مبتلا شده اند. این امر تنها به این خاطر نیست که آنان تعهد اجتماعی اندکی دارند، بلکه ناشی از نابرابری است. افراد بسیار محروم تمایل دارند که عضو شبکه‌هایی باشند که اعضای آنان افرادی در موقعیت مشابه آنان هستند، به همین خاطر این محرومین در دسترسی به منابع جدید دچار محرومیت هستند. داده های مربوط به پژوهش «تغییر اجتماعی و ابتکار حیات اقتصادی»¹ در میانه دهه ۱۹۸۰ در بریتانیا نشان داد که حدود یک چهارم افراد بیکار و تنها سه درصد افراد دارای کار، گفته‌اند که حداقل سه چهارم دوستان آنها بیکار هستند؛ این الگو به خوبی در مناطقی که بازار کار در آنها شناور است و در مناطقی که در آنها بیکاری رایج است، قابل کاربرد می باشد (Russell 1999: 213).

البته تا حدی افراد می توانند برای سرمایه اجتماعی خود منبعی مفید بیابند و چنین هم می کنند. وقوع یک مصیبت می تواند پیوندها را تحکیم کند، به خصوص در میان کسانی که محرومیت یا خطری مشابه را تجربه می کنند. شبکه های مترکم و محلی، به این خاطر که بسیاری از افراد را که دارای زمینه های گوناگونی هستند در درون خود نمی پذیرند، بسیار همگون و نزدیک هستند و به همین دلیل افرادی را که می توانند منافع بیرون گروه را به برای اعضای گروه به ارمغان

¹ Social Change and Economic Life Initiative

بیاورند، از خود دور می کنند. مطالعه‌ای درباره وضعیت اسکان در بلفاست غربی^۱، در ایرلند شمالی، در سالهای آخر جنگ داخلی^۲ میزان بالای همگونی در میان شهروندان و همچنین نقل مکان اندک به درون و بیرون را نشان داد. در آنجا «ساختارهای خانوادگی قدرتمند و نهادهایی مانند مدارس کاتولیک و کلیسای کاتولیک بودند که ارزشهای سنتی خانواده را تقویت می کردند» (Leonard 1998: 55). همچنین میزان اشتغال بالایی در اقتصاد غیررسمی وجود داشت. تعداد کمی از اهالی در کار دستمزدی در اقتصاد رسمی مشغول بودند و بسیاری از مردان به عنوان بیکار، ثبت شده بودند. بومیان ایسلند می گویند «hiemskt er heimaalidbarn» که معنی آن می شود «کودکی که در خانه بزرگ شده باشد، احمق می شود».

دیگران پژوهشگران هم چنین ویژگی هایی را در میان افراد محروم در دیگر مکانها نشان داده‌اند. ژائو^۳ در پژوهشی درباره کارگران اخراجی در چین دریافت که آنها شبکه‌های مشخصی دارند که از نظر پیوندهای خویشاوندی از دیگران قوی‌تر است اما نسبت به دیگران به منابع کمتری دسترسی دارند (Zhao 2002: 563). به نظر می رسد آمریکایی‌های سیاه پوست در زمینه کاریابی از سرمایه اجتماعی خود نسبت به سفیدپوستان منافع بیشتری کسب می کنند، این به آن معناست که تبعیض نژادی فرصتهای آنها محدود کرده است و به این معنا نیست که سرمایه اجتماعی آنها بیشتر است؛ به عکس تکیه آنان بر دوستی‌های درون قومی، فرصتهایی قابل دسترسی آنان را محدود می کند (Aguilera 2002: 869).

آمریکایی‌های سیاه پوست در هنگام مشکلات تمایل بیشتری به تماس با دوستان خود دارند، در حالی که سفیدپوستان بیشتر تمایل دارند بر خانواده خود تکیه کنند (Boisjoly *et al.* 1995: 619). تفاوتها در ویژگی های شبکه ها به تبیین عملکرد متفاوت کارفرمایان مرد و زن کمک

¹ West Belfast

^۲ نام خاص این جنگ Troubles است. جنگ داخلی و ناآرامی های سیاسی و شهری در ایرلند شمالی بین سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ و بعد از

سال ۱۹۶۹ جریان داشت. م (Encarta Dictionary)

³ Zhao

می کند؛ زنان به خاطر همگونی و محدود بودن شبکه هایشان دچار محرومیت هستند، این محرومیت، منابع اطلاعاتی که به آنها دسترسی دارند، محدود می کند (Renzulli *etal.* 2000). یک پژوهش در آمریکا درباره بنگاههایی که صاحبان آنها آسیایی هستند نشان داد که با اینکه روسای آنها می توانند هم در زمینه بازاریابی و هم در زمینه کاریابی در میان دیگر نژادها، از سرمایه اجتماعی خویش سود ببرند، اما آنهایی که بسیار بر سرمایه اجتماعی خود تکیه می کنند، درآمد کمتری دارند و نرخ ورشکستگی بیشتری دارند، در حالی که آنهایی که به منابع فرا انجمنی دسترسی داشتند، درآمد و پایداری بیشتری دارند (Bates 1994: 686). مهاجران گرجستانی و ارمنستانی در شهر مسکو بعد از دوران کمونیسم، به سرعت از طریق آشنایی های متقابل در شبکه های گروهی نژادی کار می یابند، اما به همین خاطر مجموعه محدودی از فرصتهای شغلی در اختیارشان است (Stephenson 2001: 537).

انزوای اجتماعی می تواند دیگر منابع محرومیت نسبی را تقویت کند. اما معمولا نمی توان علت و معلول را به شکلی ساده انگارانه، از دیگر عوامل جدا کرد. یک پژوهش در آمریکای شمالی، بر اساس ۳۳۱۱ مصاحبه، گزارش داد که بودن در محله فقیرنشین خود منجر به انزوای اجتماعی نمی شود، اما اضافه کرد که موجب کاهش دسترسی به شبکه های حمایتی در میان سالمندان و کمتر تحصیلکردگان می شود (Boisjoly *et al.* 1995: 623). محرومیت های شبکه ای بر افراد ناتوان هم تاثیر می گذارند. این افراد احتمال کمی دارد که استخدام شوند و معمولا افراد کمی را می شناسند که شاغل باشند و احتمال بیشتری دارد که این افراد نسبت به بقیه افراد، بیشتر به مزایای رفاه اجتماعی وابسته باشند. آنان همچنین به خاطر نگرش مردم نسبت به ناتوانی شان از تبعیض مستقیم رنج می برند. فقدان سرمایه اجتماعی در اینجا آخرین پیامد تنگ نظری است. این تنگ نظری موجب می شود که توانایی کارکردن افراد معلول نفی شود و آنها در تله ای از فقدان مزایا بیافتند. این افراد تنها می توانند، هنگامی که اثبات کردند نمی توانند کار کنند، تقاضای مزایای رفاهی اجتماعی کنند (Heenan 2002: 385—7). بنابراین شبکه محرومیت- که در آن افراد معلول با

کسانی که در حال کار هستند و ممکن است بتوانند برای آنان فرصتی شغلی بیابند تا از تله رفاه رهایی یابند، ارتباط ندارند- به روشنی منبعی از محرومیت برای افراد معلولی است که خواسته آنان برای کار کردن رد شده است.

این الگو چند پیامد دارد. سطح بالای سرمایه اجتماعی همگون، راهبردی برای بقا در اجتماع است، اما تاثیر زیادی بر محیط گسترده تر ندارد. نهادهایی که از بیرون کنترل می شوند و دارای خروجی ها و مراکز محلی هستند، دارای احترام زیادی هستند و منابع بسیار مهمی به حساب می آیند. این امر در میزان پیشرفت تحصیلی جوانان در مدرسه نشان داده شده است. در موردی که درباره بلفاست غربی گفتیم، کلیساها و مدارس به طور سنتی دارای چنین اعتباری در اجتماع محلی بودند و موفقیت تحصیلی با توجه به وضعیت نسبتاً محروم اجتماعی-اقتصادی بسیار بالاتر از حدی بود که انتظار می رفت. در هر حال بالا بودن میزان همگونی در سرمایه اجتماعی با نداشتن رابطه با منابع بیرون از اجتماع همراه است. در مقابل آنچه از وضعیت بلفاست غربی توصیف شد، شیوه اجتماعی شدن طبقه متوسط در ایرلند شمالی تمایل بیشتری به حضور در نظام هایی دارد که افراد دارای زمینه ها و اجتماعات مختلف را گرد هم می آورند و آنان را قادر می سازد که به منابع بیشتری نسبت به آنچه در محلات طبقه کارگر موجود است، دسترسی پیدا کنند (Murtagh 2002: 3). با اینکه این امر تنها عامل موثر نیست، اما انجام تغییرات بلند مدت در وضعیت اجتماع را دشوار می سازد.

ظرفیت یک گروه برای افزایش سرمایه اجتماعی ممکن است به نوعی محدود یا مقید شده باشد. برای مثال مدیران زن نسبت به مدیران مرد احتمال کمتری دارد که ماموریت بین المللی دریافت کنند که این امر بر وسعت شبکه های آنان تاثیرگذار است (-Caligiuri *etal.* 1999: 163).
4). آمریکایی های سیاه پوستی که به طور فردی در شغل خود موفق هستند، برای دستیابی به مجموعه جدیدی از سرمایه اجتماعی که بتواند به آنان در موقعیت جدید کمک کند، با چالشهای

زیادی مواجه هستند، در حالیکه تعداد همکاران هم نژاد کمتری هم به عنوان حامی در اختیار دارند (James 2000: 497).

همچنین گفته شده است که سرمایه اجتماعی از طریق اعمال اثر کاهنده بر آرزوهای مردم در نابرابری سهم دارد (Portes 1998; Harper 2001: 12; Ledeneva 1998: 82). پورتس می گوید هنگامی تجربه مشترک فقر و تقابل با جریان اصلی جامعه، تحکیم کننده انسجام اجتماعی باشد، آنگاه اعضای اجتماع از ترک گروه و پیوستن به «دشمن» دلسرد خواهند شد. هنجارهای گروه هم میزان انگیزه های افراد کاهش می دهد و به همین خاطر گروه محروم اعضای خود را در حالت انقیاد نگاه می دارند و افراد کجرو گروه هم احساس می کنند وادار شده اند به طور کامل گروه را ترک کنند. مثالی از این فرآیند در ایرلند شمالی وجود دارد. در آنجا تحصیلات ابزاری مهم برای اطمینان جوانان از کارایی در محل خود است، اما امید بزرگسالان برای مهاجرت دیر هنگام کاهش یافته است (Field and Schuller 2000). با آنانی که همبستگی گروهی را مورد تعرض قرار می دهند با خشونت برخورد می شود مانند موردی که جوانان کلیسای کاتولیک درخواست کار در نیروی پلیس یا نیروی زندان را کرده بودند. به هر حال بیشتر چنین است که مردم تحت فشاری ثابت و ضمنی هستند تا «نظم را بر هم نزنند».

چنین فشارهای می تواند تبیین کننده سطح پایین مشارکت در شبکه های اجتماعی و سازمانهای داوطلبانه در میان گروههای محروم باشد. برای مثال در میان آفریقایی های کارائیبی¹ در لندن میزان شبکه های غیر رسمی بالاست، اما گفته شده است که بوجود آمدن هویت های قومی مشخص - در زمینه ای که در آن نژاد پرستی هم در سطح مادی و هم در سطح نمادی نهادینه شده است - موجب می شود که افراد انجمنها و شبکه های قومی بیانگر نیازها و علائق خود بدانند. (Campbell and McLean 2002). عدم مشارکت آنان به نوعی نشان می دهد که نیازهای اجتماع آنان مورد بی توجهی واقع شده است. دوباره باید تاکید شود که فشارهای تضعیف کننده

¹ Afro-Caribbeans

انگیزه‌ها معمولاً توسط افراد توانا و سازمان‌های پرامید نادیده گرفته می‌شوند. چنین فشارهایی بدون حضور عواملی مانند سابقه تبعیض و فقر که به همان اندازه مهم هستند، تأثیرگذار نیست. این عوامل ضعیف نگاه داشتن انگیزه‌ها را مشروع می‌کنند.

در آخر، افراد مهارت شبکه‌سازی خود را به فرزندان‌شان منتقل می‌کنند و از این طریق نابرابری در طول نسلها پایدار می‌ماند. پت آلات^۱ در مطالعه‌ای در میان خانواده‌های طبقه متوسط در بریتانیا، که مدل بورديو را درباره سرمایه اجتماعی مدنظر قرار داده بود، نشان داد که والدین سعی می‌کنند به فرزندان خود بیاموزند که سواد اجتماعی بالایی کسب کنند و آنان را تشویق کنند که به شبکه‌های مهم دسترسی پیدا کنند (Allatt 1993: 154-7). والدین معتقد بودند که این کار به کودکان آنان کمک می‌کند در بزرگسالی انتخاب و کنترل بیشتری بر زندگی داشته باشند. آنان معتقدند کودکان هنگام کسب مهارت‌های با ارزش، دیدگاه‌های خود را با توجه به ارزش ارتباطات تنظیم می‌کنند.

بحث ما تایید می‌کند که شبکه‌ها می‌توانند امتیاز را پایدار کنند و محرومیت را از بین ببرد. اگر بگوییم سرمایه اجتماعی تنها عامل و یا مهمترین عامل است بسیار ساده‌سازی کرده ایم. حتی نمی‌توان ادعا کرد که کسانی که ارتباطات بسیاری دارند همیشه از آنها برای بهبود موقعیت خود استفاده می‌کنند. گاهی اوقات آنان نیازی ندارند که چنین کنند، چرا که منابع آنان پاسخگوی نیازهایشان است. ژائو^۲ در پژوهش خود در میان کارگران اخراج شده در چین دریافت کسانی که بیشترین سرمایه اجتماعی را دارند (سرمایه اجتماعی بوسیله وسعت شبکه‌ها و گستردگی منابعی که آنها در بردارند اندازه‌گیری شد) کمترین استفاده را از آن می‌کنند، همچنین این گروه بالاترین میزان سرمایه انسانی را داشته‌اند و به همین خاطر در استفاده از رویه‌های رسمی برای کاریابی از همه موفق‌تر بوده‌اند (Zhao 2002: 566). در روسیه بعد از شوروی، طبقه متوسط غنی دیگر در

¹ Pat Allatt

² Zhao

شبکه‌های از قبل مانده سرمایه گذاری نمی کند، به این خاطر که دیگر برای آنها مفید نیستند؛ امروزه دیگر می توان کالاها و خدمات را خرید و نه مبادله کرد. سارا باس¹ الگوهای سرمایه اجتماعی در شهرهای روسیهی امروز را با گتوهای آمریکا مقایسه کرده است. انحصار بالا، نسهیم-شدگی² و استمرار ویژگی آنهاست، اما افراد به منابعی که در گروه خود آنان موجود نیست دسترسی پایینی دارند (Busse 2001). بنابراین سرمایه اجتماعی عامل مسلط در خلق نابرابری اجتماعی نیست. همانگونه که مردم از ترکیبی از منابع مختلف – شامل ارتباطات- برای دستیابی به اهدافشان استفاده می کنند، انواع گوناگون نابرابری هم به شیوه های گوناگون یکدیگر را تقویت می کنند. با این حال با توجه به تشبیه بورديو به کازینو (که در فصل اول به آن اشاره شد)، ارتباطات یکی از مهره هایی است که در اختیار افراد هستند و می توانند هنگامی به نظرشان مناسب بود از آن استفاده کنند.

علاوه بر این دو نوع نابرابری وجود دارد که در بحث سرمایه اجتماعی مورد توجه هستند. اول، نشان داده شده است که غنی ترین ها و تحصیل کردگان عموماً دارای بیشترین ارتباطات هستند. دوم، تفاوت‌های کیفی هم در ماهیت شبکه های افراد وجود دارند. در واقع سوال اساسی درباره سرمایه اجتماعی یک فرد، یک اجتماع یا یک سازمان این است که آیا یک پیوند یا شبکه خاص به سوی حمایت نهادی جهت گیری شده است؟ اینکه آیا منابع در دسترس دارای کیفیت بالایی هستند؟ اینکه آیا حمایت به اندازه نیاز صورت می گیرد؟ (Stanton-Salazar and Dornbusch 1995: 119). بنابراین فرصتهای یک فرد یا یک گروه برای حمایت، وابسته موقعیت آن در سلسله مراتب اجتماعی گسترده تر است. با اینکه برقراری ارتباط بین نابرابری و با دیگران ارتباط داشتن، ساده نیست اما شواهد کافی وجود دارد مبنی بر اینکه هم میزان کلی و هم ماهیت سرمایه اجتماعی افراد نقشی مهم در تعیین اینکه آیا آنها به منابع دسترسی دارند یا خیر

¹ Sarah Busse

² multiplexity

بازی می کند. این دیدگاه درباره تاثیر سرمایه اجتماعی بر نابرابری چندان مورد بحث واقع نشده است و به ندرت در گفتمان سیاستگذاران وارد شده است.

آثار ناخوشایند سرمایه اجتماعی

مردم آمیزی در دو جهت عمل می کند. مردم همانطور که می توانند برای رسیدن به اهدافی که عموماً هم برای اعضای شبکه و هم برای دیگران مفید است، همکاری کنند، قادر هستند سرمایه اجتماعی خود را برای اهدافی که از نظر اجتماعی و اقتصادی ناخوشایند هستند هم بکار برند. البته تعاریف ناخوشایند بودن می تواند متفاوت باشد. بسیاری از مردم شبه نظامیان ایرلند شمالی را تروریست می دانند در حالی که خانواده ها و همسایگان آنها، آنان را رزمندگانی شجاع و آزاده می دانند؛ به همین شکل کسی که در بلفاست تروریست نامیده می شود ممکن به خاطر کارهای اسامه بن لادن اندوهگین شود. همچنین همزیستی اشتراکی جنسی شورشیان مسلح در آفریقای جنوبی به کاهش رفتارهای ضد اجتماعی در میان مردان و حتی افزایش استفاده از کاندوم در میان کسانی که روابط جنسی زیاد دارند، کمک کرده است (Campbell 2000: 194). نباید به دام ذهن گرایی در تعریف بیافتیم، اما منظور آن است که ناخوشایند بودن تا حدی مربوط به دیدگاه ناظر است. به هر حال می توان تمایزی معتبر و روشن قائل شد میان شبکه های اجتماعی مولد، که ما آنها را شبکه هایی تعریف می کنیم که نتایجی مطلوب برای هم اعضا و هم اجتماع بزرگتر به بار می آورند، و شبکه های ناخوشایند، که آنهایی هستند که برای اعضای خود منافع مثبتی دارند، اما برای اجتماع گسترده تر نتایجی منفی دارند.

این بخش بحث معطوف به آن مواردی است که پیامدهای ناخوشایند هدف عمدی شبکه است و سپس به شبکه هایی که پیامدهای ناخوشایند نتیجه غیرعمدی آنهاست، پرداخته می شود. در این زمینه بیان مثال آسان است. احتمالاً آنچه بیش از همه به آن پرداخته شده است، جرائم سازمان یافته است، اما موارد بسیار دیگری هم وجود دارند. تایید شده است که تجاوز جنسی معمولاً توسط کسانی انجام می شود که قبلاً قربانی را می شناخته اند، فرد می تواند بوسیله ارتباط

خود مطمئن باشد که هیچ وقت چیزی به طور رسمی گزارش نخواهد شد (Muram et al. 1995). شبکه های ارضاء جنسی بزرگسالان معمولاً از گروههایی مانند کودکان یا افرادی از کشورهای فقیر سوءاستفاده می کنند (Stephenson 2001: 537). افرادی که به شبکه هایی تعلق دارند که از مواد مخدر تزریقی استفاده می کنند، بسیار بیشتر از معتادانی که به تنهایی تزریق می کنند، در معرض تزریق های خطرناک هستند (Lovell 2002). فوکویاما معتقد است اعتماد ارزشی کلی در تسهیل همکاری اقتصادی و کاهش هزینه های معاملات در سازوکارهای رسمی مانند قراردادهای، سلسله مراتبها و قوانین بوروکراتیک دارد (Fukuyama 2001: 10)، اما این اعتماد برای کسانی که به دنبال تقلب هستند، فرصت ایجاد می کند. همچنین با اینکه دموکراسی تکرگرا به انجمنهای گوناگون و سالم نیاز دارد، تمام انجمنها در افراد اعتماد بوجود نمی آورند تا پس از آن تساهل و عمل متقابل در سطح جامعه بوجود می آید. برخی از انجمنها، تنها اندکی بیش از محفلی هستند که در آن افراد به دنبال کسب منافع مطلوب خود هستند (Streeck 1999). و به همین ترتیب مثالهای فراوانی در این زمینه وجود دارد.

زمان طولانی است که ویژگی های منفی شبکه ها در میان دانشمندان علوم اجتماعی شناخته شده است. هویت سازی برای گروه می تواند موجب بوجود آمدن دیدگاههای قالبی درباره دیگران شود که خود دارای پیامدهای مخربی است. استیون دورلاف به نتایج آزمایشی که توسط مظفر شریف¹ و همکارانش در سال ۱۹۶۱ انجام شده است، ارجاع داده است. این آزمایش نشان داده است که شکل گیری گروه موجب بوجود آمدن رقابت با دیگر گروهها می شود، که این رقابت با دیدگاههای قالبی منفی و رفتار خصمانه که نهایت آن خشونت است، همراه است (Durlauf 2002: 475). دورلاف نتیجه می گیرد این مفروض کلی که پیوندهای اجتماعی خوب هستند، اشتباه است. سرمایه اجتماعی ناخوشایند همان گونه که منجر به کسب اهدافی می شود که نامطلوب و بد تلقی می شوند، بوسیله روشهایی که خود آنها هم اکثراً نامشروع هستند، حفظ می شود. مانند

¹ Muzafer Sherif an

«استفاده از زور، خشونت و/یا فعالیتهای غیر قانونی» (McIlwaine and Moser 2001: 968). مکلین و موزر^۱ در پژوهشی در دو کشور آمریکای لاتین، گواتمالا و کلمبیا، گفته‌اند که اقلیت قابل توجهی از سازمانهای اجتماعی که برای اعضای خود منفعت دارند، در مقابل دیگران مرتکب خشونت می‌شوند (McIlwaine and Moser 2001: 975). آنان نتیجه گرفته‌اند گروههای چریکی و شبه نظامی، دسته‌های محله‌ای، پاتیزانها و قاچاقچیان مواد مخدر به طور تقریبی یکی از پنج عضویت در سازمانها را شامل می‌شوند و تقریباً در همه آنان مردان مسلط و درگیر خشونت هستند.

یک احتمال این است که سرمایه اجتماعی می‌تواند مجموعه‌ای از پیامدهای نامطلوب خارجی را بوجود آورد. این فرضیه در زمینه فساد سیاسی توسط مارک وارن^۲ بررسی شده است (Warren 2001). او می‌گوید منطقه آنتیوکیو^۳ در کلمبیا ویژگی‌اش این است که نظامی از شبکه‌های اجتماعی قوی در آن وجود دارد که اساس آنها خانواده است اما به روی بیرونی‌ها هم باز اند و دارای ارزشهای مشترک قوی نیز هستند (که از کار، صرفه جویی و دیدگاه‌های اخلاقی سخت‌پشتیبانی می‌کنند). همچنین این شبکه‌ها دارای سطح بالایی از اعتماد هستند. در این منطقه، با میزان سرمایه اجتماعی مولد بالا بود که کارتل قاچاقچیان مدلین^۴ بوجود آمد. آنان از روابط اعتمادآمیز در میان کشتیرانان استفاده می‌کردند تا کوکائین را به بازارهای صادراتی جهان برسانند. وارن همچنین اشاره می‌کند که نظام سیاسی کلمبیا از نبود نهادهای دموکراتیک و قضایی کارا رنج می‌برد. او درباره ایتالیا می‌گوید در آنجا مبادلات فاسد بوسیله عضویت متقابل در انجمنهای داوطلبانه، مانند لژهای فراماسون، تسهیل می‌شوند، این انجمنهای داوطلبانه شبکه‌هایی داخلی بوجود می‌آورند که رفتارهای نفاق افکن را مقید می‌کند (مثلاً گرانفروشی در رشوه‌گیری). در

¹ McIlwaine and Moser

² Mark E. Warren

³ Antioquia

^۴ Medellin شهری در کلمبیا

مقابل در روسیه شوروی تمام هدف گروههای «بلت»^۱ آن بود که اقتصاد تقاضاها را در نظامی که مبادلات پولی - شامل رشوه دهی - کارا نبودند، بوسیله ارتباطات شخصی بهبود دهد (Ledeneva 1998: 39).

حتی در مورد دسته های خشن مواد مخدر در کلمبیا، چنین نیست که تمام افراد بیرون گروه، آنان را گروههایی غیرقانونی بدانند. در حالی که ۸۲ درصد کلمبیایی ها این گروهها را نامطلوب دانسته‌اند، اما ۱۸ درصد گفته‌اند که به آنان اعتماد دارند. البته این امر ممکن است با سطح پایین اعتماد به نهادهای دولتی مانند پلیس و نظام قضایی همبستگی داشته باشد (McIlwaine and Moser 2001: 979). در چنین مواردی این تنها خشونت نیست که به نگهداشت سرمایه اجتماعی ناخوشایند کمک می کند، بلکه ترس هم حداقل به همان اندازه مهم است. ترس از طریق قصه های عامیانه درباره اعمال خشونت آمیز حفظ می شود. با این حال، سرمایه اجتماعی ناخوشایند، جنبه مثبتی دارد که برای اعضای شبکه کاملاً محسوس است. اعضای این گروهها دارای مزایا حاصله قابل توجهی هستند؛ این مزایا شامل احساس خودکارایی و هویت و همچنین سرگرمی است (McIlwaine and Moser 2001: 977). در یک محیط پرآشوب و پرخطر، مردان جوان مکانیسم خاصی برای بقاء از طریق سازمانهای خلافکار می یابند. الگوهای مشابهی از مردم آمیزی نامطلوب در میان دسته‌های خلافکار خیابانی در مسکو وجود دارد. آنان در شرایطی که ساختارهای رسمی - شامل خانواده - دچار اضمحلال شده‌اند از جوانان به حاشیه رفته حمایت اجتماعی به عمل می آورند (Stephenson 2001: 540). البته نباید بعد عاطفی روابط را هم فراموش کنیم. برخی مردان جوان تنها در داخل دسته های خلافکار خشن است که افرادی را که دوست دارند، و آنها هم وی را دوست دارند، می یابند.

بعد جنسیتی سرمایه اجتماعی ناخوشایند بسیار روشن است. خشونت‌های سازمان یافته تا حد زیادی مردانه هستند، به خصوص در سطح رهبری آنها. در بیشتر دسته های خلافکار سازمان -

¹ blat

یافته غلبه با مردان است؛ حتی اگر دسته تماما زنانه چیکاس بیگ^۱ در «سانتا کروز دل کیچ»^۲ در گواتمالا باشد. این دسته تنها از میان دوست دخترهای مردان عضو دسته های خلافکار، عضو می-پذیرد و بیشتر کارهای آنان با حمایت دوست پسرهایشان است (McIlwaine and Moser 2001: 977). اغلب دیده شده است بسیاری از اصول سازمانی دسته های خلافکار نوجوانان مبتنی بر انقیاد زنان است. البته این امر در حال تغییر است، در سالهای اخیر عضویت دختران در دسته های خلافکار جوانان و نقش آنان در خشونتها تصدیق شده است. با اینکه مشابهت هایی در رفتار و علت پیوستن پسران و دختران به دسته های خلافکار وجود دارد، اما دختران خلافکار نسبت به خانواده و دوستان منزوی تر بوده اند و اعتماد به نفس پایین تری هم داشته اند (Esbensen *et al.* 1999). همچنین رابطه ای پیچیده بین سرمایه اجتماعی و قومیت وجود دارد. آنچه روشن است اینکه اعتماد در جایی که مشابهت بالاست در بالاترین حد خود است و رفتارهای خصمانه هم به سوی دیگر اقوام نشانه گیری می شوند (Chiricos *etal.* 2001). گروههای خلافکار اغلب در درون قومیتها تشکیل می شوند و در آنها تعلق روشن به نژادگرایی و فرقه گرایی وجود دارد. برای مثال اعضای دسته های خلافکار در مسکو لازم است که برای پیروی از اصول گروه قسم بخورند. این اصول در بردارنده اعمال خلاف و ملی گرایی و نژادگرایی افراطی است (Stephenson 2001: 540). استفاده از شبکهها برای رسیدن به اهداف ضداجتماعی تحت تسلط مردان است، اما در انحصار آنان نیست. همانطور که تحت تسلط گروه قومی خاصی نیست، قومیت می تواند عاملی برای اطمینان از همگونی شبکه باشد.

تا اینجا بحث درباره استفاده عمدی از شبکه ها برای رسیدن به اهداف ناخوشایند بود. اما عضویت در گروه می تواند تاثیرات ناخوشایند غیرعمدی هم داشته باشد. این امر زمانی رخ می دهد که اعضای یک شبکه برای رسیدن به هدفی با هم همکاری می کنند، ممکن به هدف خود برسند یا

¹ *Cbicas Big*

² *Santa Cruz del Quiche*

نرسند، اما در انتها در می یابند تاثیراتی به جای گذارده‌اند که از ابتدا برای آنها همکاری خود را شروع نکرده بودند و ممکن است مطلوبشان هم نباشند. در روسیه شوروی، شبکه های بِلت به قیمت دیگری که ناشناخته بودند خواسته ای را برآورده می کردند. مردم می گفتند که بِلت ضرری برای آنان ندارد و تنها برای افراد حقوقی مثل دولت مضر است، اما آنان مطمئناً تصدیق می کردند که استفاده دیگر مردم از بِلت برای جامعه مضر است (Ledeneva 1998: 35-6). اما تاثیرات نامطلوب سرمایه اجتماعی در جامعه سرمایه داری هم به همین اندازه گسترده است. مولفان پژوهشی در درباره نقش سرمایه اجتماعی در ترغیب به انتقال دانش و نوآوری تجاری در اقتصادهای شمال اروپا تصدیق می کنند که روابط دارای اعتماد می توانند خطر «قفل شدن» را هم برای راهبردها و تکنیکهای موجود در بر داشته باشند. در چنین موردی کارفرمایان مجبور می شوند مدتها بعد از اینکه یک فعالیت ارزش اقتصادی خود را از دست می دهد، باز هم به انجام آن ادامه دهند (Maskell *etal.* 1998:49). رفتار شبه کارتل هم می تواند به قابلیت تولید پایین بیانجامد. تجاری که با هم رابطه دارند می توانند رقابت خود را تبدیل به همکاری برای جلوگیری از جنگهای قیمت و بالا نگه داشتن قیمت کنند (Ingram and Roberts 2000). این کار تاثیر رقابت بر رفتار تجاری را کاهش می دهد و کارفرمایان را از دیدگاههای مشتریان دور می کند. سرمایه اجتماعی غیر از اینکه می تواند نوآوری بوجود آورد می تواند منجر به رکود و عدم کارایی هم شود.

چنین فرآیندی در حوزه سیاسی هم ممکن است اتفاق بیافتد. فرآیندهای سیاسی مشاوره-ای ممکن است به گروههای کوچک رهبران اجتماع محدود شود. در چنین مواردی رهبران می-توانند با استفاده از شبکه های گسترده خود مطمئن شوند که دیگران حذف شده‌اند و یا نظرات آنان به خاطر عدم مشروعیت رد شده‌اند. بنابراین انجمنهای اجتماعی قدیمی و مستحکم تمایل دارند که انگیزه های نوزایی درونی را سرکوب کنند تا دیگران را از اجتماعات داخلی دور نگاه دارند (Bockmeyer 2000: 2418). ساختارهای رهبری در نظامی از روسای کوچک (حتی اگر چندین کوچک نباشند) به آسانی تشکیل می شوند (Portes and Landolt 2000: 546).

آیا نتایج ناخوشایند ناشی از انواع خاصی از سرمایه اجتماعی هستند؟ این پرسش از دهه ۱۹۵۰ مطرح بوده است. زمانی که انسان شناس آمریکایی، ادوارد بنفیلد^۱ از اصطلاح «خانواده‌گرایی غیراخلاقی»^۲ برای تبیین رفتار دهقانان در جنوب ایتالیا استفاده کرد. او رفتار آنان را نتیجه راهبردهایی می‌دانست که آنان برای بهبود موقعیت خانواده خود در کوتاه مدت در پیش می‌گرفتند. با اینکه این راهبردها وضعیت خانواده را بهبود می‌بخشند اما تلاشهای انجام شده برای محافظت از همکاری‌های گسترده تر را تخریب می‌کنند (Banfield 1958). نظریه بنفیلد در طول زمان مورد بسیار بحث قرار گرفت. این نظریه با تبیین پاتنام برای تفاوت‌های اقتصادی و سیاسی بین شمال و جنوب ایتالیا شباهت‌هایی دارد. اخیراً پاتنام پذیرفته است که برخی پیوندهای نزدیک و محدودکننده از شکل‌گیری پیوندهای ضعیفتر و گسترده تر که برای حل مشکلات جمعی لازم هستند، جلوگیری می‌کنند (Putnam 2002: 362-3). حال باید به این سوال پاسخ داد که آیا تبیینی برای تمایل برخی انواع سرمایه اجتماعی به تولید پیامدهای نامطلوب وجود دارد؟

از زمان زیمل، سرمایه اجتماعی منفی - به شکل تعصب دینی و نژادی - بسیار با پیوندهای نزدیک، یا سرمایه اجتماعی محدود کننده همراه بوده است. سرمایه اجتماعی منفی با گرایش به اعتماد خاص گرایانه - اعتماد به کسانی که رابطه خویشاوندی یا آشنایی با فرد دارند و یا فرد با وی گروهی شناخته شده یا کلیسایی عضویت مشترک دارد - همبستگی دارد. اعتماد خاص گرایانه تا حدی نتیجه محیط ناامن است. در محیط ناامن شرط احتیاط آن است که به غریبه‌ها اعتماد نشود. در چنین شرایطی حذف بیگانگان و تکیه بر پیوندهای نزدیک منبع امن و ارزشمندی در اختیار فرد می‌گذارد. علاوه بر این، سرمایه اجتماعی تنها زمانی می‌تواند یک منبع باشد که افراد نه تنها پیوندهایی با دیگران داشته باشند، بلکه ارزشهای مشترک گروه را هم درونی کرده باشند. به همین خاطر آنهایی که در ارزشهای گروهی شریک نشده‌اند، هنگامی که با مجازاتهای بعدی مواجه می‌-

¹ Edward Banfield

² 'amoral familism

شوند، سرخورده می شوند. بسیاری از کسانی که از جوامع دارای اعتماد بالا مهاجرت می کنند به این علت است که در اجتماع همبسته و خود نظارتی^۱ که اطراف آنهاست احساس خفگی می کنند. بنابراین در اولین نگاه، سرمایه اجتماعی محدود کننده (که احتمالاً با اعتماد خاص گریانه همراه است) به خاطر سوی تاریک سرمایه اجتماعی سرزنش می شود.

شواهدی برای تایید این ادعا وجود دارد. لویزوس^۲ در مطالعه خود درباره اقامت آوارگان، در قرن بیستم، در قبرس نشان داده است که بسیاری از خانواده‌ها عمداً خواسته اند که فرزندانشان با فرزندان محلی ازدواج کنند و در این زمینه موفق هم بوده‌اند. این کار به خاطر احساس اجبار و خفگی بوده است (Loizos 2000: 139). پژوهشی درباره سلامت روانی در میان شهرنشینان نشان داد که آنانی که سرمایه اجتماعی پیونددهنده بیشتری داشتند دارای کمترین مشکلات روانی بودند، اما سرمایه اجتماعی محدود کننده با مشکلات روانی همبستگی مثبت داشت که نشان می دهد وابستگی به این نوع سرمایه اجتماعی برای افراد هزینه هایی دارد (Mitchell and LaGory 2002). یک پژوهش در بریتانیا درباره تعهد مدنی و فعالیتهای اوقات فراغت نشان داد که عموماً کسانی که در فعالیتهای مشارکت می کنند به تعدادی سازمان بزرگتر هم تعلق دارند، اما دو نوع فعالیت بیشتر وجود دارند: باغبانی و بسیار بیشتر از آن فعالیتهایی که فردی انجام می شوند (Warde and Tampubolon 2002: 164). این موارد استثنایی که معمولاً در خانه انجام می شوند، گرچه با عضویت در خانواده رابطه دارند اما همبستگی مثبت اندکی با تعهد مدنی دارند.

تمام شواهد چنین صریح این مدل را تایید نمی کنند. سرمایه اجتماعی محدود کننده – خانواده پرستی^۳، استفاده از ارتباطات خانوادگی – با کالاهای عمومی چون افزایش پیشرفت تحصیلی، کاهش هزینه های کاربایی و حداقل کردن اعمال خلاف قانون در مبادلات تجاری، همبستگی دارد. پژوهشی درباره تجارت کشاورزی در ماداگاسکار نشان داد که زد و بند اندکی انجام

¹ self-monitoring

² Loizos

³ clannishness

شده است و به همین دلیل سرمایه اجتماعی به کاهش هزینه های معامله و بهبود اعتماد در میان وام دهندگان کمک کرده است (Fafchamps and Minten 2002). البته مبادلات بین مردم ممکن است از حمایت دوجانبه فراتر رود. وارن می گوید یک شیوه برای قضاوت درباره این معاملات این است که پرسیده شود آیا علائقی که دنبال می شده است و کنشهایی که آنها به دنبال داشته است را می توان با نفع عمومی توجیه کرد (Warren 2001). اگر پاسخ بله باشد، آنگاه کنشها صحیح بوده اند و ما شاهد یکی از شیوه های گوناگون انجام امور در جامعه ای تکثرگرا بوده ایم. اگر پاسخ خیر باشد، آنگاه احتمال دارد که کنشهای انجام شده فراتر از مبادله علائق بوده باشد و رفتارهایی را شامل شده باشد که ممکن است پیامدهای مخربی برای اجتماع بزرگتر داشته باشد.

سرمایه اجتماعی پیوند دهنده هم ممکن است سوی تاریکی داشته باشد. ما قبلا دیدیم که سرمایه اجتماعی پیونددهنده می تواند شبکه های داخلی را پرورش دهد و این چنین نابرابری را بازتولید و اهداف نامطلوبی را دنبال کند. برای مثال شبکه غیررسمی افراد ماهر تا حدی مسئول پنهان کردن و بالاتر از واقعیت اعلام کردن سودها در «اقتصاد نوین» است. وارن در مطالعه خود درباره سوء استفاده سازمان یافته در ایتالیا و کلمبیا می گوید، رشوه خواری را نمی توان تنها به اعتماد خاص گرایانه نسبت داد (محدود به خودی ها و معمولا همبسته با سرمایه اجتماعی محدودکننده). در این مثالها اعتماد تعمیم یافته هم، که تا غریبه ها هم ادامه می یابد، می تواند از طریق واسطه‌هایی تاثیرگذار باشد. وارن استدلال خود را با توجه به احزاب سیاسی ایتالیا بیان می کند که سرمایه اجتماعی پیوند دهنده را برای گرد هم آوردن کارگزاران دولتی و کارفرمایان تجاری به کار می برند. به نظر وارن عامل اساسی در تعیین اینکه سرمایه اجتماعی اثر مثبت دارد یا منفی، همانا زمینه آن است. فرضیه او این است که یک زمینه با سرمایه اجتماعی منفی همراهی خواهد بود هنگامی که خروجی های منفی را برای گروهها تسهیل می کند و مقابله با آنها را برای کسانی که در مقابل قرار دارند سخت می کند. این فرض به نوبه خود وارن را وا می دارد که بگوید «هرچه دموکراسی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بیشتری وجود داشته باشد، احتمال کمتری وجود دارد که

سرمایه اجتماعی دارای ظرفیتهای منفی، به صورت منفی عمل کند» (Warren 2001). این بیان تاحدی شیوه دیگر بیان این است که نابرابری- در قدرت و در داشتن روابط که می توانند منبع باشند- دارای اهمیت است.

به بیان دیگر، این سوال که آیا سرمایه اجتماعی جنبه نامطلوبی هم دارد یا خیر تابعی است از ارزشها و سبکهای زندگی که در یک اجتماع خاص وجود دارد. در پیمایشی درباره رابطه بین سرمایه اجتماعی و سلامت جنسی در میان اجتماع معدنکاران در آفریقای جنوبی، تاثیر عضویت انجمنی پیچیده بوده است (Campbell 2000: 194). میزان آلودگی به HIV در میان کسانی که در گروههای ورزشی و کلیساها عضویت داشتند، پایینتر از متوسط بود اما در میان کسانی که در کلوبهای رستگاری¹ عضویت داشتند بالاتر از حد متوسط بود. این افراد همچنین مصرف الکل و بی-بندوباری جنسی بالاتری داشتند. بنابراین این امکان وجود دارد که اگر افراد خواهان انجام یک رفتار ضداجتماعی باشند، آنگاه برای رسیدن به آن سرمایه اجتماعی بسازند تا در آینده آسانتر به رفتار دلخواه خود پردازند.

شاید نباید تمایزی دقیق بین ارتباطات محدود کننده و پیوند دهنده قائل شویم. این امر صحیح است که مردم معمولاً همبستگی با انجمنها و یا دیگر پیوندهای ضعیف را خود انتخاب می-کنند اما خانواده را خود انتخاب نمی کنند. مردم تمایل دارند که ارتباطات پیونددهنده را بر اساس علائق و ترجیحات موجود خود توسعه دهند. آنان به دنبال کسانی می گردند که چنین علائقی را دارند و ممکن است به انجمنهایی بپیوندند تا آنان را گرد هم آورد. از سوی دیگر، پیوندهای محدود کننده شامل ارتباطاتی می شود که به طور کامل انتخابی نیستند. حتی در جوامع بسیار انعطاف پذیر و دارای تحرک اجتماعی هم، اگر کسی بخواهد با اعضای خانواده اش که رفتارشان زشت و مخرب است، قطع رابطه کند، محدودیتهای زیادی خواهد داشت. اما لازم است که میزان انتخاب افراد در ارتباطات پیونددهنده شان را بیش از حد برآورد نکنیم و انتخاب افراد در ارتباطات محدود کننده

¹ savings clubs

شان را کمتر از واقعیت برآورد نکنیم. آنچه در این مرحله واضح است اینکه پیوندهای نزدیک بیشتر با پیامدهای ناخوشایند همبستگی دارند تا پیوندهای دور، اما این تمایز مطلق نیست.

سوی تاریک سرمایه اجتماعی

قطعا سرمایه اجتماعی به تنهایی منبعی برای مقاصد خوب یا بد نیست. همانطور که فوکویاما گفته است سرمایه فیزیکی می تواند هم شکل سلاح به خود بگیرد و هم یک دولت می-تواند آن را در سرمایه انسانی کارمندان خود سرمایه گذاری کند (Fukuyama 2001: 8). علاوه بر این، مفروض توکویل که تمام انجمنهای مدنی خوب هستند، همه جا صدق نمی کند. به عنوان مثال، جنبش فاشیستی موسولینی دارای حد بالایی از مشارکت شهروندان ایتالیایی بود. همچنین شهروندان دارای بصیرت ممکن است تصمیم بگیرند در برخی فعالیتهای مدنی مشارکت نکنند. برخی عالمان علوم سیاسی بریتانیایی با انتقاد از پاتنام به خاطر آنچه آنها نگرانی بیش از حد به خاطر کاهش اعتماد به دولت آمریکا می دانند، گفته اند اعتماد سیاسی پایین احتمالا با سطح بالای سرمایه اجتماعی و تحصیلات همبسته است (Maloney et al. 2000a: 217). حال باید روشن شده باشد که نمی توان داشتن ارتباط را به طور مطلق مثبت دانست. داشتن ارتباط ممکن است گاهی نتایج مثبت و گاهی نتایج منفی داشته باشد؛ و معمولا بخشی از ساختار گسترده تر نابرابری نظام مند را شکل می دهد.

سرمایه اجتماعی به عنوان یک مفهوم وجه هنجاری زیادی کسب کرده است. تصویر غالب این مفهوم در مباحث اخیر عموما مثبت بوده است و برخی از مدافعان آن تمایل داشته اند که شواهدی را که علیه ادعای آنهاست، نادیده بگیرند. برای مثال، هم پاتنام و هم فوکویاما شواهد بسیاری از ارتباط سرمایه اجتماعی با عملکرد اقتصادی آورده اند (Fukuyama 1995; Putnam 2000). در حالی که چین و ایتالیا با اینکه میزان اعتماد در آنها به وضوح پایین است دارای رشد اقتصادی بالایی هستند، اما کشورهای دارای اعتماد اجتماعی بالا مانند آلمان و ژاپن با مشکلات زیادی در بوجود آوردن انعطاف و قابلیت لازم در سرمایه داری که به طور روز افزونی جهانی می-

شود، مواجه هستند (Misztal 1996: 117). فصل آینده را به ارتباط سرمایه اجتماعی با نظم اجتماعی جدید اختصاص دارد. باید همواره به یاد داشت که روابط می توانند در دو جهت مختلف اثر کنند.

فصل چهارم

سرمایه اجتماعی در جهان (پسا) مدرن

این عقیده که ما در زمانی زندگی می‌کنیم که تغییرات بی‌سابقه‌ای در حال وقوع است بسیار رایج است. ملکه بریتانیا با اشاره به نیم قرن سلطنت خود، این امر را موضوع اصلی دوران حیات خود دانسته است:

*اگر قرار باشد یک ویژگی برای دوران حاضر بگویم، تغییر را خواهم گفت -
وسعت و سرعت شتابنده آن در این سالها... تغییر تبدیل به چیزی ثابت شده است.*

(ملکه الیزابت دوم ۲۰۰۲)

این تغییرات بسیار وسیع هستند و بسیاری از حوزه‌هایی را که در این کتاب به آنها پرداخته شد در بر می‌گیرند. جامعه‌شناس برجسته مانوئل کاستلز^۱ از این تغییرات با عنوان ظهور جامعه شبکه‌ای صحبت کرده است که در آن تمام روابط ثابت و مستقیم جای خود را به نظامهای

¹ Manuel Castells

همکاری^۱ می‌دهد که آنها را «شبکه‌ی شبکه‌ها»^۲ می‌نامد (Castells 1996). اولریخ بک^۳ دیدگاهی متفاوت دارد. او می‌گوید ما در عصری زندگی می‌کنیم که در آن خودشکوفایی فردی و موفقیت قویترین جریان در جامعه مدرن هستند (Beck 2000: 165). از نظر بک، منابع هویت جمعی که تکیه‌گاه جوامع صنعتی غربی بودند- خانواده، دولت ملی، قومیت، طبقه و شغل- تحلیل رفته‌اند و دیگر تامين کننده امنیت فردی و انسجام اجتماعی نیستند. بک می‌گوید، «بولینگ تکنفره» تنها محصول فرعی رشد فردگرایی و فردی شدن روابط اجتماعی است. شرایط پسامدرن می‌تواند تبیین‌کننده رشد علاقه آکادمیک و عمومی به سرمایه اجتماعی باشد. گفته شده است که مفهوم سرمایه اجتماعی متناسب با روح نامطمئن و پرسشگر عصر حاضر است (Schuller *a al.* 2000: 38). ناامن بودن ارتباطات ما در دوره‌ای که کریچ هوفر (Kirchhofer 2000: 15) آن را «شکل دهی اجتماعی به فردگرا شدن فرد» می‌نامد، می‌تواند آن چیزی باشد که توجه ما را به ارزش آنها جلب می‌کند.

نمایی کلی و خلاصه از حوزه‌های تغییر برای بیان میزان و ظرفیت اهمیت آنها برای نظریه سرمایه اجتماعی کافی است. کار به طور روز افزونی انعطاف پذیر و انطباق پذیر شده است، نهادهای اقتصادی با فشارها و فرصتهای بازارهای جهانی شده، کنار آمده‌اند. در بیشتر نقاط جهان ساختارهای خانواده، با تغییری چشمگیر در نقش زنان و سالمندان، تغییر یافته‌اند. کمونیسم فروپاشیده است و تنها بدیل اجتماعی-اقتصادی قابل مشاهده برای سرمایه داری حذف شده‌است. این امر به باز شدن بیشتر بازارهای جهانی به روی رقابت، بدون دخالت دولت، کمک کرده است. فناوری اطلاعات به طور اخص و پیشرفت علم به طور کل، توانایی انسان برای کنترل سرنوشت خود را بسیار افزایش داده‌است و همین‌طور توانایی انسان را برای خراب کردن سرنوشت خود، بوسیله آگاهی گسترده از خطر و عدم قطعیت، افزایش داده است. نفوذ دانش به تمام حوزه‌های حیات

¹ systems of coordination

² 'networks of networks

³ Ulrich Beck

گشایش جدیدی برای سرنوشت افراد بازکرده است؛ مردم توانایی های بیشتری برای درک خود و دوباره سازی مدام هویت خود دارند. آنتونی گیدنز^۱ می گوید، پروژه بازاندیشی خود، که دربر دارنده دوباره سازی مداوم حیات اجتماعی است، سرنوشتی محتوم است (Giddens 1991). در زمینه شهروندی فردگرایانه تر و بازاندیشانه تر، ماهیت و معنی تعهد اجتماعی به ناچار باید تغییر کند (Melucci 1996). به طور خلاصه بسیاری از همکاری های اجتماعی که مردم به آنها وابسته اند در حال تغییراند. این تغییر پیامدهایی برای شیوه استفاده مردم از روابطشان به عنوان مبنایی برای همکاری و تامین منافع متقابل آنها خواهد داشت.

در اولین نگاه ممکن است گفته شود در جهان بازتر و انعطاف پذیرتر، ارتباطات اهمیت خود را از دست خواهند داد. اما می توان گفت، در چنین جهانی دقیقاً عکس این اتفاق خواهد افتاد. به طور کلی، عموماً گفته می شود که شبکه های غیررسمی اهمیت خود را در جوامع مدرن از دست خواهند داد (Rose 1999: 147). ماکس وبر، جامعه شناس کلاسیک بوروکراسی سازمانی، جوامع ماقبل مدرن را، از نظر تکیه آنها بر ارتباطات بین فردی مستقیم به عنوان منبع انسجام اجتماعی و نظم، با جوامع مدرن و تکیه آنها بر قواعد و بوروکراسی غیر شخصی سازمانی مقایسه می کند که در آن نقشها از طریق پیش بینی پذیری، نظم و روال، مشخص شده اند. اما وبر در در زمان تغییر قرن می زیست، هنگامی که جامعه صنعتی توده ای در حال گسترش در ملل غربی بود، و نظام های امپریالیستی در حال غلبه بر دیگر نقاط جهان بودند. ب این حال، او نقش پیوندهای غیررسمی را در نجات مدرنیته و توانا ساختن مردم، با وجود هزاران قانون و سلسله مراتبهای ساخته شده که آنان را محاط کرده اند، کمتر از واقعیت تخمین زد. در اواخر قرن بیستم، بوروکراسی عظیمی که در آن روال انجام کارها سازمان یافته بود و مقررات دولتی بر آن حکم فرما بود، حداقل تا حدی با آنچه برخی مولفان «سرمایه دارای بی سازمان»^۲ یا پسامدرنیسم نامیده اند جایگزین شده است. نقش

¹ Anthony Giddens

² disorganised capitalism

سرمایه اجتماعی در شرایط پسامدرن چیست؟ و بالاتر از آن، آیا سرمایه اجتماعی (شاید هم واژه آن) در حال زوال است؟ و یا برعکس، مردم در حال تطبیق و توسعه انواع جدیدی از ارتباط در کنار شبکه های قدیمی خود هستند.

این ها سوالات بزرگی هستند، و در اینجا تنها می توان نمایی اولیه از پاسخ آنها ترسیم کرد. این فصل به بررسی برخی از تغییرات متاخر خواهد پرداخت و دلالت های کلیدی آنها برای سرمایه اجتماعی را بیان خواهد کرد. در بررسی تاثیر جامعه شبکه ای شده، لازم است که توجه کنیم چگونه ارتباط اینترنتی بر شبکه های ارتباطی مردم تاثیر گذاشته است. و اینکه، آیا اینترنت بر تکیه مردم بر کنشهای متقابل رو در رو تاثیر گذارده است یا ابزاری مکمل برای ارتباط فراهم کرده است؟ این به بررسی کمونیسم هم خواهد پرداخت چرا که انتقال شدید و ناگهانی به دموکراسی بعد از سال ۱۹۸۹ واقعا یک «ساعت صفر»^۱ بوجود آورد، که در آن ارتباطات قدیمی ارزش خود را از دست داده اند اما ارتباطات جدید هم در شرایطی کاملا نامطمئن شکل گرفته اند. این فصل به تاثیر تغییرات اجتماعی هم خواهد پرداخت، به خصوص در روابط اولیه و خانوادگی و در زمینه ارتباطاتی که افراد به آنها دسترسی دارند. با این حال سوال اول، سوالی که برای مساله شهروند فعال، محوری است. قبلا گفته شده است که پاتنام، یک دوتوکویل امروزی است. او نگران زوال اجتماع در آمریکا است چرا که معتقد است این امر به دموکراسی آمریکایی ضربه می زند. این امر دغدغه ای اساسی در تالیفات مربوط به سرمایه اجتماعی است و شایسته است که با دقت و جزئیات مورد بررسی قرار گیرد.

شهروندی دموکراتیک فعالانه

از دهه ۱۹۹۰، پاتنام با انرژی خاص درباره اهمیت حیات انجمنی برای دموکراسی آمریکا نوشته است. این کار او بازتاب اشتغال قبلی دانشمندان علوم سیاسی در آمریکا به سلامت نظام

¹ hour zero

سیاسی، در زمانی است که انواع گونه‌های مشارکت فعالانه رو به زوال می‌رود. یک مثال که معمولاً به کار می‌رود، نسبت کسانی است که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت می‌کنند. جای تعجب نیست که پاتنام می‌گوید از زوال در تعهد آمریکایی به مشارکت انتخاباتی صحبت می‌کند. او معتقد است این زوال بسیار شدیدتر و جدی‌تر از آن است که در کاهش مشارکت کنندگان در انتخابات ریاست جمهوری به نظر می‌آید (Putnam 2000: 32). اگرچه دغدغه‌ای رایج درباره عدم تمایل مردم به شرکت در انتخابات وجود دارد اما اینکه پاتنام خود را به صراحت با سنت توکویلی مرتبط می‌کند، به استدلال او نیرویی مضاعف بخشیده است. همانطور که در قبلاً گفته شد، الکی دو توکویل گستره بزرگی از فعالیت‌های انجمنی را در نظر داشت که نه تنها به دولتی خوب می‌انجامد، بلکه مبنایی محکم و پایدار برای جامعه تکرگرا می‌شود. اگر این حرف درست می‌بود آنگاه، فرسایش طولانی مدتی که پاتنام در همبستگی انجمنی می‌دید احتمال دارد که آینده دولت خوب و همبستگی اجتماعی را به خطر بیندازد. حال آیا نگرانی پاتنام اساسی مستحکم داشت؟

پاتنام بارها ادعا کرده است که ذخیره سرمایه اجتماعی ایالات متحده در حال زوال است (Putnam 1993b, 1995, 2000). او برای پشتیبانی ادعای خود، شواهدی ارائه داد که در آنها شاخصهایی مانند نرخ پیوستن به انجمن‌های داوطلبانه، میزان اعتماد بین فردی، میزان رای‌دهی و میزان مردم آمیزی همگی در حال کاهش بودند. پاتنام برای آنکه نشان دهد ارتباط‌ها در کاهش‌اند، شواهدی از داده‌های پیمایش ملی ایالات متحده اخذ می‌کند، مانند میزان عضویت‌های ثبت شده در سازمان‌های گوناگون و دیگر سنج‌های مربوط به داوطلب بودن و مردم آمیزی افراد. حتی بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر که پاتنام شواهدی درباره رشد قابل توجه میزان اعتماد و آگاهی سیاسی در میان آمریکاییان یافت، باز هم شواهدی برای بهبود میزان کنش‌های متقابل و داوطلب بودن وجود نداشت (Putnam 2002). شواهد او برای این سوال بسیار مفصل است و تا حدی متقاعدکننده است. با این شواهد دیگر نمی‌توان گفت چیزی تغییر نکرده است. برخی دیگر از پژوهشگران هم، از جمله کسانی که به شدت منتقد تبیین‌های پاتنام هستند، شواهد مشابهی درباره کاهش قابل توجه در

عضویت در سازمانهای ملی در آمریکا، به همراه رشد در اعمال نفوذها (با پرداخت های کلان) در سطح ملی و سازمانهای وکالت یافته اند (Skocpol and Fiorina 1999).

پاتنام همچنین شواهدی درباره تغییر در ارزشهای مردم یافته است. او از یافته‌های پیمایشی برای دست یافتن به شواهدی درباره فرسایش بلند مدت در اعتماد و مورد اعتماد بودن استفاده می کند. او، به خصوص، از پاسخهای داده شده در طول زمان به یک سوال استاندارد استفاده کرده است. سوالی که طبق روال در پیمایش عمومی اجتماعی^۱ که از سال ۱۹۷۴ بوسیله مرکز نظرسنجی ملی^۲ در دانشگاه شیکاگو انجام می شود، پرسیده می شود. «به طور کلی، به نظر شما آیا می توان به اکثر مردم اعتماد کرد، یا اینکه لازم نیست در برخورد با مردم بسیار محتاط بود؟» (Putnam 2000: 137). پرسش مشابهی در «پیمایش جهانی ارزشها»^۳ هم پرسیده شده است که به پاتنام و دیگران اجازه می دهد میزان اعتماد تعمیم یافته را نه تنها در طول زمان بلکه بین کشورهای مختلف با هم مقایسه کنند. پاتنام سقوطی آشکار در میزان اعتماد در امریکا یافت. این امر با تأثیرات نسلی قدرتمندی هم همراه است، اعتماد در میان جوانان بسیار کم و در میان مسن-ترها بسیار بیشتر است (Putnam 2000: 140-1). کار گروهی از اقتصاددانان هم بر روی همین داده‌ها، با استفاده از رگرسیون چند متغیره، به نتایج مشابهی انجامید (Glaeser et al. 2000: 17—816). بنابراین بازهم به نظر می رسد که پاتنام نظری متقاعد کننده ارائه داده است.

پاتنام بر اساس شواهد نتیجه می گیرد که بیشتر آمریکائیان، نسبت به دو یا سه دهه پیش با اجتماع خود ارتباط کمتری دارند (Putnam 2000: 180). با این حال ادعاهای او بسیار مباحثه برانگیز بوده‌اند. احتمالاً مفصل‌ترین نقد از آن پاملا پاکستون است که بیشتر این داده‌ها را مانند پاتنام بررسی کرده است. پاکستون با بررسی دقیق یافته‌های پیمایش عمومی اجتماعی، تلاش کرد میزان و ماهیت تغییر سرمایه اجتماعی در ایالات متحده را بین ۱۹۷۴ تا ۱۹۹۴ بررسی کند. او هم

¹ General Social Survey (GSS)

² National Opinion Research Centre

³ World Values Survey

مانند پاتنام الگوهای فعالیتهای انجمنی را بررسی کرد و تغییرات کمی را در طول زمان یافت. از میان سه شاخص او برای فعالیت انجمنی، تعداد عضویتها ثابت مانده بود؛ زمان صرف شده برای معاشرت با همسایگان اندکی کاهش یافته بود و زمان صرف شده برای معاشرت با دوستان اندکی افزایش یافته بود (Paxton 1999: 114-16).

پاکستون برای اعتماد هفت شاخص در نظر گرفت (سه تای آنها مربوط به اعتماد به افراد و چهار تای آنها مربوط به اعتماد به نهادها بودند). او دریافت که هر دو نوع اعتماد کاهشی کوچک اما معنادار یافته است و زوال اعتماد به افراد اندکی بیشتر است (Paxton 1999: 112-14). با این حال تحلیل پاکستون نشان داد که میزان اعتماد سال به سال تفاوت چشمگیری داشته است. در سال ۱۹۸۸ اعتماد به دین کاهشی چشمگیر داشته است که احتمالاً نتیجه شایعات مربوط به زندگی خصوصی واعظ مسیحی تلویزیونی، جیم بیکر^۱ بوده است. اعتماد به نهادهای سیاسی به خاطر رسوایی واترگیت و برقراری رابطه پنهانی با ایران کاهش یافته است. پاکستون نتیجه می گیرد هنگامی که شوکهای ناگهانی به اعتماد به نهادها، به خاطر رویدادهای خاص، وارد مدل می شود، هیچ فرسایش عمومی جداگانه‌ای در اعتماد به نهادها باقی نمی ماند (Paxton 1999: 118-19). این ادعا مطمئناً تا حدی خوشبینانه است. رسوایی‌ها اعتماد به نهادهای عمومی را کاهش می دهند و خیانت‌های فردی اعتماد به روابط خصوصی را کاهش می دهند. اگر مردم احساس کنند که رفتار اعتماد آمیز آنها مورد سوء استفاده قرار گرفته است، آنگاه تمایل آنان به اعتماد کاهش می یابد. پاکستون هنگامی که به ما یادآوری می کند رویدادها بخشی مهم در این الگو هستند، درست می‌گوید، اما آنگاه سوال این خواهد بود که آیا امروزه نسبت به گذشته شوکهای بیشتری به اعتماد وارد می شود؟ اگر این ادعا صحیح باشد، می تواند به تبیین اینکه چرا سرمایه اجتماعی در آمریکا دچار فرسایش است، کمک کند.

¹ Jim Baker

همانطور که در ادعای پاتنام درباره کاهش ذخیره سرمایه اجتماعی در آمریکا، تشکیک‌های فراوان شده است، دیدگاه او درباره تغییر در ماهیت عضویت سازمانی هم مخالفانی دارد. جین کوهن^۱ درباره تعهد مدنی در آمریکا می‌گوید، تصویر پاتنام از فرسایش، بر مبنای مدلی است که ناقص و منسوخ است. کوهن، پاتنام را متهم می‌کند که اشکال جدید فعالیت انجمنی را از مدل خود حذف کرده است (Cohen 1999: 212). پاتنام متوجه رشد عضویت در سازمانهای جنبش اجتماعی جدید مانند صلح سبز^۲ و عفو بین‌الملل^۳ بود اما آنها سازمانهای دوران سوم^۴ می‌نامد که در آنها عضویت افتخاری و وسیله‌ای برای کسب اعانه بیشتر است (Putnam 2000: 156). اعضای این سازمانها از طریق نامه با سازمان در ارتباط هستند، در امور فعال نیستند و هرگز یکدیگر را نمی‌بینند. بنابراین سازمانهای آنان نه بین‌شان ارتباط برقرار می‌کنند و نه آنان در بده بستان تعهد مدنی قرار می‌دهند (Putnam 2000: 160). این سازمانها نه تنها سرمایه اجتماعی را افزایش نمی‌دهند بلکه ممکن است به دلیل قطع ارتباط مستقیم بین تعهد مدنی و کنش متقابل اجتماعی، آن را تضعیف کنند. به این خاطر که داعیه‌های پاتنام از شواهد او بیشتر است، باید تاثیر انجمنهای دوره سوم بر سرمایه اجتماعی را بر اساسی نظام مند، مورد بررسی قرار داد. با این حال شواهدی درباره دیدگاه افراد مشارکت‌کنندگان دسته چکی نسبت به مشارکت وجود دارد. پژوهشی در بریتانیا می‌گوید فعالان دسته چکی، خود را تا حد یک هویت گروهی ارتقاء می‌دهند و خود را تا حد زیادی به اجتماعی از افراد همفکر متعلق می‌دانند (Maloney 1999). مساله فعالان دسته چکی، چنانکه در ذیل خواهیم دید، در واقع شبیه اشکال اینترنتی تعهد است.

حتی اگر ما تایید کنیم که تعهد مدنی در آمریکا در حال فرسایش است - که هنوز مورد سوال است - اما الگوی آمریکا نمی‌تواند یک نمونه نوعی باشد. تقریباً تمام کارهای اخیر پاتنام بر آمریکا متمرکز

¹ Jean Cohen

² Greenpeace

³ Amnesty International

⁴ tertiary organisations

کرده است و تنها گاهی به صورت گزینشی شواهدی از دیگر کشورها برای تایید بحث خود می آورده است (به عنوان مثال برای بررسی تاثیر افتراهای تلویزیونی: نگاه کنید به Putnam 2000: 236). اما پژوهش‌هایی که در اروپا انجام شده اند گرایش به آن دارند که بگویند مورد آمریکا، استثناست (ولو اینکه نمونه ای بارز باشد). داده‌های پیمایشی در سوئد نشان دهنده فرسایش مداوم حمایت از بزرگترین سازمانهای داوطلبانه و افزایش ارزشهای فردگرایانه در تمام قشرهای جامعه است. اما رشد تعهد به سازمانهای داوطلبانه کوچک رو به رشد و ادامه حمایت عمومی از برنامه های رفاه جهانی این امر را تعدیل می کند (Rothstein 2001: 21—219). داده های ملی مربوط به بریتانیا ایده فرسایش کلی در عضویت انجمنی را تایید نمی کنند (Hall 1999). اما می گویند بین انواع مختلف سازمانها و در درون آنها، تفاوت‌های زیادی وجود دارد. بیش از همه، فرسایشی بزرگ در عضویت در سازمانهای سنتی زنان رخ داده است و به همان اندازه عضوگیری در سازمانهای محیط زیست رخ داده بیشتر شده است (Hall 1999: 421). به طور مشابهی داده‌های مربوط به استفاده از زمان در بریتانیا نشان دهنده رشد در مردم آمیزی غیررسمی در دهه های اخیر هستند (Hall 1999: 427). جامع-ترین پژوهش درباره استفاده از زمان در بریتانیا نشان می دهد که مردان و زنان، هر دو بسیار بیشتر از دهه ۱۹۶۰ میلادی با فرزندانشان وقت صرف می کنند، و بیشتر تمایل به گذران وقت با مردم دارند؛ همچنین میزان وقتی که مردم صرف ورزش کردن با دیگران می کنند (که شامل بولینگ هم می شود) بسیار افزایش پیدا کرده است، به خصوص در میان زنان جوان، البته در میان دیگر گروهها هم چنین است (Gershuny and Fisher 1999). بنابراین داده های ملی مربوط به بریتانیا فرضیه پاتنام را تایید نمی کنند.

داده های مربوط به آلمان هم نظر پاتنام را تایید نمی کنند. تحلیل پیمایشهایی که در میانه دهه ۱۹۸۰ و میانه دهه ۱۹۹۰ انجام شده‌اند نشان دهنده رشد اندک اما واضح تعداد افراد آلمانی است که به فعالیتهای داوطلبانه پرداخته‌اند. این رشد در میان تمام گروههای سنی رخ داده است؛ در میان زنان اندکی بیش از مردان بوده است و به سمت همگرایی میان جنسیتها از نظر میزان فعالیتهای

داوطلبانه پیش می رود (Heinze and Strunck 2000: 189-91). با این حال بر اساس همین پژوهش، الگوی فعالیت‌های داوطلبانه در آلمان هم مانند بریتانیا در حال تغییر است. تعداد کسانی که در احزاب سیاسی و فعالیت‌های سیاسی فعال بودند در حال نزول است، به خصوص در میان جوانان؛ بیشترین افزایش در فعالیت‌هایی که مولفان این پژوهش آن را فعالیت‌های داوطلبانه «نامنظم» می نامند- فعالیت‌های اتفاقی بدون روال در گروه‌هایی که به فرد کمک می کنند (Heinze and Strinck 2000: 189—91, 202). بنابراین با اینکه بیشتر آلمانی ها جمعی بازی نمی کنند و در لیگ‌های سازمان یافته حضور نمی یابند، اما به تنهایی هم بولینگ بازی نمی کنند.

این یافته در پژوهش‌های محلی هم صادق است. یک بررسی مربوط به انجمنها در بیرمنگام در انگلیس به این نتیجه رسید که رشدی معنادار در تعهد مدنی در طول ۳۰ سال گذشته وجود داشته و فرسایشی رخ نداده است (Maloney et al. 2000: 219). بیشترین رشد در انجمن‌های رفاه، سازمان‌های تربیتی، گروه‌های جوانان و بیش از همه کلیساها (مورد آخر احتمالاً به خاطر ماهیت چندفرهنگی جمعیت شهرها رشد کرده است) رخ داده است. محققان متعددی پاتنام را به خاطر نادیده گرفتن نقش نهادهای سیاسی مورد انتقاد قرار داده اند (Cohen 1999; Lowndes and Wilson 2001; Maloney et al. 2000b; Rothstein 2001). چرا که میزان رشد یا زوال گروه‌های داوطلبانه و اجتماعی می تواند تحت تاثیر آنها باشد. بنابراین دقیقاً مانند میزان اعتماد، میزان عضویت انجمنی هم در پاسخ به رویدادها تغییر می کند.

شواهدی در اروپا وجود دارد مبنی بر این که کسانی که بیشترین میزان سرمایه اجتماعی (و انسانی) را دارند، مشارکت سیاسی بالایی هم دارند. آلن تورن^۱ می گوید زوال دولت رفاه رابطه نزدیکی با فردگرایی دارد و اشکال جدید شهروندی در حال ظهور است. افراد به جای اینکه به دنبال تعلق به جمع‌های وسیع باشند، تلاش می کنند منابعی را توسعه دهند که آنها را قادر می سازد، در مقابل منطق محصولات فنی، ابزارهای قدرت و انسجام اجتماعی مقاومت کنند (Touraine 1995: 230).

¹ Alain Touraine

پژوهشی در چند کشور، شواهدی مبنی بر رشد یک گروه از «تماشاگران»^۱ سیاسی به دست داده است. اینان تحصیل کرده و بسیار متعهد بوده‌اند و به امور سیاسی هم علاقه زیادی داشته‌اند، اما معتقد بودند که می‌توانند به علائق خود با ابزارهای دیگری بهتر برسند. از نظر آنان، داشتن یا نداشتن فعالیت سیاسی مستقیم وابسته به نظر هرکس است و در مقایسه با دیگر موضوعات، رجحان کمتری دارد (Van Deth 2000). یک پژوهش در آلمان به گزینش بیشتری در فعالیتهای داوطلبانه اشاره کرده است؛ بر اساس این پژوهش افراد به طور روزافزونی از گروههایی که به آنها کمک می‌کنند تا به اهداف خود برسند، حمایت می‌کنند، به عنوان مثال جوانترها برای کسب آمادگی ورود به بازار کار به فعالیتهای داوطلبانه می‌پردازند (Heinze and Striinck 2000: 190, 202). پژوهش دیگری در آلمان که آن هم به افزایش کلی در فعالیتهای داوطلبانه اشاره کرده است، انگیزه‌های سنتی مانند «کمک به دیگر افراد»، به طور روزافزونی بوسیله میل به «درک نفس»^۲ از طریق فعلیتهای داوطلبانه تکمیل می‌شود. همچنین از میان نوزده علت مختلفی که مردم برای انجام فعالیتهای داوطلبانه خود ذکر کرده‌اند، مهمترین عامل «لذت» بوده است (Klages 2000: 158—9). بنابراین از نظر برخی گروههای فعال، در جهت حفظ منافع عمومی، فعالیت مستقیم در فرایندهای سیاسی در حاشیه قرار دارد.

اما از نظر فرسایش میزان اعتماد، ایالات متحده یک استثنا نیست. خصوصاً داده‌های مربوط به بریتانیا، به نتایجی مشابه آمریکا می‌رسند: نسبت افراد بریتانیایی که گفته‌اند عموماً به دیگران اعتماد می‌کنند از ۵۶ درصد در سال ۱۹۵۹ به ۴۴ درصد در سال ۱۹۹۰ رسیده است. اما باید به این تفاوت با آمریکا توجه کرد که در بریتانیا میزان اعتماد در تمام نسلها کم و بیش سقوط کرده است (Hall 1999: 432). هال^۳ معتقد است از آنجایی که این زوال در میزان اعتماد زمانی رخ داده است که عضویت در انجمنها وضعیت خوبی داشته است، پس باید در ادعای پاتنام درباره وجود ارتباط

¹ spectators

² self-realization

³ Hall

نزدیک بین این دو مفهوم شک کرد. به نظر می رسد برخی از انواع سازمانها اعتماد را بهبود می بخشند - به خصوص آنهایی که یک علاقه مشترک را به پیش می برند- در حالی که انواع دیگر معطوف به علائق خصوصی هستند و به کنش متقابل رودررو کمتر نیاز دارند (Hall 1999: 449).

پاتنام به ویژه بر نقش منفی تلویزیون در فرسایش اجتماع آمریکا اشاره کرده است. او شکی ندارد که تلویزیون چنین نقشی داشته است و آن را چنین توصیف می کند: تنها متغیر پیش بینی کننده بسیار قوی که من یافته‌ام تلویزیون است (Putnam 2000: 230). پاتنام یکسال بعد از ۱۱ سپتامبر تاکید کرد که زمان صرف شده برای تماشای تلویزیون بیشتر شده است و تعداد دوستانی که می توان با آنها ملاقات کرد، کاهش یافته است؛ او نتیجه گرفت که آمریکایی ها وقت خود را در خانه می گذرانند و به جنبشهای سیاسی و اجتماعی نمی پیوندند (Putnam 2002). او معتقد است سه دلیل برای تاثیر نامطلوب تلویزیون بر سرمایه اجتماعی وجود دارد. اول، تلویزیون زمانی را که باید صرف آمیزش با مردم شود به خود اختصاص می دهد و مردم را در خانه هایشان نگاه می دارد. دوم، تلویزیون انفعال و بی حالی را تقویت می کند. سوم، محتوای بسیاری از برنامه ها ضدمدنی^۱ است. کسانی که برنامه های اخبار را تماشا می کنند از دیگران فعالیت مدنی بیشتری دارند اما همبستگی منفی واضحی میان شهروندی فعالانه و تماشای مداوم مسابقات تلویزیونی و برنامه های گفتگو وجود دارد (Putnam 2000: 237—43). حال اگر این مباحث درست باشد، آنگاه هر جا که تلویزیون نفوذ داشته باشد، سرمایه اجتماعی باید متضرر شود. در واقع این ادعای پاتنام که تلویزیون متهم اصلی تضعیف فعالیت مدنی است، حتی در خود آمریکا هم انتقادات فراوانی در پی داشته است (Uslaner 1999). در بریتانیا، این ادعا به طور کامل نامعقول است. هنگامی که از جوانان در بریتانیا پرسیده شده از کجا بیشتر درباره سکس و احساس مسئولیت آموخته اند، تنها ۱۳ درصد گفته اند تلویزیون و رادیو، در حالی که ۲۷ درصد دوستانشان را و ۲۲ درصد معلمان خود را نام برده‌اند (Summerskill 2002). به عبارت دیگر، حتی در میان کسانی که تحت تسلط تلویزیون هستند، ارتباطات فردی دارای

¹ anti-civic

قدرت زیادی است. همانطور که هال نشان داده است، در بریتانیا، نسلی که با تلویزیون بزرگ شده اند نسبت به نسلی که در میان دو جنگ بزرگ شده‌اند، فعالیت مدنی کمتری ندارند. با این حال هال تاکید می‌کند که کسانی که بیشتر تلویزیون تماشا می‌کنند، کمتر از همه در سازمان‌های اجتماعی فعال هستند (Hall 1999: 433) که به نظر می‌رسد این امر نتیجه عوامل دیگری باشد چرا که تماشای تلویزیون همبستگی نزدیکی با ویژگی‌هایی چون طبقه اجتماعی، میزان تحصیلات و حتی منطقه محل زندگی دارد.

تلویزیون متهم اصلی در دیدگاه پاتنام است اما او به شرکای جرم دیگری هم اشاره می‌کند. در میان آنها از همه مهمتر تاثیر تغییرات نسلی است. شواهد پاتنام نشان می‌دهند که برخی تغییرات- به خصوص زوال برخی از انواع مردم آمیزی و عضویت سازمانی- احتمالاً به طور کامل مربوط به تغییر نسل است. او به طور اخص به از بین رفتن «نسل طولانی مدت مدنی» اشاره می‌کند که انسجام دهنده آمریکا بودند. این گروه بین سالهای ۱۹۱۰ و ۱۹۴۰ به دنیا آمدند و دوران رکود و جنگ جهانی دوم را به عنوان تجربه‌هایی یکسان کننده و تساوی بخش از سر گذراندند (Putnam 2000: 254). فرزندان این نسل، متعلق به نسلی هستند که دردورانی پر زادوولد به دنیا آمده‌اند و تجربه‌های شکل- دهنده آنها در سالهای دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ رخ داده است و معمولاً مبین اعتقادات قوی نسبت به اجتماع هستند. اما در عمل به اندازه والدین و پدربزرگ و مادر بزرگ خود فعالیت مدنی نداشته‌اند. پاتنام تاکید می‌کند که اینان اولین نسلی هستند که تمام زندگی‌شان در معرض تلویزیون قرار گرفت (Putnam 2000: 257). اما نسل بعدی آنها که به نظر پاتنام به شدت به فردگرایی تمایل داشتند، هر دو نوع فعالیت انجمنی در سازمانها و انواع غیررسمی‌تر معاشرت مانند مهمانی دادن در خانه، بازی- کردن و شام خانوادگی را ترک کرده‌اند (Putnam 2000: 259-66). بار دیگر یافته‌های پاتنام در آمریکا با دیگر کشورها انطباق ندارد. هال نشان داده است که در بریتانیا با اینکه در ابتدا بین سن و فعالیت مدنی مانند آنچه پاتنام گفته است همبستگی مشاهده می‌شود، اما موشکافی بیشتر این امر را نقض می‌کند. هنگامی که فعالیت مدنی بین سنین یکسان متولدین دوران پر زادو ولد و دوران بین دو

جنگ جهانی مقایسه شد، نتیجه آن بود که این دو نسل هیچ فرقی با هم نداشتند (Hall 1999:430). همچنین شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه در بریتانیا، شبکه های غیررسمی مراقبت مانند گروههای مراقبت از کودکان و نوبتی رساندن کودکان به مدرسه، رشد داشته اند. این شبکه ها را خصوصا زنان بوجود می آورند و بعد از زوال خانواده های گسترده و رشد روز افرون حضور زنان در بازار کار ظهور کرده اند (Lowndes 2000: 536).

قبل اینکه این موضوع را به پایان برسانیم باید تاکید کنیم که برخی از شاخصهای پاتنام توسط دیگر متخصصان مورد بررسی قرار گرفته است. اینکه اعتماد عنصری از سرمایه اجتماعی است یا نتیجه آن مساله ای که تا حدی به تعریف مربوط است (در بخشهای پیشین در این باره بحث شده است). برای مثال پاکستون می گوید رای دادن کمتر از آنکه بخشی از سرمایه اجتماعی باشد، نتیجه آن است (Paxton 1999: 90). برخی از دغدغه ها اساسی تر هستند. خصوصا اینکه پاتنام فرض کرده است که پاسخهای داده شده به سوالات پیمایش عمومی اجتماعی نسبتا یکسان هستند. گلاسر¹ و همکارانش تاکید کرده اند که پاسخها به دلایل مختلفی متفاوت هستند. به عنوان مثال مردم ممکن است فهم های مختلفی از اینکه اعتماد چیست داشته باشند، یا اینکه درباره «بیشتر مردم» فهم های مختلفی وجود داشته باشند (Glaeser et al. 2000: 815). گلاسر و همکارانش رهیافتی تجربی را برای اندازه گیری اعتماد و مورد اعتماد بودن برگزیدند که اساس آن، رفتار افراد هنگامی که با دوراهی های اخلاقی مواجه می شوند، بود. آنها دریافتند که پاسخهای داده شده به سوالات استاندارد نگرشی، مقداری همبستگی با مورد اعتماد بودن افراد داشته است، اما آنها عموما نمی توانستند پیش بینی کننده رفتار فرد باشند (Glaeser et al. 2000: 826). به طور کلی تر، این امر که نگرشها و رفتار معمولا مشابه نیستند مورد قبول است. این امر تا حدی به آن خاطر است که پیمایش ها تکیه بر نگرشهایی دارند که خود فرد گزارش می دهد و ممکن است افراد از احساس واقعی خود بی خبر باشند یا اینکه تصمیم بگیرند پاسخی غیرصادقانه بدهند. با این حال لازم به ذکر است که میزان اعتماد

¹ Glaeser

گزارش شده در آمریکا و دیگر کشورها در حال نزول است و لازم است توجه شود که داده های پیمایشی در بهترین حالت برای موضوع حساسی چون اعتماد مبهم هستند.

تا آنجایی که به فعالیت های مدنی مربوط است به نظر می رسد بهتر است هیات منصفه مدتی در اتاق جلسه خود تنها گذارده شود. ادعاهای پاتنام درباره وضعیت اجتماع در آمریکا به نظر می رسد درباره فعالیت مدنی و معاشرت غیررسمی نسبتا مقبول باشند اما الگوی آنها به آن یکنواختی که او می گوید نیست. برعکس، در اروپا فعالیت مدنی و معاشرت غیررسمی هر دو تا حدی سرزنده هستند. همچنین لازم به ذکر است که پاتنام می گفت میزان اعتماد در دوازده ماه بعد از حادثه یازده سپتامبر افزایش یافته است؛ این برای تمام سنین و قومیتها صادق بوده است، البته به جز عرب-آمریکایی ها که تا حدی اعتماد آنان کاهش یافت که قابل انتظار هم بود (Putnam 2000). بنابراین این امر نشان می دهد که رویدادهای مهم می تواند بر میزان اعتماد تاثیرگذار باشد. شواهد پاتنام درباره اعتماد بسیار مهیج است و در بریتانیا هم مورد استفاده قرار گرفته اند اما از آنجایی که آنها از شواهد پیمایشی اخذ شده اند که خود ذاتا مبهم هستند، یافته های مبتنی بر آنها قاطع نیست. به همین خاطر ممکن است کاهش در یک فعالیت اجتماعی به آن معنی باشد که مردم شیوه بیان فعالیت خود را تغییر داده اند.

ارتباطات تکه تکه شده در فضای مجازی

کنشهای متقابل اینترنتی در سالهای اخیر بسیار گسترش یافته است. این موج بزرگ کاربران و افزایش استفاده از اینترنت تعجب انگیز است اگر بر سرمایه اجتماعی افراد تاثیر نداشته باشد. با اینکه این موضوع توجه بورديو و کلمن را به خود جلب نکرد اما پاتنام یک فصل کامل از کتاب بولینگ تکنفره را به این موضوع اختصاص داد. او موافق است که اینترنت مرزهای ارتباط را از بین می برد و بوجود آمدن شبکه های اجتماعی جدید را تسهیل می کند، اما درباره تاثیر آن تا حدی مردد می است. خصوصا اینکه او بر بروز تقسیم بندی دیجیتال بین آنهایی که ارتباط دارند و آنهایی که مهارتها و لوازم ارتباط مجازی را ندارند، تاکید می کند. دوم اینکه از آنجایی که ارتباط اینترنتی جدی نیست و

بازخوردی فوری در رویارویی رودررو ندارد، عمل متقابل را تضعیف و تقلب را تسهیل می کند. سوم، افرادی که وارد اینترنت می شوند، تنها با گروه کوچکی که با آنها علائق و دیدگاههای مشترک دارند اختلاط می کنند و تحمل دیگرانی را که طور دیگری فکر می کنند، ندارند. آخر اینکه، اینترنت فرصتهای فراوانی در زمینه تفریحات خصوصی و انفعالی ارائه می دهد. پاتنام معتقد است نباید درباره این فناوری که هنوز در دوران طفولیت خود است زود قضاوت کرد، اما معتقد است ایده آل های شهروند اینترنتی با چالشهای سختی روبرو خواهد شد (Putnam 2000: 172-7).

در این زمینه مباحث فراوانی مطرح شده است اما هنوز شواهد کمی وجود دارد. یکی از شاخص ترین مبلغین پسامدرنیته، فرانسیس فوکویاما، می گوید فناوریهای دیجیتالی، خود با تولید سرمایه اجتماعی معارض هستند. به نظر فوکویاما

هنگامی که در عصر اطلاعات بسیار مشتاقانه، تخریب ساسله مراتب و اقتدار جشن گرفته می شود، افراد یک عامل اساسی را نادیده می گیرند: اعتماد، و هنجارهای اخلاقی را که در زمینه آن قرار داشتند

(Fukuyama 1995: 25)

فوکویاما تنها کسی نیست که معتقد است اینترنت روابط موجود را تخریب می کند. مانوئل کاستلز، نظریه پرداز اجتماعی اهل کاتالونیا، معتقد است فن آوری های جدید به ویرانی هویت های ثابت مدرنیسم صنعتی که اساس آنها طبقه و ملیت بود، کمک کرده است، به همین خاطر، در حال حاضر ما در جامعه ای شبکه ای زندگی می کنیم که در آن تمام انواع روابط و ارزشها را می توان با توجه به مفهوم خودمان از اینکه چه کسی هستیم، شکل دهیم. از نظر کاستلز، فن آوری های جدید در مرکز این گشایش در فضای اجتماعی است. به این خاطر که آنها امکان ارتباط عناصر ناهمگون و پراکنده را در یک جریان سیال اما ساخت یافته فراهم می سازند. مثالهای او ابهام های موجود در نظم جدید را نشان می دهند: کارتل های قاچاق مواد مخدر، آژانسهای بین دولتی، دسته های خلافکار خیابانی،

شرکتهای رسانه‌ای جهانی، تجارتهای مالی و تجمعات اخلاقی اینترنتی (Castells 1996؛ همچنین نگاه کنید به Turkic 1997: 177-89).

شواهد مربوط به رابطه بین سرمایه اجتماعی و ارتباطات اینترنتی، به سختی به دست می‌آید. اما بعد از تکمیل کتاب بولینگ تکنفره توسط پاتنام، تحقیقاتی انجام شده است که این امکان را فراهم می‌کند تا فرضیه‌های او، کاستلز و فوکویاما را بررسی کنیم. به طور کلی این تحقیقات می‌گویند آنهایی که از طریق اینترنت ارتباط برقرار می‌کنند نه افرادی منحرف هستند و نه ضربه پسامدرنیته به آنها برخورد کرده است. بیشتر شواهدی که از طریق پیمایش به دست آمده‌اند نشان می‌دهند که کسانی که در اینترنت بسیار فعال هستند همان‌هایی هستند که ارتباطات رودرروی بسیاری هم دارند، آنان روابط خود را با روابط در فضای مجازی تکمیل می‌کنند نه اینکه جایگزین آنها کنند (Wellman 2001: 2032).

جدول ۴-۱- فعالیتهای مدنی در میان کاربران و غیرکاربران اینترنت

کاربران اینترنت (%)	غیرکاربران اینترنت (%)	
۶۳	۷۲	حقوق بشر
۴۷	۴۳	باشگاههای ورزشی
۶۱	۷۱	فعالیت زیست محیطی
۳۵	۲۵	سیاست
۱۸	۲۸	کلیسا

منبع: Kniep 2000: 21

اولین پیمایش بزرگ استفاده از اینترنت در آلمان نشان داد آنهایی که از اینترنت بسیار استفاده می‌کردند کمتر از کسانی که استفاده نمی‌کردند به کلیسا می‌رفتند و در گروههای حقوق بشر و زیست محیطی شرکت می‌کردند، اما در سیاست و ورزش بیشتر فعالیت می‌کردند (جدول ۴-۱ را

نگاه کنید). این پژوهش نشان داد که فعالان اینترنت انواع متفاوتی از فعالیتها را نسبت به کسانی که از اینترنت استفاده نمی کردند، داشته اند. آنان همچنین نسبت کسانی که از اینترنت استفاده نمی کردند به خانواده اهمیت کمتری می دادند و بیشتر از آنان به تنهایی زندگی می کردند (Knip 2000: 21,23). آنان کمتر از کسانی که از اینترنت استفاده نمی کردند تلویزیون تماشا می کردند و زمان کمتری می خوابیدند. آنان همچنین اعتقاد داشتند که کمتر از کسانی که از اینترنت استفاده نمی کنند کتاب می خوانند، اما در واقع بسیار بیشتر از آنان کتاب می خواندند (Knip 2000: 27). مولف این پژوهش نتیجه گرفته است که کاربران اینترنت به طور کلی بیشتر خودمدار و ناشکیبتر از کسانی هستند که از اینترنت استفاده نمی کنند (Knip 2000: 21).

یافته های نیپ¹ با دیگر پژوهشهای انجام شده درباره استفاده از اینترنت تطابق دارد. پژوهشی درباره بازدیدکنندگان از سایت موسسه نشنال جئوگرافی² دریافت که استفاده زیاد از اینترنت با مشارکت بالا در سازمانهای داوطلبانه و انجمنهای سیاسی همبستگی دارد؛ این پژوهش همچنین همبستگی مثبتی بین کنش متقابل اینترنتی و مشارکت واقعی نشان می دهد (Wellman et al. 2001). جانانان گاردنر³ و آندرو اسوالد⁴ در بررسی دقیق خود درباره استفاده از اینترنت و فعالیت مدنی به نتایج مشابهی رسیدند (Gardner and Oswald 2002). گاردنر و اسوالد با استفاده از داده های «پیمایش گرایشهای اجتماعی»⁵ تفاوتی بین کاربران و غیرکاربران اینترنت از نظر میزان اعتماد نیافتند اما تفاوتهای اندکی از نظر معاشرت، با هم داشتند. آنان، عکس انتظار خود، دریافتند که کاربران اینترنت بیشتر در سازمانهای داوطلبانه و اجتماعی فعالیت داشتند، و در کلیسا هم بیشتر حضور می یافتند. کاربران اینترنت همچنین نسبت به غیرکاربران بیشتر به دوستان تکیه می کردند تا خانواده (این الگو بعد از کنترل سن و دیگر عوامل به دست آمد). جالب آنکه، در مقایسه با فرضیه

¹ Knip

² National Geographic Society

³ Jonathon Gardner

⁴ Andrew Oswald

⁵ Social Attitudes Survey

پاتنام، آنها بسیار کمتر تلویزیون نگاه می کردند. گاردنر و اسوالد نتیجه گرفتند که در بریتانیا اینترنت سهمی در فرسایش سرمایه اجتماعی ندارد.

با اینکه تحقیقات طولی نادری در این زمینه انجام شده است، اما روشهای دیگر هم نتایج مشابهی به دست داده اند (Wellman 2001: 2032). جاناتان گرشانی¹ با بررسی پژوهشهای مربوط به چگونگی صرف وقت به نتایج جالبی رسیده است. گرشانی می گوید هنگامی متغیرهای مربوطه دیگر (مانند کارمند بودن در میان کاربران اینترنت) کنترل شوند، هر دقیقه اضافی که صرف اینترنت می شود همبستگی مثبت دارد با کمتر تلویزیون نگاه کردن، صرف وقت کمتر در امور شخصی، و صرف اندکی وقت کمتر برای دیدن دیگران و صرف وقت بیشتر برای بیرون رفتن؛ همچنین کسانی که تازه کاربر اینترنت شده بودند بیشتر اهل معاشرت بوده اند (Gershuny 2001). جالب آنکه مطالعات انجام شده درباره شبکه های اینترنتی نشان می دهند با اینکه منفعت نسبی ارتباط با کسانی که در مسافتهای دور زندگی می کنند، بیشتر است اما روابط اینترنتی و واقعی هر دو بیشتر با افراد نزدیک هستند (Wellman 2001: 2033). بنابراین اینترنت هم پیوندهای ضعیف را زیاد می کند و هم پیوند های قوی دور را نگاه می دارد (Wellman and Hampton 1999).

پس به نظر می رسد بیشتر شواهد کمی این دیدگاه را تقویت می کنند که کنش متقابل اینترنتی فعالیت رو در رو را تقویت می کند و حتی ممکن است آن را تکمیل کند. با این حال این موضوع را حداقل به دو شیوه باید محدود کرد. اول اینکه بیشتر داده ها مربوط به تحلیل یکسره داده های پیمایشی هستند و آنها به ما نمی گویند چرا کنش متقابل اینترنتی و اجتماع رو در رو با هم همبسته هستند. این احتمال هنوز وجود دارد که هر دو آنها معلول یک علت باشند- برای مثال این واقعیت که هم کاربران اینترنت و هم مشارکت کنندگان مدنی، تحصیل کرده هستند و میزان درآمد نسبتاً بالایی دارند. ما از پژوهشهای دیگر می دانیم که این دو با دسترسی مناسب به شبکه های شخصی همبستگی دارند. همچنین شاید لازم باشد توده داده ها را خرد کنیم، چرا که استفاده زیاد از

¹ Jonathan Gershuny

اینترنت با صرف زمان در برخوردهای رو در دو سازگار نباشد. پژوهشی در آمریکا درباره بازدیدکنندگان وبسایت نشان داد که بیشتر کاربران اینترنت عموماً به فعالیت مدنی مایل هستند، اما کسانی که بسیار از اینترنت استفاده می‌کردند فعالیت مدنی نداشتند و حتی به ایده و عمل اجتماع اینترنتی هم اعتقادی نداشتند (Wellman *etal.* 2001). بنابراین ممکن است استثناهایی برای همبستگی مثبت بین کنش متقابل اینترنتی و فعالیت رو در رو وجود داشته باشد.

دوم، ما هنوز نمی‌دانیم که کنش متقابل اینترنتی چه پیامدهای گسترده‌ای خواهد داشت. البته گمانه زنی‌ها و حدس‌هایی انجام شده است. برای مثال درباره کنش متقابل اینترنتی و زناهی محصنه که البته در این باره تحقیقات کمی انجام شده است. شواهدی درباره آن نوع سرمایه اجتماعی که توسط شبکه‌های اینترنتی ساخته می‌شود، وجود ندارد. اما به نظر معقول می‌رسد که روابط اینترنتی ممکن است تأثیرات مختلفی از روابط رو در رو بپذیرند. این دقیقاً همان دیدگاه باربارا میستال است. او ادعا می‌کند که حضور همزمان نقشی مهم در کاهش ابهام در ارتباط و افزایش شناخت دوطرفه دارد و البته غیاب فیزیکی هم می‌تواند محدودیتهای پیوندهای نزدیک و محلی را کاهش دهد (Misztal 2000: 13 5-6). اری^۱ درباره شبکه‌های متراکم می‌گوید کنش متقابل مجازی به ندرت می‌تواند جای «سفر فیزیکی» را بگیرد. اما حضور «همزمان بینابینی» برای پیشرفت برخی از انواع کنش متقابل اجتماعی لازم است، به خصوص آنهایی که موجب بوجود آمدن سرمایه اجتماعی می‌شوند (Urry 2002).

احتمالاً مجاب‌کننده‌ترین تحلیل معنای معاشرت مجازی، از آن شری ترکیک^۲ است. او بر اساس سالها مشاهده و مشارکت مستقیم در مسابقات و دیگر اجتماعات اینترنتی نتایج برجسته‌ای درباره رابطه کنش متقابل در فضای مجازی و بازاندیشی خود ارائه کرده است. او می‌گوید: «هنگامی که مقابل تصویر در اجتماعات مجازی قرار می‌گیریم، هویت خود را بر اساس خود آینه سان دوباره

¹ Urry

² Sherry Turkic

سازی می کنیم» (Turkic 1997: 177). او می گوید اینترنت یک آزمایشگاه اجتماعی مهم برای انجام آزمایش در زمینه هویت فردی است. به خصوص به این خاطر که افراد می توانند در اینترنت هویت‌های تخیلی اختیار کنند و پیامدهای انتخاب خود را بررسی کنند. مانند «حوزه های چند کاربری»¹ که گروههایی که با هم مسابقه می دهند، از آنها استفاده می کنند (Turkle 1997: 180-4). او می گوید امکاناتی که تجربه های مجازی در اختیار افراد می گذارند ضعیف هستند. تحقیق او درباره تغییر جنسیت در فضای مجازی نشان داد که مردم تمایل دارند تصور کنند هویت آنان در برخورد با فضای مجازی بیشتر آنچه واقعاً هست تغییر کرده است (Turkle 1997: 238). پس بهترین شواهد موجود در این زمینه می گوید افراد در اینترنت همان کاری را می کنند که اری می-گوید. با آنکه آنها در حال خلق و ساختن سرمایه اجتماعی خود هستند، اما این سرمایه اجتماعی از نظر کیفی با آنچه در کنش متقابل رو در رو ساخته می شود، متفاوت است.

در این مرحله به نظر می رسد که مبنایی واقعی برای این اصل که کنش متقابل اینترنتی و روابط رو در رو ناسازگار هستند، وجود ندارد. هنوز دلیلی وجود ندارد مبنی بر اینکه اینترنت سرمایه اجتماعی افراد را تضعیف می کند. بلکه به نظر می رسد آن را تکمیل می کند و افراد را قادر می-سازد شبکه های موجود خود را بر اساس ارتباطات رو در رو توسعه دهند. همچنین شواهدی وجود ندارد که نشان دهد اینترنت مبنای ظهور نوع کاملاً جدیدی از شهروندی باشد. اگر اینترنت بتواند آنطور که کاستلز پیش بینی کرده است فضای اجتماعی را باز کند، این کار را مرحله به مرحله و با محدودیتهای بسیار انجام خواهد داد. بهتر است به جای آنکه اینترنت را تغییری کاملاً جدید بدانیم، که ممکن ذخایر موجود سرمایه اجتماعی را نابود کند، آن را یکی از عواملی بدانیم که برخی انواع همبستگی اجتماعی را از بین می برد (به خصوص آنهایی که مربوط به پیوندهای محل کار، محله و خویشاوندی نزدیک هستند) و چرخش به سوی پیوندهای بازتر و ضعیف تر و فعالیت‌های موقتی را تقویت می کند. اینترنت کمک می کند که کنشهای متقابل افراد به جای اینکه بر اساس ویژگی‌های

¹ MUDs(multi-user domains)

«انتسابی» آنان مانند جنسیت، طبقه و سن باشد، بیشتر معطوف به ویژگی های اکتسابی آنان مانند سبک زندگی و تفریحات مشترک باشد (Wellman and Hampton 1999). بنابراین اینترنت هم یکی از آن تغییراتی است که به قول گیدنز-بازاندیشی خود را پیش می برند.

پایان کمونیسم

در سال ۱۹۸۹، هنگامی که هنوز دیوار برلین برچیده نشده بود، فرانسیس فوکویاما در یک سخنرانی عمومی، سقوط کمونیسم را پایان تاریخ دانست (Fukuyama 1989). شاید در آن زمان زبان فوکویاما اغراق آمیز بوده است و البته تا حد زیادی هم محافظه کارانه بود چراکه پیروزی لیبرالیسم اقتصادی و سیاسی را جشن می گرفت. هنگامی که در سال ۱۹۸۹ اروپا شاهد تغییرات بسیاری بود، گفته‌های او تا حد زیادی تحقق یافت. به طرز عجیبی سقوط کمونیسم اروپایی در مباحث شکل‌بندی های اجتماعی پسامدرن مورد غفلت قرار گرفته شده است. این فرآیند بسیار سریع بود و الحاق ملل کمونیستی سابق به بازار سرمایه داری نسبتاً آزاد به طور کامل صورت گرفت. قابل انتظار است که در فرآیند جایگزینی کامل و یک شبه توزیع و تنظیم دولتی با بازار آزاد سرمایه داری، که تشدید شده و گاهی اوقات معیوب هم بود، میزان سرمایه اجتماعی به شدت کاهش یابد. در دوران کمونیسم بسیاری از تصمیم های روزمره با استفاده ارتباطات به آسانی انجام می شد. لندنوا در پژوهش خود درباره «اقتصاد ترجیحات»^۱ می گوید بلت^۲ (استفاده نظام مند از ارتباطات برای تهیه و تحویل خواسته ها) در اصل پاسخی بود به نبود یک بازار. پول داشتن هنگامی که کالاهای ضروری مانند غذا، پوشاک عرضه نمی شد، معنایی نداشت (Ledeneva 1998: 35). به هر حال قدرتمندان رژیم شوروی هم در بلت درگیر شده بودند. استفاده روزمره از خانواده، دوستان و دوستان دوستان برای یافتن کالاهای کمیاب. ارزش این کالاها کاملاً به شرایط تک قطبی دولتی، که زندگی خصوص و اقتصاد از آن متأثر بودند، وابسته بود. با در نظر گرفتن سرعت الحاق کشورهای

¹ economy of favours

² blat

بلوک شرق به سرمایه داری غربی، منطقی به نظر می رسد که فرض کنیم تمام نهادهای اجتماعی در تمام سطوح تحت تاثیر قرار گرفتند و به نوبه خود سرمایه داری اروپای مرکزی را بوجود آوردند. حال سوال اساسی در اینجا دو وجه دارد: نقش سرمایه اجتماعی در این انتقال بزرگ چه بوده است؟ و اینکه این تغییرات چه تاثیراتی بر سرمایه اجتماعی گذارده اند؟

تعدادی از متخصصان به منظور روشن کردن وضعیت جوامع پساکمونیستی اروپا از مفهوم سرمایه اجتماعی استفاده کرده‌اند. کولانکی ویتز¹ از دیدگاههای پاتنام و بوردیو برای تحلیل صورتبندی طبقه در لهستان و مجارستان استفاده کرده است. کمونیسم در این دو کشور هرگز محبوب نبود و رژیم آنها مجبور بود با مردم به نوعی توافق برسد. در این شرایط، شبکه‌های اجتماعی ماهیتا بسیار دفاعی و مبارزه جو بودند و ویژگی آنها خانواده‌گرایی و گروه‌گرایی غیراخلاقی بود و نه عمل متقابل تعمیم یافته؛ اعتماد تعمیم یافته هم بسیار پایین بود (Kolankiewicz 1996:438). در حرکت از مدیریت بوروکراتیک کمونیستی به توزیع آشفته مدیریت بازار در سرمایه‌داری، آنچه قابل توجه است نقش سرمایه اجتماعی در جوامع لهستان و مجارستان است. خصوصاً اینکه اعتماد، تامین کننده پیش‌بینی پذیری است و ناپایداری سرمایه داری آن را از بین برده است. همانطور که در دوران کمونیسم، اسبِتداد بوروکراتیک آن را از بین برده بود (Kolankiewicz 1996: 437). دیگر پژوهشها هم بر اهمیت پیوندهای فردی در جوامع پساکمونیسم کنونی تاکید کرده‌اند. آنها به باقی ماندن پیوندهای میان مدیران کمونیست سابق – که *nomenklatura* نامیده می شود – به عنوان یک منبع با ارزش تجاری در سرمایه‌داری اشاره کرده اند (Clark 2000; Rose 1999; Ledeneva 1998). ستومپکا هم نشان داده است که خانواده و دوستی های اولیه در لهستان پساکمونیسم دارای اهمیت است، به خصوص برای آنهایی که دارای پایگاه اجتماعی اقتصادی پایینی هستند (Sztompka 1999: 130).

¹ Kolankiewicz

البته افراد حاشیه‌ای کمتر به پیوندهایی که از نظر اجتماعی مهم دسترسی دارند. فقیران شهری جدید در کشورهای پساکمونیسم تا حدی به این خاطر فقیر هستند که ارتباطات آنان در نظم جدید ارزش اندکی دارد. آلنا لدنوا مثالی از یک ضرب‌المثل روسی می‌زند: «صد روبل نداشته باش، صد تا دوست داشته باش»؛ در دهه ۱۹۹۰ این ضرب‌المثل برعکس شده بود (Ledeneva 1998: 104, 175). میستال با مقایسه پیوندهای اجتماعی در روسیه و فنلاند نشان داد که روسها نسبت به فنلاندی‌ها بیشتر تمایل دارند که کالاها و خدمات را از طریق شبکه‌های شخصی مبادله کنند و همچنین بیشتر تمایل دارند که از روابط شکل گرفته در محل کار استفاده کنند؛ اما این پیوندها که بسیار شبیه کلان^۱ بودند نمی‌توانند پویایی را توسعه دهند و دموکراتیزاسیون را به پیش برند و در عوض به شکل‌گیری یک اقتصاد دوم کمک می‌کنند که بیرون از فضای عمومی اتفاق می‌افتد (Miszta 2000: 224-5). این امر می‌تواند منجر به منابعی شود که در زمینه‌های دیگر آن را به طور کلی سرمایه اجتماعی ناخوشایند نامیده‌اند. بنابراین حتی آن افرادی که حاشیه‌ای هستند هم می‌توانند از ارتباطات برای توسعه راهبردهای بقاء استفاده کنند. در مطالعه‌ای درباره کودکان خیابانی در مسکو، گفته شده است:

جوانان از سرمایه اجتماعی خاصی استفاده می‌کنند و آن را انباشته می‌کنند- ارتباطات قبلی با وابستگان و همسایگان که در زندان بودند، بزهکاریهایی که با همکاری دیگران و همالان و مجرمان مسن تر انجام داده‌اند، سرمایه‌گذاری برای ارتباطات آینده با بزهکاران بزرگسال، و کسب ایده‌های مناسب برای آنکه شهرت و ارتباطاتی را که برای آنها لازم است تا در اجتماع بزهکاران بزرگسال پذیرفته شوند، به دست آورند

(Stephenson 2001: 543)

مافیای دوران پس از شوروی در روسیه تا حد زیادی در بین کسانی بوجود آمد که *nomenklatura* قدیمی را نداشتند و به جای آن انسجام و نمادهای برادری مختص خود را اختیار کردند (Ledeneva 1998: 190-1). افراد حاشیه‌ای در کشورهایمانند روسیه، که هنوز دارای چارچوبهای به جامانده از قبل و در تضاد با سرمایه داری هستند، مجبورند در شبکه‌های اجتماعی

¹ clan

خود سرمایه‌گذاری کنند تا بتوانند راهبردهایی را برای تطبیق با شرایط در پیش گیرند. شهروندان با نفوذتر می‌توانند در سرمایه اجتماعی سرمایه‌گذاری نکنند و به جای آن نفوذ را بخرند (Busse 2001). در این شرایط جای تعجب نیست اگر سرمایه اجتماعی کمتر از شرایط اجتماعی پایدار و ثابت، پیامدهای مطلوب به بار آورد. شواهد اندکی وجود دارد مبنی بر اینکه در کشورهای پساکمونیسم شبکه‌های اجتماعی و فعالیت مدنی به دموکراتیک شدن مربوط هستند. در یک پژوهش بین‌المللی بر روی پاسخهای پیمایش جهانی ارزشها^۱، داوولی^۲ و سیلور^۳ ارتباط کمی بین میزان سرمایه اجتماعی و میزان اعتماد به نهادهای دموکراتیک یا رضایت از آنها، یافتند (Dowley and Silver 2002). با اینکه آنها تبیین‌هایی برای این عدم ارتباط بین سرمایه اجتماعی و دموکراتیک شدن ارائه کردند، اما به روشن‌ترین آنها توجه نکردند. اینکه آنهایی که فعالتر هستند، اطلاعات بیشتری هم درباره سیاست دارند و به همین خاطر کمتر تحت تاثیر مسئولان سیاسی کشور خود در کشورهای پساکمونیسم قرار می‌گیرند. همچنین می‌توانند تصمیم‌های مهم را از طریق سیاستگذاران به دست آورند نه اینکه وقت خود را در فرآیندهای سیاسی تلف کنند (Busse 2001). با اینکه شواهدی مبنی بر افزایش سازمانهای داوطلبانه در ملل پساکمونیسم وجود دارد اما بیشتر آن را می‌توان به تکثر قومی نسبت داد و مردم به گروههایی می‌پیوندند که با خشونت علائق قومی یا گروهی خود را پیش می‌برند (Dowley and Silver 2002: 511).

البته بین تجارب کشوری مثل لهستان که در آن کمونیستهای واقعی همیشه کمیاب بوده- اند و روسیه که زمانی ابرقدرت کمونیست بوده است، تفاوت‌های زیادی وجود دارد. حتی قبل از سال ۱۹۸۹ هم زندگی روزمره در بلوک شرق بسیار متنوعتر و گوناگون‌تر از آن چیزی بود که تصاویر رسمی بیان می‌کرد. شواهد موجود می‌گویند اعتماد خاص گرایانه و سرمایه اجتماعی محدود کننده برای توانا ساختن مردم برای بقاء و تطبیق در هنگامه انتقال، لازم است و آن ارتباطات در

¹ World Values Survey

² Dowley

³ Silver

nomenklatura قدیمی تامدتی بعد از سال ۱۹۸۹ هم با ارزش بوده است. در جوامع چند پاره‌تر و ناکارآمد، مانند روسیه، تجارت به شیوه‌ای که ترکیب بازار آزاد سرمایه‌داری و رعایت قوانین موجود باشد، امکان ناپذیر است و بسیاری از ادارات دولتی فاسد شده‌اند، به همین خاطر منابع در دسترس، برای کسانی فعالیتهای نامشروع دارند، بسیار گسترده است.

خانواده و پیوندهای ابتدایی

از نگاه کلمن، سرمایه اجتماعی از طریق پیوندهای کهن، مانند خویشاوندی، بیان می‌شد. او معتقد بود منشاء کارآترین اشکال سرمایه اجتماعی در روابط بوجود آمده از فرزندآوری است (Coleman 1991: 1-3). بر همین اساس او عقیده داشت سرمایه اجتماعی را فرآیندهای تخریب پیوندهای خویشاوندی تضعیف کرده‌اند، مانند طلاق و جدایی یا مهاجرت. هنگامی که خانواده‌ها شبکه خویشان، دوستان و دیگر روابط خود را از دست می‌دهند، سرمایه اجتماعی آنان هم سقوط می‌کند. پاتنام هم گفته است که به طور کلی، مهاجرت سرمایه اجتماعی فرد را کاهش می‌دهد چون فرد بیشتر ارتباطات خود را پشت سر خود می‌گذارد (Putnam 2000: 390). بنابراین پاتنام برعکس کلمن معتقد است فرسایش خانواده سنتی تاثیر اندکی بر میزان پیوستگی مدنی افراد داشته است (Putnam 2000: 278-9).

به نظر می‌رسد تحرک جغرافیایی منابع سرمایه اجتماعی فرد را تغییر می‌دهد. این همان زمینه‌ای است که اینترنت تاثیری اولیه بر آن داشته است: در اوایل سال ۲۰۰۲، حدود هشت میلیون بریتانیایی گفته‌اند که از طریق سایتهای مربوط یافتن دوستان قدیمی، هم کلاسی‌های قدیمی خود را پیدا کرده‌اند (The Times, 3 January 2002). در سطحی خاص تر، تصمیم برای ترک اجتماع خود، تصمیمی استرس‌آور است و چون فرد چون منابع حمایتی خود را از دست داده است کمکی هم در این هنگام دریافت نمی‌کند. آمریکایی‌هایی که ترک خانه می‌کنند، در هنگام مشکلات، بیشتر به دوستان خود مراجعه می‌کنند، در حالی که آنهایی که تحرک جغرافیایی نداشته‌اند، بیشتر با اعضای خانواده خود تماس می‌گیرند (Boisjoly et al. 1995: 623). بر اساس

گزارشات، در میان دانش آموزان مقطع راهنمایی در شهر تورنتو، جابجایی های خانوادگی منجر به ترک تحصیل در سنین پایینتر می شود، اما کمبود منابع اجتماعی با افزایش میزان حمایت از سوی خانواده قابل جبران است. مثلا اینکه پدر بعد از نقل مکان بیشتر در خانه مشارکت داشته باشد و مادر هم حمایت‌های مستقیم بیشتری از فرزندان خود به عمل آورد (Hagan et al. 1996: 381). با اینکه جابجایی برخی پیوندها را قطع می کند، اما زمان و انرژی بیشتری برای اعضای خانواده آزاد می کند که ممکن است خود حمایت فوری را که از دیگری انتظار می رفته، توسط خانواده افزایش دهد. این امر هنگام بررسی گروههای موفق و برجسته مهاجران و پناهندگان مشخص می شود.

اهمیت شبکه های اجتماعی در تصمیم به مهاجرت شناخته شده است. برای مثال اصطلاح «مهاجرت زنجیره ای»^۱، مدت زمان زیادی است که برای توصیف گرایش مهاجران جدید برای یافتن مکانهایی که در آنها دوست و خویشاوند دارند، به کار می رود. داشتن دوست و خویشاوند برای مهاجران جدید منبعی می شوند که تطبیق را تسهیل می کنند و ممکن است به جبران کمبودهایی مانند پول و مهارتها هم کمک کنند (Brettell 2000). این موضوع به طور مکرر، هم در کشورهای میزبان و هم در کشورهای مهاجر فرست، تایید شده است. شواهد قوی مبنی بر نقش ارتباطات خانوادگی در مهاجرت زنجیره ای وجود دارد، برای مثال، این موضوع در میان مکزیکی‌هایی که به آمریکا و جاهای دیگر می روند، حتی بعد از کنترل دیگر متغیرها مانند داشتن سرمایه انسانی، صادق است (Palloni et al. 2001). پناهندگان هم چنین هستند. پیترو لویزوس^۲ در پژوهشی با ارزشی که با استفاده دیگر تحقیقات درباره کسانی که در اوایل قرن بیستم از تعقیب امپراطوری عثمانی گریختند، انجام داده است. پژوهش بر اساس مشاهدات و مصاحبه هایی که در طول چند دهه در قبرس انجام شده است. او می گوید نه تنها این افراد پیوندهای اجتماعی خود را دوباره بر ساختند، بلکه از پیوندهای قبلی خود برای شکل دادن به روابط جدیدی که اعتماد کمی در آنها وجود داشت،

¹ chain migration

² Peter Loizos

استفاده می کردند، چرا که فرد به اجتماع شناخته شده‌ای تعلق داشت (Loizos 2000: 130).

لویزوس مشاهده کرد که بعد اقامت و گذراندن بحران کوتاه مدت اقامت، بعضی از خانواده‌ها ترجیح می دادند که در درون گروه ازدواج کنند. اما دیگر خانواده‌ها استراتژی ازدواج با اجتماع میزبان را به صورت انتخابی (توسط والدین) در پیش گرفتند. این امر به خوشنمایی در میان هر دو خانواده نیاز داشت. از این طریق خانواده‌ها و افراد به طور ساختاری پیوندهای نزدیک سببی و نسبی برقرار می کردند. این پیوندهای نزدیک در بر دارنده توانایی کنش همکارانه هم بود (Loizos 2000: 137).

خانواده دچار اضمحلال نشده است. بر عکس به نظر می رسد که بسیار پایدار است. پیمایشی برای روزنامه آبرور^۱ در بریتانیا نشان داد که مورد اعتمادترین افراد در میان کودکان ۱۱ و ۱۲ ساله، با ۷۲ درصد، والدین بوده‌اند که نشان می دهد آنان به والدین شان بسیار اعتماد دارند. تنها سه درصد گفته بودند که به والدین شان اعتماد ندارند (Summerskill 2002). با این حال، شواهدی وجود دارد که نشان می دهد گروه‌های همالان در حال اهمیت یافتن بیش از پیش هستند. دوستان بعد از والدین در فهرست مورد اعتمادترین افراد قرار دارند، اما والدین بیش از دوستان در زمینه کسب اطلاعات مربوط به مسائل جنسی و بلوغ مورد اعتماد بوده‌اند (۳۱ درصد در مقابل ۲۲ درصد)، در عمل، موقعیت به طور چشمگیری معکوس شده است، چنان که بیشتر والدین جوان گفته‌اند از دوستان خود بسیار بیشتر والدین خود آموخته‌اند (۲۷ درصد در مقابل ۷ درصد). به طور قطع شواهدی مبنی بر فرسایش سرمایه اجتماعی خانوادگی در اروپا، مانند امریکا، وجود دارد. مولفان پژوهش بزهکاری نوجوانان و افراط گرایی های دست راستی در برلین دریافتند که نظارت والدین به عنوان یک عامل بازدارنده مهم بسیار کمتر از آنچه آنها انتظار داشته‌اند، موثر بوده است. در عوض عاملهای خطر ساز کلیدی، عضویت در گروه دوستانی است که فعالیت های تفریحی ضد اجتماعی دارند. همچنین احساس بی هنجاری که ناشی از (ادراک) شکست خوردگی مکرر اقتصادی و سیاسی است، بر فرصتهای زندگی جوانان برلین موثر بوده است (Boehnke et al.).

¹ Observer

2000). و در آخر باید گفت جدایی زوجها، همواره با قدری کاهش اعتماد، همراه است (Hall 1999: 444).

بنابراین با اینکه خانواده اهمیت نسبتاً کمتری به عنوان منبع پیوندهای نزدیک دارد، اما دوستی اهمیت روبه‌رشدی دارد. ری پال و لیز اسپنسر^۱ در یک مطالعه مهم درباره دوستی، داده‌های مربوط به تعدادی مطالعات نسلی^۲، مانند «مطالعه پانل خانوارهای بریتانیا»^۳ را که امکان مطالعه طولی تغییرات در زمان را فراهم می‌سازد، را بررسی کردند و نتیجه گرفتند که این تحقیقات نشان دهنده رشد روابط دوستی و شبه دوستی هستند. این محققان می‌گویند، رفتار شبه دوستانه به طور روزافزونی جایگزین روابط خویشاوندی می‌شوند. در این نوع روابط، افراد به طور داوطلبانه انتخاب می‌شوند و معین نیستند. این نوع روابط کمک می‌کنند که مردم فردیت متمایز خود را حفظ کنند (Pahl and Spencer 1997: 102-3). یک پژوهشگر آلمانی از مجازی شدن^۴ [کاربردی شدن] ساختارهای خانواده، همراه با تغییر رفتار در خانواده، از حالت خانواده به عنوان یک نهاد ثابت به خانواده به عنوان یک شبکه، سخن گفته است (Neyer 1995: 233-4). باید گفت که اعتماد بی‌قید و شرط در یک رابطه عاشقانه فی‌نفسه پدیده‌ای مثبت نیست؛ این اعتماد ممکن است مبتنی بر عادت و اقتدار باشد و به همین خاطر، مقداری بی‌اعتمادی در روابط نزدیک، معقول و احتمالاً مطلوب است. بنابراین در جایی که پیوندهای خانوادگی ثابت باقی می‌مانند، ماهیت آنها ممکن است، حداقل تا حدی، دچار تغییر شود.

عقل سلیم حکم می‌کند که تضعیف اهمیت پیوندهای خانوادگی نتیجه افزایش تحرک اجتماعی و از هم گسیختن ازدواجها باشد. اما این دیدگاه تنگ‌نظرانه‌ای درباره تغییرات در روابط

¹ Ray Pahl and Liz Spencer

^۲ Cohort؛ به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که دارای تجربه مشترک خاصی هستند، مانند کسانی که در یک سال فارغ‌التحصیل شده‌اند یا در زمان خاصی ازدواج کرده‌اند. تحلیل‌های نسلی، به اندازه‌گیری یک یا چند ویژگی یک نسل در فواصل زمانی معین می‌پردازند. م (Oxford Dictionary of Sociology. 1998. edited by Gordon Marshall).

³ British Household Panel Study

⁴ Virtualization

نزدیک است. اگر نگاهی بلند مدت تر داشته باشیم، خواهیم دید که خانواده هسته‌ای میان‌ه‌می قرن بیستم، موردی کوتاه مدت و استثنایی در تاریخ بوده است. پیوند زوجها در قبل از آن به اندازه اوایل قرن بیست و یکم پایا نبوده‌اند، حداقل به این خاطر که یکی از طرفین در سنین نسبتاً جوانی از دنیا می‌رفته است (معمولاً زن که حین یا بعد از تولد فرزند از دنیا می‌رفت). اما آنچه آشکار است تغییرات گسترده‌ای است که در روابط نزدیک در حال وقوع است (Jamieson 1998). امروزه طولانی شدن طول عمر در اروپا، آمریکا و بخشی بزرگی از آسیا به آن معنی است که خانواده‌ها معمولاً چهار نسل و حتی ممکن است پنج نسل را در بر گیرند. در حالیکه پیوندهای بین نسلی گسترش می‌یابند، تعداد فرزندان دائماً کاهش می‌یابد و به همین خاطر بسیاری از فرزندان به تنهایی و یا با برادر و خواهر ناتنی خود بزرگ می‌شوند، این در حالی است که تعداد زنانی که تصمیم می‌گیرند اصلاً فرزند نداشته باشند، روبه‌روز افزایش می‌یابد. تربیت فرزند هنوز در میان شرکای جنسی هم‌جنس نادر است، با این حال ممکن است به خاطر تغییرات اخیر در قوانین این امر رشد کند. اگر این موضوع را همراه با انتخابی شدن روزافزون پیوندهای نزدیک در نظر بگیریم، آنگاه می‌توان تغییرات کیفی در سرمایه اجتماعی افراد را ناشی از تغییرات در خانواده دانست. این گفته بسیار متفاوت از آن است که بگوییم خانواده در حال زوال است یا اینکه بگوییم زوال خانواده سنتی لزوماً سرمایه اجتماعی افراد را کاهش داده است. در عوض باید گفت، روابط نزدیک با تاکید بیشتر بر پیوندهای دوستی و دیگر پیوندها، پایدار هستند. همچنین این روابط در حال همگرا کردن پیوندهای خانوادگی و دیگر پیوندها هستند. اگر چنین باشد، پیامد مهمی برای نظریه سرمایه اجتماعی ما خواهد داشت و مرز میان ارتباطات جداکننده و پیونددهنده را کم رنگ‌تر خواهد کرد.

سرمایه اجتماعی در جامعه خطر: دوستان انعطاف پذیر؟

نقاط مرجع ثابت در حیات اجتماعی، مانند نقشه جاده‌ها، تامین کننده امنیت است. سازمانهای رسمی، محدود به قانون هستند و نمی‌توانند انعطاف پذیری و حساسیت سازمانهای غیررسمی را داشته باشند (Rose 1999: 150). آنها نمی‌توانند با تغییرات سریع در محیط خود و

شوکه‌های ناگهانی درونی، تطبیق یابند. شوکه‌هایی که ممکن است از اختلاس توسط یکی از شرکای اصلی تا خیانت یک شریک عشقی متفاوت باشد. در شرایطی که جامعه به سوی انعطاف پذیری تغییر جهت داده است و سلسله مراتب و اقتدار در هم شکسته شده است، نقاط مرجع ثابت هم کمتر مناسب دارند. امروزه ویژگی روابط کاری، که محلی برای حفظ هویت های مردانه بود، تطبیق پذیری و تحرک است. کارمند می تواند با همکاران جدید خود همکاری کند، حتی زمانی که یک همکار جدید، همکار قدیمی‌اش را کنار زده باشد (Employment Department 1996).
شورهای دانشجویی دهه ۱۹۶۰ و گسترش بیشتر ارزشهای پساماتریالیستی در میان جوانان، تفاوت میان عموم مردم را کاهش داده است (Hall 1999: 446). از نظر پیتر سنج^۱، صاحب‌نظر سازمان‌دهی یادگیری، خودسازمان دهی با برنامه ریزی بالا به پایین و نظم بورکراتیک ناسازگار است، در عوض خود سازمان دهی را تنها می توان بوسیله خودگرانی^۲ مدیریت کرد و انجام داد (Senge 1990: 387).

بنابراین به نظر می رسد که تمایل بیشتر بسوی آرایش های اجتماعی موقتی و تجربی‌تر است. ریچارد سنت^۳، مانند بسیاری دیگر، می گوید گرایش‌های خطرناکی وجود دارد که ممکن است تاروپود شخصیت فردی را از هم بشکافند (Sennett 1999). آیا این بیان، همان اعلام مرگ سرمایه اجتماعی است؟ یا اینکه مبین نقش‌های جدیدی برای شبکه های اجتماعی در غیاب دیگر سازوکارهای تنظیم کننده رفتار اجتماعی است؟

به نظر می رسد، شرایط پست مدرن بیش از آنکه برای سرمایه اجتماعی نامیمون باشند، مساعد هستند. در این فصل شواهد تجربی از تعدادی از کشورها در زمینه رشد تعهد مدنی در سطوح خرد و اشکال غیررسمی، مانند ظهور گروه‌های خودیاری، ارائه شد. این گروه‌ها افراد را تنها به دلایل ابزاری جذب نمی کنند، بلکه به افراد فرصت تصمیم گیری می دهند (که شامل دیدگاه-

¹ Peter Senge

² self-regulation

³ Richard Sennett

هایی که نظرات تخصصی را به چالش می کشند هم می شود)، و اجازه می دهند که آنان بر تعهد مدنی خود کنترل داشته باشند. این گروهها همچنین امکان دسترسی به ارتباطاتی را که به هویت مربوط هستند فراهم می آورد (Heinze and Striinck 2000: 202). در این گروهها افراد می توانند بر اساس تجربه های مشترک خود، از یک موضوع یا مساله خاص، مشارکت کنند. به طور کلی، اجتماعاتی که بر اساس علائق هستند بر سبک زندگی متمایزی تاکید می کنند و معمولاً دسترسی به شبکه های بسیار متنوعی را امکان پذیر می سازند: همجنس بازان مرد و زن که از یک شهر به دیگری می روند معمولاً می توانند به آسانی به شبکه های اجتماعی که اساس آنها ترجیحات جنسی مشترک است، دست بیابند، فارغ از اینکه قبل از این هیچ کدام از آنها را نمی شناخته‌اند (Hill 1996).

پتر ستومپکا، به شکلی نظری تر می گوید اهمیت اجتماعی اعتماد به خاطر افزایش وابستگی متقابل بین المللی، تقسیم کار مفرط، رشد خطر تولید کارخانه‌ای، و حضور همیشگی غریبه ها در سفر و مهاجرت، بیشتر شده است (Sztompka 1999: 11-14). فوکویاما در زمینه معاملات تجاری می گوید، هر چه فعالیت اقتصادی پیچیده تر و از نظر فنآوری عقلانی تر می شود، اعتماد نقش مهمتری بازی می کند؛ حتی در سلسله مراتب های افقی، می توان بسته به سرمایه اجتماعی کارگران، کارایی بیشتری دریافت کرد (Fukuyama 2001: 10). به عنوان مثال، مایکل پورتر¹، اقتصاددان برجسته آمریکایی می گوید، امروزه جهانی شدن اهمیت دلایل سابق گروههای بنگاههای تجاری برای مجتمع شدن در ناحیه‌ای خاص را کم رنگ کرده است، دلایلی مانند دسترسی آسان به مواد خام، اما این بنگاهها در اقتصاد جدید هم می توانند از مجتمع بودن منافی ببرند، به عنوان مثال دسترسی به دانش و مهارت (Porter 2000). خلاصه اینکه، توانایی افراد برای دسترسی به منابع از طریق ارتباطات خود، اهمیت خود را از دست نمی دهد. اگر ویژگی پنجاه سال گذشته ثابت بودن تغییر بوده است، به نظر می رسد تمام تاثیر تغییرات بر سرمایه اجتماعی افزایش

¹ Michael Porter

اهمیت آن بوده است و نه تضعیف اهمیت آن. اگر کلیه سطوح سرمایه اجتماعی واقعا در حال نزول می بود، آنگاه عواقب بدی قابل انتظار بود.

شواهدی که در این فصل ارائه شد، نشان دهنده گرایش کلی فرسایش سرمایه اجتماعی نیست. در عوض نشان می دهد که فردگرایانه شدن روابط اجتماعی و دوباره ساخته شدن هویت، در حال تغییر دادن معنا و ماهیت روابط مردم هستند. البته از دیدگاه نظریه پردازان انتخاب عقلانی، این امر اصلا شگفت آور نیست. این نظریه پردازان با توجه به اینکه رفتار انسانی را نتیجه تصمیمات افراد برای سرمایه گذاری بهینه به منظور رسیدن به اهدافشان می دانند، عقیده دارند که سرمایه اجتماعی نتیجه مجموعه ای از تصمیمات فردی است (Glaeser *et al.* 2002). اما به نظر می رسد این دیدگاه تاحدی ضدتاریخی باشد و شرایط گوناگونی را که افراد در آنها به انتخاب می پردازند، نادیده بگیرد. به نظر می رسد دیدگاه بک-گیدنز¹ برای تبیین اینکه چرا و چگونه سرمایه اجتماعی تغییر می کند مناسب تر باشد. همانطور که کرچهوفر² درباره افراد به طعنه نوشته است:

شبکه های اجتماعی به این خاطر که افراد به طور اجتماعی فردگرایانه تر شکل می یابند، اهمیت روزافزونی می یابند. شبکه های اجتماعی آشکار و ملموس جای ساختارهای جمعی سنتی را می گیرند که پوسیده اند... ساختارهای کوچک یک ساختار اجتماعی قابل اتکاء ذهنی ارائه می دهند، آنها فضایی برای انتخاب و منبعی برای منابع هستند.

(Kirchhofer 2000:15 همچنین نگاه کنید به Raffo and Reeves 2000)

در جهانی که زندگی در آن، از نظر بوم شناختی و اقتصادی، اگر نه روان شناختی، وابسته به منابع است، «بک» فرارسیدن آنچه او فردگرایی تعاونی یا دیگرخواهانه می نامد، را اعلام می کند. چنین فردگرایی از یک سو زندگی کردن را برنامه ای فردی می داند و اطاعت از خواسته های بازاری کنترل نشده را رد می کند و از سوی دیگر حیات تعاونی را، که نیازمند خلوص و همگونی است،

¹ Beck-Giddens

² Kirchhofer

تایید می کند (Beck 2000: 171—2). بنابراین از این دیدگاه، حرکت بسوی اشکال باز، سیال و موقتی سرمایه اجتماعی بخشی از فرآیند گسترده تر تغییر اجتماعی و فرهنگی است.

فصل پنجم

سرمایه اجتماعی به عنوان یک سیاست اجتماعی

بیشتر اندیشه های تخصصی علمی اگر تاثیری بر جهان اطراف نداشته باشد، تاثیر اندکی دارند. مفاهیم بیشماری هستند که بیان می شوند، نظام مند می شوند، مورد بحث قرار می گیرند، به کار برده می شوند، مورد نقد قرار می گیرند و ارزیابی می شوند و سپس به بایگانی تاریخ اندیشه-ها سپرده می شوند. اما سرمایه اجتماعی چنین نیست. ظهور ناگهانی و برجستگی آن در علوم اجتماعی به حوزه عمومی تر هم رسیده است. بیان ساده و قابل فهم پاتنام موجب استقبال نشریات از اندیشه های او شد. به عنوان مثال او تلویزیون را «مقصر» نامید و تقویت و ازدیاد سریع گردشهای دسته جمعی و «گروههای سرود دسته جمعی»^۱ را راه حل دانست. ویژگی بین رشته‌ای بودن این مفهوم موجب شد که متخصصین رشته های دانشگاهی مختلف گرد هم آیند و البته آنان بر مسایلی تمرکز کردند که سیاستگذاران را خود مشغول کرده‌اند. مسایلی مانند سلامت، جرم، باز تولید شرایط مطلوب، اشتغال و موفقیت تحصیلی. در نظر گرفتن شبکه های اجتماعی و هنجارهای

¹ choirs

مشترک، به عنوان سرمایه موجب شد که اقتصاددانان درهای بسته بحث درباره سیاستهای جدی و مهم را تاحدی به روی دیگر متخصصان بکشایند. زبان سرمایه شنوندگانی در میان مخاطبان گسترده‌تر یافت: آموزه این مباحث برای عموم این بود که اگر سرمایه‌ای دارید می‌توانید آن را با احتیاط سرمایه‌گذاری کنید تا بیشتر شود، والا اگر آن را پنهان کنید، ارزش آن کاهش خواهد یافت.

این فصل به مباحث روبه رشد، درباره سرمایه اجتماعی به عنوان ابزاری برای سیاستگذاری می‌پردازد. این واقعیت که سرمایه اجتماعی می‌تواند مستقل از دیگر عاملهای ساختاری پیامدهایی داشته باشد، به این معناست که می‌توان آن را در سیاستگذاری به کار برد. به علاوه این مفهوم در تعدادی از سازمانهای سیاستگذاری موثر هم به کار گرفته شده است. «سازمان همکاری و توسعه اقتصادی»^۱، سازمان است که دولتهای تعدادی از تاثیرگذارترین ملل در آن به بحث درباره سیاستگذاری می‌پردازند (این سازمان شامل کشورهای چوون بریتانیا، فرانسه، آلمان و ایالات متحده و همچنین تازه واردانی چون مکزیک و کره جنوبی می‌شود). این سازمان سرمایه اجتماعی را ترویج کرده است. آموزه‌های سرمایه اجتماعی برای سیاستگذاری، در بانک جهانی هم توسعه یافته‌اند. این امر به خصوص در خلال مجموعه‌ای از کارگاه‌های مشاوره‌ای که در میانه دهه ۱۹۹۰، هنگامی که بانک جهانی در حال تنظیم سیاستهای توسعه پایدار بود، صورت گرفت. این افکار سپس در برنامه‌های کاهش فقر بانک جهانی اجراء شد. تاکید این برنامه‌ها بر توسعه اجتماع محور، مشارکت گروهی اجتماع در تصمیم‌گیریها، ساختن ظرفیت سازمانی محلی و انتخاب طرحهایی بود که تقاضاهای محلی را جواب می‌داد (Narayan and Pritchett 1999: 284-90).

ایده و بیان سرمایه اجتماعی، زمینه مشترک گسترده‌ای را برای گفتگو میان سیاستگذاران و دانشگاهیان فراهم کرده است. تمایل رابرت پاتنام به درگیر شدن در مباحث سیاستگذاری روشن است. پاتنام در مقاله‌ای، که در همان سالی که پژوهش خود در ایتالیا را انجام داد منتشر کرد،

¹ Organisation for Economic Co-operation and Development

خواستار سیاستهای عمومی هوشمندانه‌ای برای بازسازی ذخیره سرمایه اجتماعی آمریکا شد (Putnam 1993b: 18). از آن زمان تا کنون او تلاشهای زیادی برای نزدیک شدن به اجتماع سیاستگذاران انجام داده است. او فصل آخر کتاب بولینگ تکنفره را به بیان فهرستی برای مسئولان سرمایه‌اجتماعی اختصاص داد. البته این فصل کوتاه، و دوازده صفحه بود که دو صفحه آن هم به بحث کلی درباره بازسازی اجتماع در آمریکا اختصاص داشت. پاتنام نتیجه گرفت که تصمیم‌گیری درباره اینکه چگونه می‌توان سرمایه اجتماعی بوجود آورد، ساده نیست اما بحرانهای ملی محسوس مانند جنگ و بلایای طبیعی می‌تواند آن را تسهیل کند. البته پاتنام می‌اندیشید آمریکا در ابتدای قرن جدید با چنین بحران تحریک‌کننده‌ای مواجه نخواهد شد (Putnam 2000: 402). یکسال بعد از انتشار کتاب بولینگ تکنفره، گزاره پاتنام به شدت مورد آزمون قرار گرفت. هنگامی همگان به تاثیر کوتاه مدت حملات ۱۱ سپتامبر بر همبستگی اجتماعی اشاره می‌کردند، پاتنام از سوی کاخ سفید مورد مشاوره قرار گرفت. رئیس جمهور بوش هنگامی که از مسجدی بازدید می‌کرد هدف کشور خود را بوجود آوردن سپاهی از شهروندان دانست و از آمریکایی‌ها خواست که هر کار نیکی که می‌توانند برای هم انجام دهند. پاتنام چنین ژست‌هایی را موثر اما ناکافی می‌دانست (Putnam 2002).

این مفهوم بازتابهایی هم در میان اندیشمندان «راه سوم»^۱ در اروپا داشته است. در بریتانیا، توجه «حزب کارگر نو» به سرمایه اجتماعی در پیروزی انتخاباتی ۱۹۹۷ این حزب موثر بود. این مفهوم در اندیشه تاسیس «کمیسیون عدالت اجتماعی»^۲ توسط رهبری حزب کارگر هم تاثیر داشت. تاسیس این کمیسیون به منظور مقابله با بازنگری در تمام سیاستهای اجتماعی حزب بود.

^۱ Third Way؛ عموماً به ایدئولوژی اطلاق می‌شود که بین دو رهیافت سنتی قرار گرفته است. این ایدئولوژی مدعی در بر داشتن برنامه‌های جدید کار در بریتانیا، بعد رسیدن تونی بلر به رهبری حزب است. در مورد بریتانیا، دو رهیافت سنتی، سوسیالیسم و سرمایه‌داری هستند. با اینحال هم ایدئولوگ اصلی این دیدگاه (آنتونی گیدنز) و هم نخست‌وزیر بریتانیا، تونی بلر تاکید می‌کنند که این دیدگاه همان دیدگاه دموکراسی اجتماعی است که نوسازی شده است و جایگزینی برای آن نیست. م (Oxford Concise Dictionary of Politics).

^۲ Commission for Social Justice

(Commission for Social Justice 1994: 308). یک متفکر «حزب کارگر نو» می گوید بوجود آوردن سرمایه اجتماعی پاسخی برای مهمترین چالش پیش روی جامعه بریتانیا است. این چالش چگونه بوجود آوردن همبستگی اجتماعی در جامعه‌ای سکولار است که به مصایب بازار جهانی دچار شده و اصل انتخاب فردی را هم قبول کرده است (Leadbeater 1997: 35). یک نویسنده دیگر در این زمینه، مقاله‌ای به قلم تونی بلر را معرفی می کند که در آن می گوید سرمایه اجتماعی به وضوح پایان اندیشه چپگرایانه سنتی درباره اجتماع، عضویت و صنف را بیان می کند (Thompson 1: 2002). بلر در مقاله خود درباره اجتماع، صراحتاً به سرمایه اجتماعی اشاره نکرده است، اما در جای دیگر به طور خلاصه و مثبت به آن اشاره کرده است (Blair 2001: 13). یکی از گروههای مشاور بلر به تاثیر پاتنام بر مدیریت بوش اشاره کرده است (Performance and Innovation Unit 50: 2002). در بریتانیا، همچنین «اداره آمارهای ملی»¹ در سال ۲۰۰۱ در پژوهشی به منظور آگاهی دهی و تشویق سیاست گذاران دولتی برای جمع آوری داده های آماری رسمی درباره سرمایه اجتماعی انجام داد (Harper 2001: 26). حتی محافظه کاران² میانه رو هم چنین کرده اند. آنان در جلسه‌ای با عنوان «بازار اخلاق: چرا محافظه کاران به سرمایه اجتماعی اعتقاد دارند»، در حاشیه گردهمایی حزب خود، که بوسیله موسسه خیریه طرفداران محیط زیست برگزار شده بود، شرکت کردند (Groundwork 2002). بنابراین به طور کلی، با قدری احتیاط می توان گفت که سیاستگذاران میانه رو و چپ میانه توجه زیادی به توان سرمایه اجتماعی در سیاستگذاری نشان داده اند.

البته تاکنون دولت بریتانیا بیشتر متوجه اندازه گیری و تحت نظر داشتن سرمایه اجتماعی بوده است تا انجام کاری برای آن. این فصل با بررسی این که چرا باید سرمایه اجتماعی در سیاستگذاری مورد توجه قرار بگیرد آغاز می شود، به خصوص اینکه مداخله دولتی ممکن است

¹ Office for National Statistics

² Conservatives

خطرات زیادی، از نظر بوجود آمدن نتایج ناخواسته، در برداشته باشد. سپس به مساله سنجش پرداخته خواهد شد و سعی می شود به این سوال پاسخ داده شود که چرا این موضوع تا این حد دغدغه سیاستگذاران بوده است؟ بعد از آن، تعدادی از تلاشهای انجام شده برای عملیاتی کردن سرمایه اجتماعی برای اهداف سیاستگذاری بررسی خواهند شد. در آخر چشم انداز سیاستگذاری در این زمینه پیچیده، متناقض و نامطمئن، مورد توجه قرار خواهد گرفت. در این شرایط، آینده سرمایه اجتماعی به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهداف سیاست اجتماعی هنوز نامعین است.

چرا باید سیاستهای اجتماعی در زمینه سرمایه اجتماعی توسعه یابند؟

همانطور که قبلا دیدیم، پاتنام ظرفیت اندیشه‌هایش در زمینه سیاستگذاری را نامطلوب نمی داند. در اوایل دهه ۱۹۹۰، او می گفت برنامه های کارآموزی اجرا شده توسط کلینتون بهتر تاثیر خواهند گذارد، اگر با بوجود آوردن ارتباطات جدید بین گروههای اجتماعی، مدارس، کارفرمایان و کارگران تکمیل شود (Putnam 1993b: 5). در کتاب بولینگ تکنفره یک فصل کامل به ارائه پیشنهاد اختصاص یافته است. البته این پیشنهادها با اندیشه های خود پاتنام انطباق دارند و بیشتر آنها متوجه خوانندگان و اجتماع گسترده تر است تا سیاستگذاران (Putnam 2000:402-14). کلمن تاحدی موضعی دوگانه در مورد توانایی مداخله سیاستگذارانه دارد. از آنجایی که او سرمایه اجتماعی را محصول فرعی فعالیت‌هایی می داند که با اهداف دیگر انجام می شوند، پس قطعاً قبول داشته است که احتمال خطر شکست در تولید سرمایه اجتماعی وجود دارد. همچنین کلمن می-اندیشید سرمایه اجتماعی به عنوان یک کالای عمومی، ممکن است از سرمایه گذاری اندک آسیب ببیند (Coleman 1994: 312-13). اما او گمان می کرد که مداخله دولت ممکن است اوضاع را به جای اینکه بهبود ببخشد، بدتر کند چرا که سرمایه اجتماعی مشتکل از فعالیتها و روابطی است که آزادانه بوسیله افراد انجام می شوند و ورود دولت می تواند جای آنها را بگیرد و به آنها ضربه بزند. برخی معتقدند در ساختن سرمایه اجتماعی نباید هیچ مداخله‌ای صورت گیرد. برخی از مؤلفان سنت نومارکسیستی مدعی شده‌اند که این مفهوم عمداً برای منحرف کردن توجه ها از علل

اساسی ماتریالیستی و ساختاری نابرابری به کار گرفته شده است (Muntaner *et al.* 2000;)
McClenaghan 2000). برخی از اشکال اندیشه «راه سومی» سرمایه اجتماعی را به وضوح بدیلی
برای سیاستهای رفاه دموکراسی اجتماعی^۱ دانسته‌اند. به عنوان مثال، از نظر چارلز لیدبیتر^۲ سرمایه-
گذاری در سرمایه اجتماعی به خاطر سود آن مطلوب است: «جامعه‌ای قویتر که بیشتر می‌تواند از
خود مراقبت کند و دارای پیوندهای قوی با اعتماد و همکاری است» (Leadbeater 1997: 34).
می‌وان^۳ هم به طور مشابهی، راهبردی برای ساختن سرمایه اجتماعی پیشنهاد می‌کند تا نظامی
رفاهی مبتنی بر اصل تقویت، بوسیله حمایت عمومی فعال از خودیاری و گروههای یاری متقابل،
ساخته شود (Wann 1995). بنابراین این فکر که سرمایه اجتماعی پوششی برای برنامه‌های رفاه
است چندان بی‌اساس نیست. از نظر میتچل دین^۴، که متأثر از فوکو و نظریه انتقادی است، پاتنام
تنها اندکی با مارگارت تاچر متفاوت است؛ اقدامات مربوط به تقویت تعهد همان «فناوریهای
شهروندی» هستند که ماهرانه‌تر شده‌اند. زیرا افراد را وا می‌دارد آزادانه و خودمختار عمل کنند
(Dean 1999:152—68). از نظر آویس^۵ و دیگران، استفاده از واژه سرمایه خود برای از دست دادن
بازی کافی است: باید قبول کرد که محدودیت‌های بحث سرمایه اجتماعی همان ویژگی‌های روابط
سرمایه‌داری است. این بحث اهمیت تقابل منافع را که ویژگی این روابط است کم رنگ جلوه می-
دهد (Avis 2002; Blaxter and Hughes 2001). ماکسین مولینکس^۶ منتقد سرسخت مفروضات
جنسیتی است که پشت برنامه‌های توسعه سرمایه اجتماعی قرار دارد و معتقد است که حقوق زنان
با سیاستهایی که حول سرمایه اجتماعی قرار دارند، ناسازگار است (Molyneux 2002).

¹ social democracy

² Charles Leadbeater

³ Mai Wann

⁴ Mitchell Dean

⁵ Avis

⁶ Maxine Molyneux

همچنین گفته شده است که سرمایه اجتماعی به اجتماع گرایی و دیدگاه تخیلی درباره پیوندهای محلی و همبستگی بر اساس سنت، مربوط است (Muntaner et al. 2000; Raffo and Reeves 2000; Morrow 1999: 748). به خصوص آنگونه که کلمن این مفهوم را بیان کرده است، بسیار با اجتماع گرایی همخوانی دارد. این دیدگاه بر نقص در عملکرد والدین (Etzioni 1993) به عنوان سرچشمه بسیاری از مشکلات جامعه مدرن تاکید می کند. کودکان نیاز دارند احساس کنند که در جهان بزرگتر، محیط خانواده متعلق به آنهاست، و افزایش نرخ طلاق و جدایی در جوامع غربی چنین زمینه‌ای تغییر داده است؛ کاملاً باورپذیر است (گرچه هنوز اثبات نشده است) که این امر بر تمام سطوح اعتماد اجتماعی در غرب تأثیراتی داشته است. اما استدلال زیادی درباره که ثبات و امنیت نیاز دوران کودکی هستند، وجود ندارد. از هم گسیختگی خانواده می تواند برای احساس اعتماد به نفس کودکان فاجعه بار باشد، اما یک خانواده غیر هسته‌ای هم می تواند دسترسی به دامنه گسترده تری از منابع حمایت اجتماعی را فراهم کند، همچنین می تواند اطمینان را بیشتر کند و مهارت‌های اجتماعی بوجود آورد. علاوه بر این همانطور که میستال گفته است، خانواده هایی که در آن والدین، فرزندان از ازدواج قبلی دارند در دوسال اول، نرخ فروپاشی بالاتری دارند اما بعد از آن روابط در آنها دارای طول عمر بیشتری هستند (Misztal 1996: 169). بنابراین هنوز نمی توان درباره تاثیر فروپاشی خانواده بر سرمایه اجتماعی در غرب نظر داد.

مولفان نولیبیرال هم دیدگاه‌های شکاکانه ای دارند. فوکویاما ضمن اعلام خطر گفته است بهتر است برخی از امور به جامعه مدنی واگذار شود: مداخله های مفرط دولت می تواند تاثیر منفی جدی بر سرمایه اجتماعی داشته باشد (Fukuyama 2001: 18). مداخله دولت در حوزه‌ای مانند تعهد مدنی را می توان تعرض به آزادی افراد دانست. با این حال، او قبول دارد که گاهی دولت عامدانه به برخی اشکال سرمایه اجتماعی حمله می کند. برای مثال دولت رفتارهای منجر به ناکارآمدی اقتصادی را سرکوب می کند، رفتارهایی مانند اولویت دادن به دوستان و اقوام و وجود کارتلها در دنیای تجارت و یا استفاده از شبکه های ارتباطی به نفع یک گروه قومی یا جنسیت

خاص. در چنین مواردی عموم مردم اقدام دولتی علیه تاثیرات منفی سرمایه اجتماعی را تایید می-کنند. فوکویاما معتقد است در موارد دیگر بهترین راه آن است که تاثیرگذاری بر سرمایه اجتماعی به ابتکار عمل افراد واگذار شود. فرانک فرودی¹ می گوید سیاستهایی که برای تقویت فعالیتهای داوطلبانه طراحی می شوند، لزوماً ناموفق هستند، چون معنای داوطلبانه بودن را تقلیل می دهند. همین طور وجود محرکهای انگیزشی، عنصر دیگر خواهی را کم رنگ می کند و موجب می شود که دیگر امور، فارغ از علاقه فردی و برای خاطر دیگران انجام نشوند (Furedi 2002: 24-5).

به نظر می رسد این دیدگاهها درباره پیامدهای ناخواسته- شامل نتایج منفی یا ناخوشایند- مداخله در بوجود آوردن سرمایه اجتماعی، تا حدی اغراق آمیز باشند. البته این امر ممکن در بسیاری از حوزه های سیاستگذاری درست باشد، اما بهبود سرمایه اجتماعی، خصوصاً، دارای مشکلات زیادی است. برخی از این مشکلات ناشی از این واقعیت هستند که بهبود سرمایه اجتماعی به کنشگرانی غیر از کارگزاران دولت بستگی دارد. این به آن معنی است که سیاست اتخاذ شده باید با فاصله و از طریق شرکاء و واسطه هایی که ممکن به شکل غیرقابل انتظاری عمل کنند، پیاده شود. به عنوان مثال سیاستی که قصد داشت از طریق کمک به گروههای داوطلبانه، فعالیتهای داوطلبانه را گسترش دهد، به کناری گذاشته شد، چون به جای آنکه تعاون را ترویج کند، رقابت را در میان کسانی که برای دریافت کمک مالی ثبت نام کرده بودند، ترویج می کرد و فعالان مدنی را تبدیل به سوداگران مالی کرده بود. در عوض سیاستهایی که برای تحرک بخشیدن به گروههای داوطلبانه به عنوان کارگزاران ارائه خدمات انجام طراحی شده بود، سهواً موجب تقویت سرمایه اجتماعی شد (Lowndes and Wilson 2001: 641). همچنین همانطور که آنتار دسی² اشاره کرده است، در جایی که نهادهای رسمی در تضاد با نهادهای غیررسمی هستند، مداخله های

¹ Frank Furedi

² Antar Dhesi

سیاستگذارانه ممکن است قیود نامطلوبی بر کنشهای جمعی بگذارند و این چنین از توسعه سرمایه- اجتماعی جلوگیری کنند (Dhesi 2000).

حرفه‌ای‌ها و دیگر کسانی که در حوزه‌های مربوط سرمایه اجتماعی به آنها اشاره شد، چندان طرفدار این مفهوم سرمایه اجتماعی نیستند. هری سالمون^۱ که یک فعال اجتماعی باتجربه و متودیسیت^۲ است، می‌گوید بسیاری از کسانی که بر روی توسعه اجتماعی کار می‌کنند، نسبت به این مفهوم موضع احتیاط دارند (Salmon 2002: 49). ملاحظات مشابهی توسط کسانی که در ایرلند در زمینه انجمنها کار می‌کنند، بیان شده است (Morrissey and McGinn 2001: 17). این مفهوم برای نسل اول تندروان توسعه اجتماعی هم، که متأثر از مارکسیسم هستند، جالب نیست. حتی کسانی که از کنش دولتی حمایت می‌کنند هم قبول دارند که برخی جنبه‌های سرمایه- اجتماعی دور از دسترس مداخله دولتی است و علت آن اهمیت عوامل تاریخی و فرهنگی موثر در بوجود آمدن آن است (Performance and Innovation Unit 2002: 53).

بنابراین حتی کسانی که معتقدند سیاستگذاری در این زمینه لازم است، معمولاً بر پیچیدگی کار تاکید می‌کنند. پاتنام در مطالعه خود درباره نهادهای سیاسی در ایتالیا، تاکید کرد ماهیت سرمایه اجتماعی، تاریخی است. به عبارت دیگر، او توزیع سرمایه اجتماعی در ایتالیای امروز را نتیجه فرآیندهای طولانی مدت، پایدار و ریشه دار دانست (Putnam 1993a). اگر ضعف جامعه مدنی در جنوب ایتالیا به خاطر تسلط نرماندی‌ها بر جنوب و سیسیل باشد، آنگاه نباید انتظار داشت که سیاستهای کوتاه مدت تاثیر فوری داشته باشند (Lemann 1996: 24). رالف داندورف^۳ در بررسی چالشهای بساختن یک جامعه مدنی کارا در اروپای مرکزی و شرقی، عقیده دارد گفتگو با حداقل دو نسل لازم است. او هشدار داد که یک رهیافت بسیار برنامه ریزی شده موجب

¹ Harry Salmon

^۲ Methodist؛ یکی از فرقه‌های مسیحیت. م

³ Ralf Dahrendorf

ساخته شدن یک برزیلیا می شود، نه ریو دو ژانیرو. سازه ای مصنوعی که مردم ترجیح می دهند از آن به گوشه و کنار فرار کنند.

(Dahrendorf 1990: 96)

دیگران هم دریافته‌اند که گرچه سیاستهای نهادینه سازی ممکن است ماندنی و پایدار باشند اما ممکن است نسلها طول بکشد تا محسوس شوند (Maskell and Tornqvist 1999: 77-9;) همچنین نگاه کنید به Young 2002). چنین زمانی برای اغلب سیاستگذاران در یک جامعه دمکراتیک بسیار طولانی است.

بحث درباره مداخله سیاسی در بوجود آوردن سرمایه اجتماعی، بسیار گسترده است. روشن تر از همه این است که توانایی افراد برای دسترسی به منابع از طریق سرمایه اجتماعی، می تواند تفاوت‌های زیادی در فرصتهای زندگی آنان بوجود آورد. همانگونه که انتظار می رود دولت در توزیع عمومی تر منابع در حوزه هایی چون سلامت یا آموزش و پرورش دخالت کند، سرمایه - اجتماعی هم ابزاری برای سیاستگذاری ارائه می دهد. علاوه بر این خود سرمایه اجتماعی را هم می توان به عنوان یک کالای عمومی دید که باید هدف سیاستگذاری باشد. این چنین سیاستهایی که به بهبود سرمایه اجتماعی می پردازند، می توانند به طور مستقیم بر رفاه اجتماع بزرگتر موثر باشند. بخشی از جذابیت سرمایه اجتماعی به عنوان یک مفهوم در سیاستگذاری به خاطر توانایی آن در گرفتن جای نظریه سرمایه انسانی است. به عنوان مثال، پل تامسون¹ نظریه سرمایه انسانی را «فردگرایانه افراطی» توصیف کرده است، در حالی که سرمایه اجتماعی بر اتصال به منابع و به همین خاطر دسترسی‌های متفاوت، قدرت و نابرابری تمرکز می کند (Thompson 2002: 4). در مقابل از نگاه دیگران، سرمایه اجتماعی خود ضمیمه‌ای بر سرمایه انسانی است و بیشتر آن را کامل می کند تا اینکه جایگزین آن در زمینه اقتصاد، آموزش، و تعلیم و تربیت شود (OECD 2001a,)

¹ Paul Thompson

(2001b; World Bank 2001). رهیافتهای گوناگونی از این دو دیدگاه نشات می‌گیرند، اما هر دو آنها موافق هستند که باید سیاستهایی برای بهبود ایجاد سرمایه اجتماعی اتخاذ شود.

دوم اینکه، تاکنون هم تصمیمات سیاسی بر سرمایه اجتماعی تاثیر داشته است. یک گزارش رسمی، سه مجموعه از سیاستگذاری‌ها و برنامه‌های موجود را نام برده‌است که در انباشت سرمایه اجتماعی مفید در بریتانیا تاثیر داشته است. این لیست شامل برنامه‌های مربوط به حمایت از بخشهای داوطلبانه، بهبود گروههای تجاری و آموزش شهروندی در مدارس می‌شود (Performance and Innovation Unit 2002: 57-8). با این حال گاهی تصمیمات سیاستگذاران به طور ناخواسته، موجب فرسایش سرمایه اجتماعی یا ایجاد سرمایه اجتماعی ناخوشایند می‌شود. به عنوان مثال، سیاست مسکن بعد از جنگ جهانی دوم در بریتانیا. آنچه سیاستگذاران می‌خواستند انجام دهند، پاک کردن حاشیه‌ها و به سرعت جایگزین کردن آنها با مسکن‌های به‌صرفه، سلامت و نوساز بود. اما پیامد ناخواسته این کار این بود که بسیاری از ارتباطات محله‌ای طبقه کارگر را از بین برد و مناطقی بسته و بی‌رمق بوجود آورد (Performance and Innovation Unit 2002: 54). به طور مشابهی، «پری ۶»^۱ می‌گوید برنامه‌های دولتی مهارت‌آموزی شبکه‌های نامناسبی را تقویت می‌کنند، که افراد در آنها تنها کسانی را که مانند آنان بیکار هستند، ملاقات می‌کنند (6: 1997). همچنین گفته شده است که خصوصی‌سازی به سرمایه اجتماعی ضربه می‌زند چون مسئولیت خدمات را به افراد و گروههای خصوصی واگذار می‌کند و در آنها اشکال محدود و خاصی از همکاری در آنها وجود دارد (Champlin 1999). پال و اسپنسر^۲ در پژوهشی تجربی درباره پیوندهای دوستی در بریتانیا، راهبردهای توسعه اجتماعی را که محور آنها تقویت پیوندهای قدیمی مبتنی جنسیت، نژاد و قومیت هستند و می‌خواهند به توانمندسازی گروههای محروم بپردازند، نقد

^۱ Perri 6، پروفیسور «پری ۶» استاد سیاست اجتماعی در دانشگاه ترنت ناتینگهام (Nottingham Trent University)

است.م

می کنند. اساس نقد آنان این است که این راهبردها ممکن است ناخواسته موجب شوند که مشکلی به مشکلات گروههای محروم افزوده شود و این گروههای بسته نتوانند به آسانی پیوندهای خود با دیگر گروهها را توسعه دهند (Pahl and Spencer 1997: 102). علاوه بر این سیاستگذاران در طراحی برنامه برای بهبود سرمایه اجتماعی، هرگز بدون مفروضات قبلی نیستند.

سوم اینکه، دیگر کنشگران هم در جامعه به اهمیت سرمایه اجتماعی پی برده‌اند. اگر سیاستگذاران دولتی کنشها و پیامدهای کنشهای آنان را نادیده انگارند، آنگاه ممکن است این کنشگران از سرمایه اجتماعی خود به شیوه‌ای نامطلوب استفاده کنند. برای مثال لدنوا می گوید در حالی که برخی از شرکتهای غربی ترجیح می دهند «بالت» را نامطلوب بدانند، اما دیگران تصمیم گرفته‌اند با جریان همراه شوند؛ او برای اثبات سخن خود، سیاست شرکت نستله¹ در استفاده از بالت را برای استخدام کارکنان مورد اعتماد نام می برد (Ledeneva 1998: 207). اما گرچه استفاده از ارتباطات برای استخدام کارمندان مورد اعتماد، موثر است اما این روش نه تنها افراد غیر قابل اعتماد را حذف می کند، بلکه افراد قابل اعتمادی را هم که ارتباطی با داخل شرکت ندارند، حذف می کند. در واقع بخش بزرگی از سیاست دولتی آن است که اجازه ندهد افراد به طور نامناسبی از ارتباطات خود استفاده کنند. به عنوان مثال در بریتانیا، سیاستمداران و مسئولین دولتی رده بالا لازم است که اعلام کنند عضو هیچ گروه فراماسونی نیستند.

چهارم اینکه، سرمایه اجتماعی کمک می کند دولت دیدگاه ناقص خود به محرومیت را تصحیح کند. بیشتر متون موجود در زمینه موضوعاتی چون رشد اقتصادی، بهبود سلامت، برابری آموزشی، نوسازی و توسعه اجتماعی، کسی را محروم می دانند که دچار نوعی کمبود – در آموزش و پرورش، در مهارتها، در گرایشهای «صحیح»- است و به همین خاطر است که او باید تغییر کند. در مقابل، ایده سرمایه اجتماعی بر منابعی تاکید می کند که اجتماعات از قبل دارند و به همین خاطر موجب جلب توجهها به شیوه برخورد و کنش متقابل ادارات با آنها می شود (Hibbitt et al.

¹ Nestle

15: 2001; Woolcock 2001: 159). این مفهوم با علاقه روبه رشد به مشارکت، به عنوان اساسی برای سیاست توسعه اجتماعی بسیار تجانس دارد و به همین خاطر می توان از این طریق مطمئن بود که محروم ترین ها از راهبردهای مشارکت حذف نشده‌اند.

آخر اینکه، شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه بسیاری از شهروندان هم نگران تخریب سرمایه اجتماعی هستند. پژوهشگران در کلمبیا و گوآتمالا، گزارش داده‌اند که شکایات فراوانی از ضعف همبستگی اجتماعی در مناطق فقیر شهری شده است و نتیجه آن وجود فضای هراس در جامعه بوده‌است (McIlwaine and Moser 2001: 971). نگرانی در مورد اجتماع در میان محرومین گسترده تر اغنیاء است چرا که گروه دوم می توانند از دیگر منابع برای حفاظت از منافع خود استفاده کنند اما گروه اول چنین نیستند. اما تصمیمات آنان، به طور ناخواسته، ممکن است به سرمایه اجتماعی جامعه بزرگتر ضربه بزند. به عنوان مثال اگر فقراء برای حفاظت از خود در مقابل جنایات، دیوارهایی بسازند و محافظانی استخدام کنند، بیش از پیش منزوی خواهند شد و از چند جهت آسیب خواهند دید.

بنابراین دلایلی کاربردی برای توصیه تمرکز بر سرمایه اجتماعی در جهت توسعه اجتماعی وجود دارد. البته این به معنی نفی مشکلات موجود در توسعه چنین سیاستهایی در عمل نیست. باز هم تکرار می کنیم که تاکید این کتاب آن است که سرمایه اجتماعی مفهومی چند وجهی و پیچیده است و بیشتر به روابط ارجاع دارد تا اشیاء. این ویژگی تمرکز بر آن در سیاستگذاری را دشوار می کند. البته، سرمایه اجتماعی تنها مفهومی نیست که چنین ویژگی دارد. مفاهیمی چون امنیت، عدالت، رهایی از ظلم، حقوق انسانی و حتی یادگیری در طول زندگی، همگی به همین اندازه دشوار هستند و برخورد با آنها سهل نیست. اما این به آن معنی نیست که سیاستگذاران مجازند به خاطر مشکلات، این مفاهیم را نادیده بگیرند. درحالیکه مبنای کاربردی توسعه سیاستگذاری‌های اجتماعی روشن است، اما مبنای فلسفی آن چندان روشن نیست. کسانی که نگاهی نومانرکسیستی به جهان

دارند و یا دیدگاهی نولیبرال به اقتصاد اختیار کرده‌اند، نظر خود درباره سرمایه اجتماعی را تغییر نمی دهند. برنامه های آنان در جای دیگری است.

سنجش سرمایه اجتماعی

سیاستگذارانی که به ارتقاء سرمایه اجتماعی در جامعه اعتقاد دارند، بر سر این موضوع توافق دارند که سنجش این مفهوم چالش اصلی است (OECD 2001a: 4; OECD 2001b: 39; Harper 2001). به عنوان مثال، گزارش «واحد مطالعات پیشرو»¹ در بریتانیا می گوید ضروری است ابتدا سرمایه اجتماعی در تمام سطوح و اشکال آن سنجیده شود و به نتایج اقتصادی، اجتماعی و غیره، که موردنظر سیاستگذاران هستند، مربوط شود (Performance and Innovation Unit 2002: 52). بسیاری از گروههای درگیر در توسعه اجتماعی تصدیق می کنند که سنجش سرمایه اجتماعی راهی موثر برای تاثیرگذاری بر کمک کنندگان مالی و سیاستگذاران است (Walker *et al.* 2000). سیاستگذاران امروزی عموماً ترجیح می دهند که منابع کمیاب خود را در فعالیتهایی سرمایه گذاری کنند که قابل اندازه گیری باشند. این چنین، نتایج سرمایه گذاری آنان را می توان با هزینه‌های انجام شده در دیگر زمینه‌ها مقایسه کرد. سرمایه اجتماعی هم از این قاعده مستثنی نیست.

در برخی اجتماعات، به خصوص اجتماعات تجاری، اندازه گیری سرمایه اجتماعی همان بررسی علت اصلی امور است (Prusack and Cohen 2001: 87). اما این کار به همان سادگی که به نظر می رسد نیست. همانطور که سازمان همکاری اقتصادی و توسعه به صراحت گفته است، اندازه گیری سرمایه اجتماعی دشوار است (OECD 2001b: 43). بیشتر کارهای انجام شده بر اساس سنجه هایی قرار دارد که به طور یکجا و بدون انطباق با زمینه اجتماعی از آمریکا وارد شده‌اند (Harper 2001: 12). روابط و ارزشهای مشترک ریشه عمیقی در شرایط محلی دارند و مردم

¹ Forward Studies Unit

تأثیرات آنها را به شیوه های بسیار گوناگونی درک می کنند. همانطور که سازمان همکاری اقتصادی و توسعه اشاره کرده است، بیشتر چیزهایی که به سرمایه اجتماعی مربوط هستند، ضمنی و نسبی هستند و به دشواری می توان آنها را اندازه گیری و دسته بندی کرد (OECD 2001b: 43). در این چنین شرایطی هر شاخصی یک نماینده^۱ است. نماینده ها، در اساس، متغیرهایی ساده هستند؛ آنها باید رابطه روشنی با سرمایه اجتماعی داشته باشند و باید اندازه گیری شان ساده باشد (یا اینکه حداقل قبلاً اندازه گیری شده باشند). با این اوصاف، در بهترین حالت سنجه چندان با مفهوم سرمایه اجتماعی منطبق نیست و در بدترین حالت به کلی بی ربط است و به جای آنکه اطلاعی به محقق بدهد، وی را گمراه می کند.

یک دشواری در این زمینه محدوده شاخصهایی است که ابعاد گوناگون را می سنجند. در کتاب بولینگ تکنفره، پاتنام یک شاخص مرکب ارائه داد که دارای چهارده سوال جداگانه درباره فعالیت های انجمنی رسمی و غیررسمی و میزان اعتماد بود (Putnam 2000). یک الگوی دیگر که برای ایرلند شمالی ساخته شده و با اولویتهای سیاستگذاری دولت منطبق است، دارای چهار سطح فردی تا مدنی است و دارای چهارده شاخص است (Morrissey and McGinn 2001: 70-2). تحلیلی که در سال ۲۰۰۱ بر روی پیمایشهای اصلی انجام شده در بریتانیا انجام شد، هجده شاخص را پیشنهاد می کند که آشکارا عنصری از سرمایه اجتماعی هستند. این پیمایشها شامل پیمایش جرم بریتانیا^۲، پیمایش پانل خانوارهای بریتانیایی^۳ و پیمایش استفاده از زمان در بریتانیا^۴ است (Harper 2001: 18-19). تام شولر^۵ درباره خطرات ساختن شاخصهایی هشدار داده است که ویژگی های واحدهای اجتماعی از فرد تا خانواده تا محله تا سازمان تا ملت را می سنجند اما توجه ندارند که سرمایه اجتماعی به طور ویژه ای وابسته به زمینه خاصی است که در آن قرار گرفته است

¹ proxy

² British Crime Survey

³ British Household Panel Survey

⁴ UK Time Use Survey

⁵ Tom Schuller

(Schuller 2000; see also Whitehead and Diederichsen 2001). یکی از مشاوران دولت بریتانیا هم به نتیجه مشابهی رسیده است و خواستار شاخصی سریع و نه چندان دقیق شده است که سیاستمداران بتوانند به آسانی آن را بفهمند و به کار گیرند (Harper 2001: 14). با این حال انتخاب مجموعه محدودی از شاخصها هم دارای ریسک بالایی است.

سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD) معتقد است، اعتماد می تواند در نبود مجموعه جامعتری از شاخصها مناسب باشد (OECD 2001b: 45). اندازه گیری اعتماد سراسر است. از سال ۱۹۸۱، در پیمایش جهانی ارزشها^۱ (WVS)، که بوسیله ران اینگلهارت^۲ انجام می شود، تعدادی سوال درباره اعتماد پرسیده می شود که چنین هستند (World Values Survey 2000):

به طور کلی، آیا می توان گفت مردم قابل اعتماد هستند یا اینکه باید در برخورد با آنها محتاط بود؟

پاسخها چنین دسته بندی شده اند:

- به اکثر مردم می توان اعتماد کرد.
- باید بسیار محتاط بود.
- نمی دانم

در سال ۱۹۹۵-۶، در میان کشورهای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه، بر اساس این سنجه، نروژ دارای بیشترین اعتماد (۶۵/۳ درصد) و کمترین متعلق به ترکیه (۶/۵) بود. بریتانیا هم در میانه قرارداد داشت (۳۱ درصد) (OECD 2001b: 44). اما سادگی آشکار این سنجه می تواند گمراه کننده باشد. ترجمه سوال به زبانهای مختلف، ایرادات زیادی درباره معنای نتایج بوجود می آورد. یک مثال ساده این است که کلمه آلمانی *Vertrauen* هم به معنای اعتماد است و هم

¹ World Values Survey

² Ron Inglehart

اطمینان^۱، اما نسخه انگلیسی این پیمایش سوالاتی در هر دو زمینه دارد. حتی در درون جامعه‌ای دارای یک زبان هم، تعریف اعتماد و لحنی که افراد هنگام بیان آن به کار می‌برند، ممکن است متفاوت باشد. البته این سخن به معنای تقبیح استفاده از داده‌های کمی و یافته‌های پیمایش جهانی ارزشها نیست، اما باید قبول کرد که سنجش اعتماد، خلایی بزرگ در بررسی تاثیر سرمایه اجتماعی است (Glaeser *et al.* 2000: 811). با این حال همانطور که دیدیم، اعتماد خود بُعدی از ابعاد سرمایه اجتماعی نیست بلکه نتیجه آن است، به همین خاطر این امر تنها می‌تواند علاجی جزئی برای این مشکل، به منظور برخی اهداف و در برخی زمانها باشد، و نمی‌تواند یک شاخص کامل و عمومی برای سنجش سرمایه اجتماعی ارائه دهد. اما چگونه این مشکل را حل کرد؟

همانطور که در این کتاب مکرراً بیان شده است، انواع متفاوتی از سرمایه اجتماعی وجود دارند. سرمایه اجتماعی همیشه مفید نیست. همیشه یک سویه نیست و همیشه در واحدهای یکسانی ظاهر نمی‌شود. مفهوم سرمایه اجتماعی در نظر بوردیو، می‌تواند این مشکلات را به خوبی نشان دهد. او استعاره سرمایه را عمداً و با دقت به کار می‌برد. اما به عکس سرمایه اقتصادی که تقریباً همیشه قابل تبدیل است، تقریباً هیچ تضمینی وجود ندارد که بتوان انواع گوناگون سرمایه اجتماعی را با یک واحد اندازه‌گیری واحد مورد سنجش قرار داد. همانطور که وارد و تامپوبولون^۲ گفته‌اند این مضمون را می‌توان با استفاده از واحدهایی پولی بهتر بیان کرد. به این معنی که در برخی موقعیتها تبدیل دلار به روبل یا یورو مشکل است (Warde and Tampubolon 2002: 175). به هر حال سیاستگذاران به خاطر ملاحظات عملی، مجبورند بپذیرند که برخی شاخصها برای برخی اهداف مناسب هستند.

¹ confidence

² Warde and Tampubolon

سیاست های عملیاتی کردن سرمایه اجتماعی

در بریتانیا سیاستگذاران فراوانی علاقمند به مشخص کردن دلالت‌های سرمایه اجتماعی هستند. بعد از انتشار کتاب بولینگ تکنفره در بریتانیا، پاتنام با گروهی از مشاوران سیاستگذاری در بریتانیا ارتباط برقرار کرد؛ از جمله پژوهشگر سرمایه اجتماعی، دیوید هالپرن^۱ که در یک سمینار در شماره ۱۰ خیابان دونینگ^۲ با پاتنام ملاقات کرد. هالپرن تا آن زمان مشاور ارشد واحد راهبردهای پیشرو^۳ در دفتر کابینه بریتانیا بود و قبل از آن فردی دانشگاهی بود که تعدادی پژوهش بسیار مورد توجه در زمینه سرمایه اجتماعی منتشر کرده بود (Halpern 2001). یک اندیشمند وابسته به «حزب کارگر نو»^۴ می گوید سیاست‌های سرمایه اجتماعی آنان را متوجه سیاست عمومی پیشروی کرد که در آن نقش محوری با دولت به عنوان بوجود آورنده ظرفیت‌هاست (Thompson 2002: 4). DEMOS که یک گروه از مشاوران پیشرو «حزب کارگر نو» بود، سرمایه اجتماعی را در ارتباط با نوسازی شهری مورد بررسی قرار داده است، و قصد داشته کارآفرینان اجتماعی را ارتقاء دهد تا مشارکتهایی در اجتماعات محروم بوجود آورد و به آنان کمک کند بر آثار آنچه می توان آن را شبکه فقر در درون اجتماعات نامید، فائق آیند (Leadbeater 1997:34). پری ۶ که بعداً سرپرست سیاستگذاری و پژوهش DEMOS شد، و به خاطر تقویت مفهوم «شبکه فقر» به عنوان علت حذف اجتماعی شناخته شده است، در پایان دهه ۱۹۹۰ گفته است دغدغه دولت باید توانا ساختن مردم در زمینه توسعه و استفاده از شبکه هایشان باشد (6 1997: 6). بنابراین در بخش سیاستگذاری حزب کارگر نو هیچ کمبودی در زمینه مباحث پیرامون سرمایه اجتماعی وجود ندارد.

¹ David Halpern

² Downing Street

³ Forward Strategies Unit

^۴ New Labour؛ این عنوان در ابتدا به هواداران تغییراتی نیل کیناک (Neil Kinnock) بین سالهای ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۲ در حزب کارگر

بریتانیا بوجود آورد اطلاق می شد. بعد از آن هنگامی که بلر به رهبری حزب و سپس نخست وزیر رسید، این عنوان توسط وی و همراهانش مورد استفاده

قرار گرفت. م (Oxford Concise Dictionary of Politics)

با این حال در بریتانیا، این علاقه سیاستگذاران به سرمایه اجتماعی به ندرت به مرحله عمل رسیده است. حتی صحبت کردن در این زمینه که دولت برای ارتقاء سرمایه اجتماعی چگونه باید عمل کند هم آسان نیست. همانطور که فوکویاما می گوید برای سیاستگذاران آگاهی از منابع سرمایه اجتماعی و اطلاع از فواید آن یک چیز است و بیان ابزارهای قابل استفاده برای بوجود آوردن آن چیز دیگری (Fukuyama 2001: 17). حتی اگر آنان ابزارهای دقیقی برای سنجش سیاستها فراهم کنند باز هم محدود کردن و نظارت بر خروجی های برنامه ها کار دشواری است.

با این حال نشانه های مثبتی از سوی سیاستگذاران و به خصوص سازمانهای بین المللی مانند بانک جهانی و سازمان همکاری های اقتصادی و توسعه، مشاهده شده است. پذیرش این مفهوم از سوی بانک جهانی پیامدهای وسیعی داشته است؛ از یک سو این مفهوم راهی را برای سنجش بازده سرمایه گذاری های انجام شده در زمینه توسعه پایدار پیش روی افراد قرار داده است؛ و از سوی دیگر، موجب شده است این بانک سیاستهای اجتماعی و فرهنگی را در کنار اقدامات تعدیل اقتصادی خود پیاده کند (Grootaert 1996; Serageldin and Grootaert 1999). بحث مفهومی موجود در درون بانک جهانی تا حد زیادی همگام با اعمال نفوذهای آشکار برخی دولتها و سازمانهای غیردولتی به نفع رهیافتی مشارکتی تر و پایین به بالا به توسعه بوده است. چنین رهیافتی می تواند بوسیله حمایت از سازمانهای فقراء، به گونه ای انعطاف پذیر نسبت به زمینه اجتماعی آنها، تواناکننده باشد (Fox 1997: 964-5).

سیاستگذاران بریتانیا در سال ۲۰۰۲ رهیافت وسیع و شاید مبهم خود را با برنامه ای واضح تر در زمینه تدوین سیاستها جایگزین کردند. در آوریل سال ۲۰۰۲، واحد راهبردهای پیشرو (FSU) مقاله ای تشریحی درباره سرمایه اجتماعی منتشر کرد که قصد آن ارائه بنیانی برای توسعه سیاستگذاریها بود. دو منطق برای مداخله دولت وجود داشت. اولی که عمومی تر بود این بود که سرمایه اجتماعی برای حمایت و پرورش هنجارها و رفتارهای مثبتی چون همکاری با دیگران لازم است. اما دیگری خاص تر بود و به نقش سرمایه اجتماعی در بهبود کارآیی اقتصادی، برابری و تعهد

مدنی مربوط می شد (Performance and Innovation Unit 2002: 52). گر چه این مقاله با بیان فواید سرمایه اجتماعی آغاز کرد اما واحد راهبردهای پیشرو (FSU) با تشریح سوی تاریک این مفهوم، بیان خود را متعادل کرد و تاکید نمود برخی از منافع سرمایه اجتماعی دقیقاً وابسته به نابرابری در دسترسی به سرمایه اجتماعی است (به عنوان مثال اگر همه همدیگر را بشناسند، آنگاه دیگر شبکه ها در هنگام کاریابی ارزش چندانی ندارند). واحد راهبردهای پیشرو (FSU) نتیجه گرفت که سیاستگذاری باید به سمت ساختن سرمایه اجتماعی به عنوان یک کالای عمومی و نه کالایی گروهی باشد و تاکید باید بر بوجود آوردن سرمایه اجتماعی پیوند دهنده به منظور ارتقاء بخشهای اجتماعی، قومی، دینی و دیگر بخشها باشد (Performance and Innovation Unit 2002: 33).

بسیاری از ناظران معتقدند تعدادی ابزار خاص وجود دارد که سیاستگذاران می توانند بوسیله آنها سرمایه اجتماعی را ارتقاء دهند. آموزش و پرورش ابزاری مستقیم برای سرمایه گذاری در سرمایه اجتماعی ارائه می دهد. فوکویاما می گوید مستقیم ترین راه دولت برای سرمایه گذاری در تولید سرمایه اجتماعی، از طریق آموزش و پرورش است چرا که به افراد کمک می کند مهارتهای اجتماعی را بیاموزند و در هنجارها و قوانین جامعه درگیر شوند (Fukuyama 2001: 18). به طور مشابهی، سازمان همکاری اقتصادی و توسعه ادعا کرده است آموزش و پرورش و یادگیری می توانند شیوه ها، مهارتها و ارزشهای مساعد برای همکاری و مشارکت را فراهم کنند (OECD 2001b: 13). ارتباط بین آموزش و پرورش و تعهد مدنی به خوبی به شیوه تجربی تایید شده است (Hall 1999: 435-7; Wilson 1997). همانطور که اریکا هیز جیمز¹ در مورد مدیران سیاه پوست در آمریکا بیان کرده است، تعلیم و تربیت فرصتی است هم برای افزایش سرمایه انسانی و هم برای توسعه عضویت در شبکه های حرفه ای (James 2000: 504). دیدگاهی گسترده تر هم وجود دارد که در آن سرمایه اجتماعی و آموزش و پرورش به هم مربوط هستند. بر اساس این دیدگاه تعاون و عمل متقابل از

¹ Erika Hayes James

طریق فرآیندهای یادگیری ساخته می شوند (Wilson 1997). گلیر بر همبستگی تعلیم با سرمایه اجتماعی تاکید می کند و می گوید این امر به آن خاطر است که تجربه های موفقیت آمیز مدرسه و کالج، مهارت های اجتماعی را بهتر پرورش می دهند. البته نه فقط به خاطر عنصر دانشگاهی آن بلکه به خاطر برنامه درسی اضافی و غیررسمی افرادی که هنگام ورزش و مشارکت در باشگاه با آنها مواجه می شوند (Glaeser 2001: 391). اما باز هم بخش اعظم آموزشی که به ساخته شدن سرمایه اجتماعی مربوط است خارج از نهادهای رسمی تعلیم و تربیت انجام می شود. به همین خاطر برای سیاستگذاران- دولتی یا صنفی- دشوار است که تشخیص دهند چگونه باید بر آن تاثیر بگذارند.

واحد راهبردهای پیشرو (FSU) با تمایز میان سطح فردی یا خرد، اجتماع یا میانه و ملی یا کلان پیشنهاد داده است که دولت بریتانیا طیف وسیعی از اقدامات را مورد توجه قرار دهد. در سطح فردی، ارتقاء مهارت های والدین در مدارس و در اجتماع، تشویق برنامه های حمایتی، استفاده از فعالیت های شهروندی برای کمک به ساختن شبکه های ارتباطی جدید از سوی جوانانی که جرائم کوچک مرتکب شده اند و حمایت از فعالیت های داوطلبانه جوانان و بزرگسالان. اقدامات مربوط به سطح میانه و اجتماع شامل پیشنهادهایی است برای توسعه دسترسی به اینترنت در مناطقی که به لحاظ اجتماعی ترکیبی هستند، رهیافتهای جدید در برنامه ریزی و طراحی شهری به گونه ای که کنش متقابل اجتماعی آسانتر شود و اجتماعات به لحاظ اجتماعی ترکیبی بیشتری بوجود آیند. در سطح ملی، واحد راهبردهای پیشرو (FSU) پیشنهاد می کند، ترتیبی اتخاذ شود تا شهروندان بتوانند ساعاتی از وقت خود را در قبال خدمات، مبادله کنند. همچنین آموزش خدمات در مدارس و دانشگاهها بهبود یابد و از گروه های منتخب شهروندان به عنوان ابزاری برای درگیر کردن اجتماعات محلی در مباحث سیاست گذاری استفاده شود. همچنین برنامه هایی تدارک دیده شود تا کاهش مشارکت در فعالیت های سیاسی در میان جوانان را خنثی کند، مانند پارلمان کودکان. بنابراین به طور کلی بیشتر افکار متوجه توسعه سیاست های تدارک تعهد مدنی و تقویت فعالیت های داوطلبانه است. چالش اصلی می تواند این باشد که آیا این فعالیتها به تمام بخشهای اجتماع می برسد و آیا

به پیوند خوردن شبکه‌های دسترسی، به هم کمک می‌کند؟ همچنین آیا بر مرزبندی‌های قومی، نژادی و زبانی تاثیر می‌گذارد؟

واضح است که خود دولت هم می‌تواند از سرمایه اجتماعی نفع ببرد. از دهه ۱۹۸۰، بسیاری از دولت‌ها در اروپا از مشارکت‌ها و سازمان‌های داوطلبانه به عنوان راهی برای رساندن خدمات اصلی به شهروندان، استفاده کرده‌اند. مزیت این کار این واقعیت ساده است که استفاده کنندگان از خدمات به سازمان‌های داوطلبانه اعتماد می‌کنند، اما به سازمان‌های دولتی شک زیادی دارند. این موضوع زمانی اهمیت پیدا می‌کند که بدانیم افراد و گروه‌های محروم هنگامی که با برنامه‌های مشاوره و توانمندسازی مواجه می‌شوند، بی‌اعتمادترین افراد نسبت به دولت می‌شوند (Bockmeyer 2000: 2417). راهبردهایی که حول سرمایه اجتماعی شکل گرفته‌اند، فارغ از اینکه صریحاً چنین نامی گرفته باشند یا نه، می‌توانند از چنین سازوکاری برای غلبه بر بی‌اعتمادی استفاده کنند. برای مثال، معلولین در بریتانیا نسبت به هر برنامه آموزش حرفه‌ای که ممکن است منافع آنان را به خطر اندازد، بسیار بدگمان هستند (که البته قابل انتظار هم هست). دولت بریتانیا با درگیر کردن سازمان‌های داوطلبانه‌ای که شناخته شده و مورد اعتماد هستند، مانند خیریه‌های ملی مثل شاو تراست^۱ توانست مشارکت تعداد قابل ملاحظه‌ای از معلولان را به برنامه آموزشی و اشتغال نیودیل^۲ جلب کند (Heenan 2002: 390-1). البته برای چنین برنامه‌های طولانی مدتی، سازمان‌های داوطلبانه هم مجبورند به رفع نیازهای مخاطبان بپردازند، اگر چنین نکنند، مخاطبان به آسانی به آنها هم بی‌اعتماد می‌شوند. بنابراین سیاست‌هایی که بر اساس سرمایه اجتماعی قرار دارند می‌توانند به دولت‌ها کمک کنند تا کارآیی خود را افزایش دهند، به خصوص در حوزه‌هایی پیچیده که بخش‌های مختلف دولت علاقه به یافتن راه حل برای آنها دارند.

¹ Shaw Trust

² New Deal

سرمایه اجتماعی تا حد زیادی در سیاستهای توسعه مورد استفاده قرار گرفته است که تا حدی نتیجه توجه بانک جهانی به آن است. اما همانطور که کاترین رانکین^۱ گفته است، جذابیت آن به خاطر ظرفیت آن برای تحرک بخشیدن به شبکه های اجتماعی محلی در مواجهه با مشکلات فقر است. مثال این سیاستها اولویت راهبردهای محلی، مانند برنامه های پولی خرد، است. رانکین تا آنجا پیش رفته است که می گوید آنچه در این موارد مورد نیاز است، رهیافتی آگاهی ساز است تا به عنوان مثال، همبستگی زنان را بر انگیزد تا ایدئولوژی های مسلط مردان را به چالش بکشند (Rankin 2002 همچنین نگاه کنید به Mellwaine and Moser 2001).

استفاده از رهیافتهای مشارکتی برای ارتقاء سرمایه اجتماعی بسیار مورد تایید قرار گرفته است. برای مثال گفته شده است درگیر کردن فعالان انجمنها در تصمیم گیریها و پیاده سازی برنامه ها، راهی برای ارتقاء تغییرات پایدار در سلامت و تغییر در نابرابری در سلامت است (Davies 2001). در اینجا دولتهای محلی از اهمیت خاصی برخوردار هستند چرا که می توانند بر «ساختار فرصتهای سیاسی» محلی اثر بگذارند. مقامات محلی می توانند برای گسترش تعهد مدنی، شهروندان، ساختار فرصتهای سیاسی توسعه دهند. این کار از طریق گشودن فرآیندهای تصمیم گیری به روی شهروندان و درگیر گفتگو شدن با نماینده های گروههای اجتماعی و سازمانهای داوطلبانه، می تواند انجام شود (Wallis and Dollery 2002). مطالعه ای درباره انجمنهای داوطلبانه در بیرمنگهام نشان می دهد که چگونه مقامات محلی بر رشد سازمانهای انجمنی، به عنوان راهی برای درگیر کردن اقلیت قومی در انجمنها، از زمان آشوب هندزورث^۲ سال ۱۹۸۱، موثر بوده اند (Maloney *etal.* 2000a: 224). البته همواره این خطر وجود دارد که مشارکت تحت تسلط برجسته ترین و قدرتمند ترین فرد درآید (کسی که بهتر از همه ارتباط برقرار کرده است).

¹ Katherine Rankin

² Handsworth

در برخی حوزه‌ها، این امر به تغییرات گسترده‌تری در پارادایم‌هایی که سیاستگذاری را شکل می‌دهند وابسته است. برای مثال، در حوزه سلامت، این مفهوم نقش مهمی در تغییر جهت راهبردهای ارتقاء سلامت از مدل‌های فردگرایانه‌ای رفتار بهداشتی مبتنی بر مدل‌های ساده روان-شناسی یادگیری به رهیافتهایی که بر نقش محیط تاکید داشتند، شده است (Morrow 1999). به طور مشابهی در زمینه سیاستگذاری بازار، اهمیت داشتن شبکه‌های اجتماعی در یافتن شغل، مورد توجه قرار گرفته است. شواهد محکمی وجود دارد مبنی بر اینکه نبود تماس‌های اجتماعی بیکاری دائمی را تشدید می‌کند و موجب ادامه فقر در زاغه‌ها می‌شود (Korpi 2001: 168). برخی از مطالعات انجام شده درباره برنامه «نیو دیل»^۱ در بریتانیا نشان می‌دهد که امید یافتن شغل با استفاده از تماس‌های شخصی بهبود می‌یابد. این تماس‌ها شامل تدابیری برای راهنمایی‌های شخصی و حمایت، ارشاد و رفاقت می‌شوند (به عنوان مثال Heenan 2002). البته سرمایه اجتماعی تنها می‌تواند منابع را سازمان دهی کند اما آنها از قبل وجود داشته‌اند (Fortes and Landolt 2000: 547; Wilkinson 1996). سرمایه اجتماعی جایگزینی برای اعتبار مالی، زیر بنا، تحصیلات و مهارت‌ها نیست، اما می‌تواند اثر آنها را بوسیله اقدامات داوطلبانه تقویت کند و تخلفات را کاهش دهد.

وولکاک بر اهمیت سرمایه اجتماعی پیوند دهنده - که در آن پیوندهایی مورد توجه‌اند که با خارج از اجتماع بر قرار می‌شود - در استفاده از منابع در زمانهای اضطرار، به خصوص آنهایی که از بیرون ایجاد می‌شوند، تاکید کرده است (Woolcock 2001: 15). شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه این پیوندها را می‌توان به طور عمدی بوجود آورد. یک ارزیابی که بر روی برنامه‌های بازسازی انجام شده در مرسی ساید^۲، با کمک کمیسیون اروپا، انجام شده است، گزارش داده برخی عناصر سرمایه اجتماعی در میان اجتماعات، ساختارها و نهادهای قدرت گسترده تر ارتقاء یافته‌اند و

¹ New Deal programme

² Merseyside

روابط اعتماد آمیز در میان ساکنان و سازمان های حرفه‌ای شکل گرفته است (Hibbitt *et al.* 2001: 159). به هر حال این روابط بر جای مانده‌اند و در ادامه کار حذف کمک های بیرونی در این مثال، کمک مالی از سوی صندوق اجتماعی اروپا- آسیب اندکی به شرایط بوجود آمده زده است.

سرمایه اجتماعی می تواند در میان اجتماعاتی که بر اساس تفاوت‌های قومی و دینی تقسیم شده‌اند، دارای اهمیت باشد. برای مثال در ایرلند شمالی، به طور تاریخی بیشتر تمرکز سیاستگذاران بر بوجود آوردن سرمایه اجتماعی در اجتماعات تک هویتی بوده است. هدف این سیاستها افزایش اطمینان در جامعه، تا آنجاست که مردم در فرآیند خطرناک و دردآور تلاش برای برای آشتی میان دو اجتماع، درگیر شوند. اما همانطور که برندان مورتاگ¹ اشاره کرده است، این برنامه ها مبتنی بر ارتباطی ساختگی و نامطمئن بین دو فرآیند کاملا متفاوت است و نتیجه نهایی - خواسته یا ناخواسته- می تواند منجر به ساختن آشکالی از سرمایه اجتماعی شود که دارای پیوندهای حذف-کننده است. مورتاگ می گوید علیرغم اینکه مقاومت سخت رهبران این اجتماعات، منابع ارتباطی اجتماعات باید به سوی فعالیتهایی جهت‌دهی شوند که موجب بوجود آمدن، بازتولید یا عمیق تر و متراکم تر شدن شبکه روابط سرمایه اجتماعی پیوند دهنده میان آنها شود (Murtagh 2002: 3). به طور مشابهی کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل متحد² در اوایل دهه ۱۹۸۰ میلادی درباره اسکان و محدود کردن پناهجویان و آوارگان در مناطقی که در آنها فقراء و محرومین محلی سکنی دارند، هشدار داد و در مقابل پیشنهاد داد راهبردهایی اتخاذ شود که آنان با جامعه ارتباط برقرار کنند و به آوارگان اجازه داده شود، خود تبدیل به دارایی جامعه شوند و نه فقط هزینه‌ای بر دوش جامعه. برای این کار هم نیازی به شکستن سرمایه اجتماعی موجود در گروههای آوارگان نیست (Loizos 2000: 140).

¹ Brendan Murtagh

² United Nations High Commission on Refugees

سرمایه اجتماعی پیوند دهنده، عنصری مهمی در بوجود آمدن گروههای تجاری¹ هم هست، به خصوص اگر هدف سیاستگذاری، تاثیرگذاری بر بنگاههای تجاری کوچک باشد. در سیاستگذاری اقتصادی، بوجود آوردن شبکه روابط، نسبتاً ساده است. فشارهای رقابتی ساده، احتمال بوجود آمدن گروههای تجاری کارا و پایدار را در نبود نوآوری خارجی بسیار کم می کنند. پژوهشی درباره شبکه روابط بنگاههای کوچک در دانمارک، ایتالیا، و ایالات متحده نشان داد که تعداد اندکی از بنگاهها به طور ناگهانی با هم متحد می شوند. مولفان این پژوهش می گویند وضعیت بقای شبکهها، در نبود حمایت خارجی، حتی هنگامی که آنها در وضعیت مکانی مناسبی قرار گرفته باشند، بسیار نامطمئن است (Hanna and Walsh 2002: 204). متلی² در پژوهشی جامع که درباره نوآوری و آموزش در بنگاههای کوچک انجام داده است، می گوید از موفقیت روشهایی مانند راهنمایی و حمایت، مبادله پایاپای و صبحانه/ناهارهای همکاران خبر می دهد و می گوید برخی از این روشها به همبستگی بلند مدت انجامیده است (Matlay 1997: 229).

آخر اینکه، دولت می تواند از توانایی خود برای ارتقاء نوآوری به منظور آزمون رهیافتهای نوین در زمینه بوجود آوردن روابط استفاده کند. روشن ترین زمینه برای آزمایش، مطمئناً فناوری اطلاعات و ارتباطات (ITC) است که کمک می کند، به خصوص در اجتماعات دوردست، روستایی و جزایر بین افراد رابطه برقرار شود. مورد نتویل³، که حومه‌ای نزدیک تورنتو است و به تازگی به اینترنت متصل شده است، می تواند آموزنده باشد؛ در این منطقه دسترسی جهانی به اینترنت پرسرعت موجب شد که هم محله‌ای‌ها بیش از مناطقی که به اینترنت متصل نبودند، به هم نزدیک شوند. اما از سوی دیگر به آنها کمک کرد مبارزاتی را علیه شرکت توسعه مستغلات و ارتباطات محلی برنامه ریزی کنند (Wellman and Hampton 1999). فناوری اطلاعات و ارتباطات می تواند اشکال جدیدی از مشاوره عمومی را توسعه دهد و به مردم کمک می کند اطلاعات و افکار خود را

¹ cluster

² Matlay

³ Netville

مبادله کنند. همچنین موانع مبادلات تجاری را کاهش می دهد و به گروههایی که در حضور ابرازهای سنتی از جامعه حذف شده بودند، کمک می کند که شبکه های ارتباطی برای خود بوجود آورند (OECD 200 Ib: 69; Ferlander and Timms 2001). در حوزه های قدیمی تر سیاستگذاری، مانند معماری مدنی و برنامه ریزی شهری هم تأثیرات سرمایه شهری مشاهده می شود. در حوزه هایی مانند کنترل جرم و بی نظمی، مهمترین عامل، میزان انتظار جامعه برای تاثیرگذاری بر رفتار در فضای عمومی محلی است (Sampson and Raudenbush 1999). در اینجا هم امکانات مشهودی برای نوآوری و ارائه رهیافتهای تجربی در حیات شهری و غلبه بر برخی از پیامدهای ناخواسته گتوهای بوجود آمده وجود دارد.

اما تمام آنچه گفته شد، دشواری های موجود در ماهیت برنامه های کاربرد مفهوم سرمایه اجتماعی در عمل را رفع نمی کند. برخی هنوز می گویند مباحث تخصصی تاکنون چیزی ارائه نداده است که از آن بتوان اشاراتی برای سیاستگذاری استخراج کرد. آلخاندرو پورتس و پاتریسیا لندولت¹ در زمینه توسعه سیاستگذاری هشدار داده اند. آنان می گویند هنوز به اندازه کافی پژوهش در زمینه مهندسی اجتماعی، که به دنبال بوجود آوردن شبکه های منسجم است، وجود ندارد. آنان تقویت پیوندهای اجتماعی موجود و تلاش برای بررسی تعریف موقعیتها از دید اعضای اجتماعات را ترجیح می دهند (Portes and Landolt 2000: 546). به خصوص بوجود آوردن سرمایه اجتماعی پیوند دهنده از آنچه در ابتدا به نظر می رسد، دشواری های بسیار بیشتری دارد. بالاخره، توانایی همکاری از طریق پیوندهای ضعیف بستگی دارد به توانایی افراد برای برخورد با کسانی که شبیه آنها نیستند و اینان همان کسانی هستند که منابعی را با خود می آورند که به آسانی از طریق ارتباطات نزدیک قابل دسترسی نیستند. کسانی که برای اولین بار در ارتباطات گسترده از طریق پیوندهای دور درگیر می شوند باید اصل تنوع را بیاموزند. پژوهشی درباره غذا خوردن در رستوران در میان تجار مرد و زن در بریتانیا، نشان داد که «همه چیز خواری فرهنگی» زمینه مناسب تری برای

¹ Alejandro Portes and Patricia Landolt

گفتگو و بوجود آوردن شبکه های ارتباطی گسترده بوجود می آورد و این خود موجب می شود که آنان از اطلاعات بیشتری بهره مند شوند (Warde et al. 1999: 122). کاربرد این دیدگاه در اجتماع های داخل شهرها و یا در جمعیت های موجود در جزایر یا مناطق دوردست که از روابط پیوند دهنده نزدیک خود تجربه های خوبی دارند، ساده نیست.

دسته دوم مشکلات مربوط به سوی تاریک سرمایه اجتماعی می شوند. ارتقاء شبکه ها و هنجارهای مشترک تنها دور از دسترس نیست، بلکه تقویت پیوندهای موجود ممکن است عرصه را برای تقویت ترجیح ارتباط با دوستان در اجتماع مورد نظر باز کند و ارتباطات با دیگر منابع خارج از دسترس را کاهش دهد. جاناتان فاکس¹ در ارزیابی انتقادی نقش بانک جهانی در مکزیک، نتیجه گرفت که کمک مالی به برنامه ها موجب کم شدن سرعت فرآیند دموکراتیزه شدن و تشدید حمایت از روسای خشن و بدان وسیله موجب تجزیه سرمایه اجتماعی شد (Fox 1997: 971). بانک جهانی سعی کرد این مساله را با استفاده از تمایز ولکاک میان سرمایه اجتماعی پیوند دهنده و سرمایه اجتماعی محدود کننده توضیح دهد:

یک آموزه مهم برای متخصصین و سیاستگذاران، اهمیت استفاده از سرمایه اجتماعی پیوند دهنده موجود در اجتماعات فقیر به عنوان مبنایی برای سنجش تلاشهای سازمانهای اجتماعی است.

(World Bank 2001:130 همچنین نگاه کنید به Woolcock 2001)

با این حال این کار همیشه ساده نیست به خصوص اینکه اغنیاء و تحصیلکردگان بسیار بیشتر از محرومین تمایل به مشارکت در فعالیتهای مدنی دارند (به فصل سوم کتاب مراجعه شود). بنابراین سیاستگذاری نباید فقط متوجه میزان فعالیتهای مدنی باشد، بلکه باید توزیع آن را هم مدنظر قرار دهد.

¹ Jonathan Fox

در پایان باید گفت که برنامه ریزی برای تقویت سرمایه اجتماعی دارای محدودیتهایی است. جدا از همه چیز، بیشتر جلوه‌های سرمایه اجتماعی واقعا خارج از محدوده دستکاری هستند. اکثر تالیفات حوزه سیاستگذاری بر پیوندهای رسمی، معمولا بین سازمانها و محلات، تاکید می کنند، مانند مورد روابط بین خریدار و عرضه کننده و سرمایه‌گذاری‌های مشترک در سیاستگذاری اقتصادی، یا مشارکت عمومی-خصوصی و پیوندهای داوطلبانه-قانونی در سیاستگذاری اجتماعی. اما پژوهشهای اخیر به این نتیجه رسیده اند که روابط غیررسمی و بین فردی مانند ارتباطات خویشاوندی و دوستی، همکاری در بسیاری از حوزه های سیاستگذاری را تسهیل می کنند (Ingram and Roberts 2000: 388). و البته اینها چیزهایی نیستند که دولتها یا کارفرمایان یا رهبران اجتماعات بتوانند به آسانی بوجود آورند. آنان می توانند مردم را به هم نزدیک کنند و اطمینان حاصل کنند که شرایط برای همکاری ابزاری آماده است اما نمی توانند مردم را مجبور کنند که همدیگر را دوست داشته باشند، به هم عشق بورزند یا از همراهی یکدیگر لذت ببرند- و سپس اعتماد و احترام به یکدیگر را افزایش دهند.

آیا دولتها می توانند سرمایه اجتماعی بوجود آورند؟

بنابراین موانع موفقیت سیاست ها بسیارند. اما این به آن معنی نیست که جستجو برای سیاست مورد نظر به پایان رسیده است. جدا از همه چیز، سیاستهای دولتها همواره بر سرمایه اجتماعی تاثیرگذار هستند. این تاثیرها به جا مانده اند، بدون آنکه به حساب آورده شوند. این امر در جاهایی که سیاستها برای ضربه زدن به سرمایه اجتماعی افرادی آسیب دیده اتخاذ شده‌اند، مضر است. به عنوان مثال، پیترو لویزوس هشدار داده است که سیاستهایی که سرمایه اجتماعی آوارگان را نادیده می گیرد و به آن ضربه می زند، می توانند آسیب های بیشتری هم به آنان وارد کند (Loizos 2000:126). در تعدادی از کشور، دولتها اجازه می دهند مجتمع هایی ساخته شود که با دیوارهایی محدود شده اند و با دوربین های داخلی کنترل می شوند (Harper 2001:20)، اما اگر قرار باشد به ساکنین این مجتمع ها کمک شود برای خود سرمایه اجتماعی بوجود آورند، این

محدودیتها می توانند مانع بوجود آمدن پیوند با مردم، در خارج از مجتمع شوند و این خود احتمال وقوع جرم را بیشتر می کند. پس کنش دولت می تواند منجر به از بین رفتن سرمایه اجتماعی و توانایی افراد را برای همکاری در حل مشکلات شود. بنابراین دولت باید مراقب باشد که به ذخیره سرمایه اجتماعی افراد آسیب نزند، مگر هنگامی که مطمئن شود آنها از سرمایه اجتماعی خود برای رسیدن به اهداف خلاف استفاده می کنند. حتی در این هنگام هم لازم است دولت متوجه باشد که با شبکه های ارتباطی سروکار دارد که توسط هنجارهای مشترک تقویت می شوند و افراد منزوی و یگانه نیستند.

احتمالا بهترین نقش برای دولت آن است که به عنوان یک تواناساز عامل کند و سپس به سر جای خود باز گردد. طرح حاشیه رود تایم^۱ مثال خوبی برای چگونه تاثیر گذاری سیاستگذاران بر ارتقاء همکاری، بدون درگیر شدن در جزئیات است (Harper 2001: 22). در این طرح، با حمایت اداره افراد بی خانمان^۲، حاشیه نشینان رود تایم از مالیات و پرداخت بهای خدمات رفاهی معاف شدند، به این ترتیب مردم و دیگر افراد ذینفع می توانستند بدون هراس از مجازات، خدمات خود را ارائه دهند. خدماتی که ارائه شد شامل باغبانی، هم صحبتی، خرید، تعلیم رایانه و کمک به آموختن سواد می شد. یک مثال دیگر در زمینه دخالت اندک دولت، سیاستهای اسکاتلند در زمینه بوجود آوردن گروههای تجاری با فناوری بالاست. هدف از این سیاستها گرد هم آوردن مراکز پژوهشی و بخش تجاری برای انجام پروژه های تحقیق و توسعه (R & D) از طریق ترکیبی از کمک های مالی خصوصی و دولتی بود (Maskell and Tornqvist 1999). همچنین، هدف مشترک^۳ نام سازمانی غیر انتفاعی است که توسط جولیا میدلتون^۴ با هدف تقویت شبکه های موجود در میان تصمیم

¹ The Time Bank

² Home Office

³ Common Purpose

⁴ Julia Middleton

گیرندگان محلی تاسیس شده است. این سازمان از دریافت حمایت‌های دولتی سرباز زده است تا استقلال سیاسی و سازمانی خود را حفظ کند.

پس دولت باید برای بوجود آوردن یک تعادل ظریف تلاش کند. هیچ سیاستی نباید سرمایه اجتماعی را به طور کلی نادیده بگیرد. اجرای برنامه در هر حوزه‌ای تحت تاثیر شبکه‌های موجود در میان کنشگران متفاوت درگیر در مساله است (که معمولاً شامل روسای تجاری، کارمندان دولت، و سیاستمداران می شود). هنگامی که سیاست مورد نظر پیاده شد، نتایج آن تحت تاثیر سرمایه اجتماعی کسانی است که هدف آن سیاست بوده‌اند (که شامل هر انجمنی که ادعای نمایندگی اجتماع را دارد، هم می شود). برنامه های بلند پروازانه تر مورد علاقه دولتهایی است که نمی خواهند فقط به مردم خدمات ارائه کنند. بلکه می خواهند مردم رفتار و ارزشهای خود را، در زمینه هایی مانند بهداشت، حفاظت از محیط زیست و یادگیری تمام عمر، تغییر دهند. در برنامه‌های توسعه ای به منظور سرمایه گذاری در زمینه سرمایه اجتماعی، دولت باید مراقب خطرات ناشی از تخریب سهوی منابع سرمایه اجتماعی موجود و یا بوجود آمدن ارتباطاتی که پیامدهای منفی آنها بیش از پیامدهای مثبت آنهاست، باشد. از آنجایی که پژوهشهای انجام شده در زمینه سرمایه اجتماعی در مراحل نسبتاً اولیه توسعه خود هستند، نمی توان به سادگی و با اطمینان گفت که برنامه های بلندپروازانه در این زمینه به اهداف خود می رسند یا نه.

نتیجه گیری

سرمایه اجتماعی در ابتدا مفهومی نسبتاً ساده بود اما به سرعت، مجموعه ای پیچیده از روابط مردم و ارزش آنها را در بر گرفت. هرچه مباحث درباره این مفهوم بیشتر توسعه می یابند مشخص می شود که مفهوم سازی اولیه سرمایه اجتماعی محدود و احتمالاً ناقص بوده است. مفاهیمی که بوردیو، کلمن و پاتنام بیان کردند، ناقص و غیردقیق هستند. دیگران مفاهیم آنان را تقویت کردند تا با فرضیه‌ها و مدل‌های متنوعی تطبیق داشته باشد. بخش اعظم شواهد و مباحثی که در این کتاب مرور شد، تایید می کنند این مفهوم حداقل دارای ارزش اکتشافی است و می تواند راهنمای بررسی های بیشتری باشد (Schuller *et al.* 2000). بحث درباره سرمایه اجتماعی با بررسی برخی شیوه‌های بوجود آوردن منافع یا فعال کردن آنها بوسیله پیوندهای اجتماعی شروع شد (Dika and Singh 2002) و شیوه‌هایی که این پیوندها می توانند منجر به نتایج نامطلوب شوند و نابرابری را تقویت کنند، هم مورد بررسی قرار گرفت (به فصل سوم نگاه کنید). اما هنوز باید کارهای زیادی انجام شود تا بتوان گفت این مفهوم به بلوغ نظری رسیده است.

خود مفهوم سرمایه اجتماعی به طور گسترده ای مورد اعتراض واقع شده است. برخی پیوستگی^۱ آن را مورد سوال قرار داده اند و گفته‌اند: آیا این مفهوم به مجموعه ای مرتبط، تعریف-پذیر و پایا از رفتار و روابط ارجاع دارد یا اینکه – همانطور که وارد و تامپوبولون^۲ گفته اند- مفهومی آشفته است؟ (Bankston and Zhou 2002; Fortes 1998; Robison et al. 2002; Warde and) (Tampubolon 2002: 177). البته مطمئناً می توان مثالهایی برای استفاده غیردقیق و حتی متناقض از این مفهوم بیان کرد، اما همیشه هنگامی که نظریه اجتماعی از جمع محدود عده‌ای اندکی از متخصصین هم فکر فراتر می رود، چنین چیزی رخ می دهد. جنبه مهم‌تر این اعتراض مربوط به این است که این مفهوم واقعا تا چه حد به فعالیتها، روابط و ارزشهایی که به یکدیگر پیوند خورده‌اند، مربوط است. روشن است که چنین نقدی را می توان بر هر مفهوم دیگری وارد کرد مانند طبقه اجتماعی یا سرمایه انسانی، اما این نقد تا حد زیادی بر سرمایه اجتماعی وارد نیست. دیدگاه خود من این است که پیوستگی سوالی در زمینه پژوهش تجربی است. در حال حاضر، ما در قدم-های اولیه پژوهش تجربی جدی در زمینه سرمایه اجتماعی هستیم؛ ولی شواهد موجود هم می-گویند این مفهوم به مجموعه پیوسته‌ای از متغیرهای اشاره دارند، اما به هر حال هنوز نمی توان مطمئن بود که این ویژگی در سرمایه اجتماعی وجود دارد و این مفهوم روشنی و مرزهای مشخصی دارد.

دسته دیگری از دغدغه های حول این مفهوم درباره زبان بیان این مفهوم است. تعدادی از متخصصین پرسیده‌اند آیا استفاده از واژه سرمایه را می توان به راستی توجیه کرد. شبکه های اجتماعی ویژگی های روشن سرمایه، مانند قابلیت تبدیل به واحدی مشترک، قابل مبادله بودن، قابل انتقال بودن و امکان سرمایه گذاری مستقیم را ندارد (Robison et al. 2002). از دیدگاهی بسیار فوکویی می توان گفت، همراهی تاریخی این واژه با گفتمانهای اقتصاد سنتی پیامدهای

¹ coherence

² Warde and Tampubolon

ایدئولوژیک مهمی دارد و به کم رنگ کردن مباحث مربوط به قدرت و کنترل در زمینه اجتماعی کمک می‌کند (Blaxter and Hughes 2001; Smith and Kulynch 2002). برخی دیگر این بحث را با مفروضات دیگری مطرح می‌کنند و می‌پرسند آیا می‌توان اصلاً شبکه‌ها و هنجارها را شکلی از سرمایه دانست؟ (Cohen 1999). به طور کلی، ویژگی الزامی سرمایه آن است که قابل انتقال است و قابل انتقال بودن آن هم ناشی از قابلیت آن برای نقد شدن است. اما سرمایه اجتماعی با اینکه قابلیت نقد شدن ندارد، اما حداقل به اندازه سرمایه انسانی دارای قابلیت انتقال (یا جایگزینی) است. با تعریف پاتنام کمترین بُعد قابل انتقال سرمایه اجتماعی، اعتماد است و شکل بین فردی اعتماد، با تعریف و زمینه اجتماعی آن مشخص می‌شود (Cohen 1999: 220). اما من قبلاً گفته‌ام که اعتماد محصول سرمایه اجتماعی است، نه یکی از اجزای آن. همانطور که ولکاک می‌گوید، اعتماد و عمل متقابل در برخی ترکیبات خاص روابط اجتماعی و به وسیله آنها، بوجود می‌آید، اما آنها مستقل از روابط اجتماعی وجود ندارند (Woolcock 1998: 185). در تعریف سرمایه اجتماعی تاکید باید بر منابع باشد، و نه فقط پیامدها. البته در بررسی شیوه بروز پیامدها، ما تنها نیازمند توجه به اجزاء سرمایه اجتماعی نیستیم، بلکه شیوه فعال شدن آنها هم مهم است (Dika and Singh 2002).

با این حال این پیامدها هستند که به ما اجازه می‌دهند از واژه سرمایه استفاده کنیم. سرمایه اجتماعی را از آن رو می‌توان سرمایه خواند که منابعی را فعال می‌کند که به کنشگر - هم افراد و هم گروهها - توانایی می‌بخشد تا اهداف خود را بهتر از قبل دنبال کنند. بیش از این ماندن در واژه شناسی ممکن است منجر به گم شدن در دالان استعاره‌ها شود. چنین کاربردی از واژه سرمایه جنبه عمل‌گرایانه دارد و استفاده از چارچوبهای نظری گوناگونی را بر این اساس امکان پذیر می‌کند. کارایی (یا عدم کارایی) استفاده از واژه سرمایه روابط انسانی به اندازه کارایی (یا عدم کارایی) کاربرد آن در دیگر حوزه‌هاست.

البته باید توجه داشت که سرمایه در اینجا استعاره است. دیگر اشکال سرمایه را معمولاً می‌توان در بازار خرید یا فروخت و به همین خاطر می‌توانند به پول تبدیل شوند. بر سرمایه مالی،

سرمایه فیزیکی، و حتی سرمایه انسانی می توان قیمتی گذارد و می توان آنها را در بازار در قبال دیگر کالاها مبادله کرد. در عوض شبکه های اجتماعی را نمی توان به آسانی به زبان بازار قیمت گذاری کرد. همچنین نمی توان آنها را در قبال دیگر کالاها مبادله کرد. همانطور که کلمن گفته است، یک شبکه اجتماعی قدرت خود را از زمینه اجتماعی اش می گیرد: «شکلی از سرمایه اجتماعی که به خاطر تسهیل برخی کنشها، با ارزش است، ممکن برای دیگر کنشها بی ارزش و حتی مضر باشد» (Coleman 1994: 302). اما کلمن اضافه کرده است که سرمایه فیزیکی و سرمایه انسانی هم چندان «قابل جایگزینی» نیستند (Coleman 1994: 302)، به همین خاطر است که یک کشتی ساز ماهر را نمی توان به آسانی جایگزین یک پرستار کرد و نمی توان یک کشتی جنگی را جایگزین یک نورافکن کرد.

دیگران پرسیده اند که اصلا چه نیازی به این مفهوم است؟ آنها می گویند ویژگی هایی که به تحلیل های سرمایه اجتماعی نسبت داده می شود، از قبل وجود داشته اند (Portes 1998: 21). از این دیدگاه مدافعان این مفهوم تنها کاری که کرده اند همان دیدگاهها را دوباره کشف کرده اند و شاید تنها نام آنها را عوض کرده اند. من قبلا نشان دادم که در برخی موقعیتهای بسیاری از پدیده های که با سرمایه اجتماعی همبستگی دارند، قبلا بیان شده اند و در سنت تحلیل اجتماعی که به زمان دورکیم و حتی قبل تر باز می گردد، وجود دارند. با اینحال، این امر دلیلی بر کنار گذاردن این مفهوم نیست، مثل این است که مقوله طبقه اجتماعی را تنها به این خاطر که قبل از مارکس هم وجود داشته است کنار بنهیم. آنچه باید مورد توجه قرار بگیرد، اثبات آن است که این مفهوم چیزی نو و متمایز برای مباحث مربوطه به ارمغان آورده است. در این کتاب من سعی کردم پژوهشهایی از حوزه های مختلف را مورد بررسی قرار دهم که بسیاری از آنها رهیافتهای دقیق و متفاوتی را در زمینه مطالعه هنجارها و شبکه ها به کار گرفته اند؛ به عنوان مثال، کارهای انجام شده در زمینه مطالعات آموزش و پرورش بررسی شد، که بخش بزرگی از آنها به شدت تحت تاثیر کلمن بودند. همچنین پژوهشهایی در زمینه بازار یا رشد تجاری بررسی شد. این پژوهشها گرایش داشتند تعاریفی

از سرمایه اجتماعی را به کار گیرند که از جامعه شناسی اقتصادی برخوردارند (Burt 1992; Lin 2001). مقایسه پژوهش‌های انجام شده با دیدگاه‌های گوناگون مزایایی دارد، اما این خطر را هم دارد که نتایج کارهایی را که با عناوین متفاوت انجام شده اند، با هم ترکیب کنیم.

در آخر، گروهی وجود دارند که بیشتر به سیاست‌های همراه با سرمایه اجتماعی اعتراض دارند (Avis 2002; Blaxter and Hughes 2001: 85-7; Fine 2000). این گروه معتزضند که عمده ترین دلیل علاقمندی سیاستگذاران و مسئولین به سرمایه اجتماعی آن است که این مفهوم، آنچه اجتماعی است را تابع آنچه اقتصادی است، قرار می دهد. به خصوص اینکه از این مفهوم برای توجیه حذف مخارج رفاهی دولت استفاده می کنند. علاوه بر این، این خطر وجود دارد که سیاست‌گذاران سرمایه اجتماعی را برای آنچه «نظریه کمبود»¹ نامیده می شود، به کار برند. این نظریه می‌گوید مشکل خانواده ها و اجتماعاتی که دچار محرومیت ناشی از نبود شبکه های صحیح است (Morrow 1999: 760). البته این امر می تواند در مورد تمام منابعی که ما نام بردیم درست باشد. کار آسانی است که فقراء را به خاطر فقرشان سرزنش کنیم، و بسیار مهم است که این خطا را در مورد سرمایه اجتماعی مرتکب نشویم. همچنین توجه به سرمایه اجتماعی نباید ما را از توجه به دیگر عامل‌های ساختاری که بر تعیین فرصت‌های زندگی مردم تاثیر دارند، باز دارد. فقر در شبکه های اجتماعی در محرومیت اجتماعی موثر است، اما در نظر نگرفتن بنیان مادی فقر نادرست است. برداشت درست از سرمایه اجتماعی آن است که به شیوه‌ای به کار گرفته می شود که دیگر نیروهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را به رسمیت بشناسد.

آنچه سرمایه اجتماعی برای نظریه اجتماعی به ارمغان آورده است، تاکید بر روابط و ارزشها به عنوان عوامل موثر در تبیین ساختارها و رفتار است. اگر به خواهیم دقیقتر بگوییم، این مفهوم به این خاطر دیدگاه‌های جدیدی به ارمغان آورده است که بر آنچه دو تن از منتقدان اندیشمند آن را «ساختارهای اجتماعی سطح میانه» توصیف کرده‌اند، تاکید می کند. «ساختارهای اجتماعی سطح

¹ deficit theory

میانه»، ساختارهایی مانند خانواده، محله، انجمنهای داوطلبانه و نهادهای عمومی هستند که عناصر ارتباطی میان افراد و ساختارهای اجتماعی گسترده تر اند (Edwards and Foley 1997: 677). علاوه بر این، سرمایه اجتماعی، عالمان علوم اجتماعی را قادر می سازد که نقش این ساختارهای میانه را به گونه ای نظام مند بررسی کنند. با اینکه این مفهوم به عنوان ابزاری اکتشافی ارزش فراوانی دارد اما در این کتاب شواهد فراوانی ارائه شده است مبنی بر اینکه سرمایه اجتماعی واقعا بر نتایج رفتار موثر است و بنابراین در جای خود می توان به حق آن را به عنوان متغیری موثر در نظر گرفت.

سرمایه اجتماعی را باید سازه‌ای رابطه‌ای دانست. سرمایه اجتماعی تنها در جایی می تواند دسترسی به منابع را امکان پذیر سازد که افراد نه تنها پیوندهایی با دیگران داشته باشند، بلکه ارزشهای مشترک گروه را هم درونی کرده باشند. به همین دلیل، مهم است که این مفهوم را دارای روابط اجتماعی بدانیم. این بیان بیشتر بیانگر بازگشت به دغدغه های دورکیمی درباره همبستگی اجتماعی است و کمتر چارچوب دقیق و فردگرایانه کلمن را به یاد می آورد. دیدگاه کلمن به خاطر اشتراک نظر با نظریه انتخاب عقلانی و مدل بسیار فردگرایانه و حسابگرانه رفتار انسانی مورد نقد فراوان واقع شده است. مفروض نظریه انتخاب عقلانی آن است که رفتار جمعی یک انحراف از هنجار است و چنین رفتاری در بردارنده افرادی است که هر کدام، حتی اگر لازم شد به قیمت دیگران، به دنبال کسب منافع شخصی خود هستند. به این ترتیب همکاری و اعتماد، ناهنجاری هستند. نظریه پردازان انتخاب عقلانی معتقدند افراد تنها هنگامی در کنش جمعی وارد می شوند که بیاندیشند بهترین راه برای رسیدن به اهداف فردی شان است. به عنوان مثال دسته‌ای از اقتصاددانان سرمایه اجتماعی را یک کیفیت بسیار فردی دانسته‌اند که در بردارنده ویژگی های اجتماعی یک فرد - شامل مهارت‌های اجتماعی، گیرایی¹، و اندازه دفترچه تلفن وی- است و او را قادر می سازد از تعامل‌های متقابل خود منافع مالی و غیرمالی به دست آورد (Glaeser *etal.* 2002:438). کوتاه سخن

¹ charisma

اینکه، افراد تنها هنگامی همکاری می کنند که اعتقاد داشته باشند برای آنان منافی دارد. به اندازه‌ای که آنان در توانایی خود برای همکاری با دیگران سرمایه گذاری می کنند، می توان گفت سرمایه اجتماعی برای خود بوجود آورده‌اند.

نظریه‌های انتخاب عقلانی سرمایه اجتماعی را نباید کنار گذاشت. آنها نقشی متعادل کننده در مقابل کسانی که بر اهمیت ساختار، بیش از حد، تاکید می کنند و نقش عامل را کم رنگ جلوه می دهند، بازی می کنند. مردم به منظور سرمایه گذاری در سرمایه اجتماعی شان، انتخابی آگاهانه انجام می دهند، اما این تصمیم ها می توانند تحت تاثیر انگیزه‌های خصوصی برای انجام این کار قرار بگیرند (مانند خانه داشتن). علاوه بر این نظریه انتخاب عقلانی به خاطر توجه به مسایل سرمایه‌گذاری و بازده، وامدار تحلیل اقتصادی سرمایه اجتماعی است. به این ترتیب نظریه انتخاب عقلانی به عنوان نظریه‌ای دربردارنده بسیاری از دیدگاه‌ها در تحقیقات مورد توجه است.

نظریه انتخاب عقلانی، در میان جامعه شناسان، بسیار مورد انتقاد واقع شده است. به عنوان مثال، به خاطر بی توجهی به هنجارها و معانی مشترک- به عبارت دیگر به خاطر بی توجهی به فرهنگ- که جنبه‌ای همیشه حاضر در حیات اجتماعی است، مورد نقد واقع شده است. انسانها به سادگی تحت تاثیر ارزشها و گرایشهای خود نیستند و البته تنها تحت تاثیر محاسبات عقلانی برای رسیدن به علائق فردی هم نیستند. جدیداً، میستال و ستومپکا، هر دو گفته‌اند در نظریه انتخاب عقلانی عواطف هیچ جایی ندارند، عواطفی مانند دیگرخواهی، عشق و دوستی (Misztal 1996: 80- Sztompka 1999: 66; 8). این نظریه از جهتی دیگر هم آسیب پذیر است. معمولاً در ضدیت با کاری که کلمن در زمینه آموزش و پرورش انجام داد، گفته می شود رهیافتهای انتخاب عقلانی به سرمایه اجتماعی، اصولاً تاثیر نابرابری مادی بر حیات مردم را نادیده می گیرد. همانطور که عامل را مورد توجه قرار می گیرد، باید قیود و فرصتهایی را که هنجارها و ساختارهای اجتماعی ارائه می دهند هم دید.

اگر سرمایه اجتماعی را رابطه‌ای ببینیم، چیزی بیش از سطح فردی رفتار را در بر خواهد گرفت. سرمایه اجتماعی را باید ویژگی فرد (در رابطه با دیگران) و جمع دانست. هم بورديو و هم کلمن سرمایه اجتماعی را چیزی می دانستند که به افراد دارنده آن منافی، به شکل انتظارات مبتنی بر اعتماد درباره رفتار دیگران، می رساند. پاتنام به روشنی این مفهوم را برای گروهها به کار برد، از لیگ تیم های بولینگ و گروههای همخوان گرفته ایالات و ملتها. پاتنام هم مورد انتقاد قرار گرفته است. یک دلیل آن «انبساط مفهومی» است که او دچارش شده و دلیل دیگر این است که او هیچ وقت به صراحت این مفهوم را نظریه پردازی نکرده است و علت و معلول را با هم مخلوط کرده است (Portes and Landolt 2000: 5 3 5-7). اما شاید انتظار، دقتی بیش از حد بی مورد باشد. پیر بورديو، به شکل جالب توجهی، درباره علت (شبکه های نخبگان) و معلول (حفظ و بهبود پایگاه نخبگان) سرمایه اجتماعی صراحت دارد، اما آیا این امر کمک زیادی می کند؟ بهتر است سرمایه گذاری را فرآیندی تکرار شونده و مرکب، همراه با سرمایه گذاری مجدد و گاهی اوقات کاهش سرمایه گذاری بدانیم. فرآیندی که با بسیاری اشکال شبکه ها همراه است و تنها منافع مثبت به همراه ندارد، اما برای خود کنشگران نتایج مثبتی به همراه دارد. عضویت در گروههای بزهکار به فرد اعتبار می دهد و در میان مردان جوانی که از حقوق شهروندی محرومند و برای کسب احترام بی تابی می کنند، صمیمیت ایجاد می کند. باشگاههای گلف، جایی برای لذت بردن از با دوستان بودن و پیدا کردن دوستان جدید است.

سرمایه اجتماعی پدیده ای متمایز است: اجزاء آن، قابلیت تبدیل آن و زمینه‌ای که در آن یافت می شود، متفاوت است (Foley and Edwards 1999). کلمن و پاتنام بر اهمیت پیوندهای افقی تاکید داشته‌اند و تا حد زیادی نابرابری در قدرت را نادیده گرفته‌اند. ویوین لوندز¹ می گوید آنان عموماً شبکه های مبتنی بر محافظت را نادیده گرفته‌اند، شبکه‌هایی که اغلب توسط زنان بوجود می‌آیند. آنان چنین شبکه‌هایی نادیده گرفته اند چون سرمایه اجتماعی تولید شده در آنها

¹ Vivien Lowndes

قابلیت تبدیل شدن به مدیریت رسمی سیاسی و تجاری ندارند (Lowndes 2000: 536). داشتن سرمایه اجتماعی خود به هیچ وجه برابری در دسترسی به منابع اجتماعی و اقتصادی را تضمین نمی‌کند. اینکه افرادی را بشناسیم و بتوانیم با آنان همکاری کنیم، قطعاً راه خوبی برای رسیدن به اهداف است اما اینکه این اهداف تا چه به دست خواهند آمد بستگی به منابعی دارد که آن افراد در کنترل خود دارند. به طور کلی، مردم فقیر معمولاً در کنار افراد فقیر زندگی می‌کنند؛ افرادی که زیاد مسافرت می‌کنند تمایل دارند با پسران و دختران کسانی که زیاد مسافرت می‌کنند وصلت کنند و زنان از داشتن شبکه ارتباطی با دیگر زنان لذت می‌برند. به طور معکوس، فارغ التحصیلان قدیمی کالج اتون^۱ عموماً فرض می‌کنند که دیگر فارغ التحصیلان قدیمی این کالج، قابل اعتمادند؛ فراماسونها از دیگر فراماسونها حمایت می‌کنند و دانشمندان برجسته در کنفرانسها و سمینارها به همراه دیگر افراد رده بالای رشته خود حاضر می‌شوند. ازسوی دیگر گاهی اوقات کسانی که در بیرون شبکه ارتباطی هستند، می‌اندیشند این شبکه‌ها کارا هستند، در حالی که ممکن است چنین نباشد. «رابی اصیل»^۲، قهرمان ملی معاصر اسکاتلند و کسی که علیه عوارض مبارزه کرده است، می‌گوید قضات اسکاتلند در احکام خود سوگیری دارند. او معتقد است این سوگیری در ماهیت قانون وجود ندارد اما آنان به خاطر عضویت در باشگاه غذاخوری ادینبورو چنین می‌کنند (The Scotsman, 17 December 2002). ادراکهای عامیانه در زمینه قدرت و بی‌قدرتی ناشی از اطلاع از ارتباطات و اهمیت آنها است. اما در عین حال بیش از حد اهمیت دادن به شبکه‌های ارتباطی مانند «پسران سالمند»^۳، توجه را از نابرابری‌های اساسی و ساختاری تر را منحرف کند.

^۱ Eton: یک مدرسه دولتی قدیمی در شهر اتون، باکینگهام شایر، جنوب شرقی انگلستان که در سال ۱۴۴۰ میلادی توسط

هنری ششم تاسیس شده است. (Encarta Dictionary)

^۲ Robbie the Pict: ملی‌گرای اسکاتلندی، متولد ۱۹۴۷، که رهبر بسیاری از اعتراضها علیه دولت انگلستان بوده است. م (Wikipedia)

(Encyclopedia)

^۳ Old boy

البته اجتماع ها و افراد فقیر می توانند گاهی اوقات از ذخیره سرمایه اجتماعی خود برای جبران کمبود و ثروت خود استفاده کنند. در واقع این امر دقیقا هدف بسیاری از جنبشهای اجتماعی، مانند اتحادیه های تجاری، است. این موضوع نشان می دهد که چرا نهادهای مبتنی بر اعتماد فقراء - مانند اتحادیه های اعتباری- می توانند کارا باشند. یک پاسخ برای تمایز انواع سرمایه اجتماعی می تواند ترسیم ابعاد گوناگون و متفاوت پیامدهای آن باشد. روشن است که سرمایه اجتماعی که از عضویت در انجمنها ناشی می شود نتایج متفاوتی از سرمایه اجتماعی ناشی از پیوندهای دوستی دارد و این خود می تواند ویژگی های پیوندها را نشان دهد (Warde and Tampubolon 2002). اما معمولا، نابرابری در دسترسی به ذخایر سرمایه اجتماعی با دیگر نابرابری ها تقاطع دارد، مانند ثروت، جنسیت یا قومیت. البته معمولا تالیفات برجسته در زمینه سرمایه اجتماعی این واقعیت را نادیده گرفته اند.

همانند چالشهای مفهومی مطرح شده، سوالات مهمی در زمینه روش پژوهش در سرمایه اجتماعی بیان شده اند. بیشتر پژوهشهای موجود بر اساس سنجشهای اجتماعی تعهد مدنی و هنجارها قرار دارند، مانند پاتنام که داده های «پیمایش اجتماعی عمومی»¹ در آمریکا استفاده کرد. اما این داده ها، که با مقاصد خاصی جمع آوری شده اند، شواهد زیادی درباره ماهیت و کیفیت ارتباطات افراد به دست نمی دهند. تحلیل شبکه، یک راه حل برای این مشکل است. روشهای مورد استفاده در این رهیافت، که از دهه ۱۹۵۰ به طور مرتب توسعه یافته اند، شایسته انجام دادن و آزمون شدن هستند. به طور سنتی بیشتر تحلیل های شبکه از «نام بردن» استفاده می کنند- که در آن از افراد خواسته می شود نام کسانی را که به خوبی می شناسند بگویند- و سپس نتایج ترسیم می شوند تا شبکه های پیچیده روابط بین افراد، مشخص شود (Scott 1991; Degenne and Fosse 1999).

¹ General Social Survey

کارهای انجام شده در زمینه جامعه‌شناسی اقتصادی تلاش کردند تا این روش را در زمینه سرمایه اجتماعی به کار برند. نان لین از وصلت نظریه انتخاب عقلانی با تحلیل شبکه به عنوان مبنایی برای پژوهش در سرمایه اجتماعی نام برده است (Lin 2001). اما این روش هم به خاطر خطر تاکید بیش از حد بر نقش پیوندهای مهم مورد نقد قرار گرفته است. ژائو¹ (Zhao 2002) در تلاش برای غلبه بر این مشکل، شاخصهای دیگری برای موقعیت مطرح کرده است. او از افراد می-خواهد کسانی را که در حوادث خاص با آنان مواجه می شود نام ببرد (در تحقیق او، کسانی را که فرد در هنگام جشنواره چین ملاقات کرده است). تحلیل شبکه مجموعه‌ای از روشهای تحقیق و مقولات تحلیل را بوجود آورده است که به منظور مطالعه روابط غیررسمی و رسمی توسعه یافته اند (Wasserman and Faust 1994). البته تحلیل شبکه تنها گزینه نیست - به عنوان مثال دورلاف (Durlauf 2002) استفاده بیشتر از داده های تجربی را پیشنهاد کرده است- اما این روش توان بالقوه بالایی برای کاربرد در تحقیقات آینده، در زمینه سرمایه اجتماعی دارد.

در فصول پیشین تعدادی از حوزه هایی را که در آنها امروز مبنای محکمی از شواهد تجربی وجود دارد، بررسی شد. برخی حوزه‌های دیگر هم که در آنها هنوز تشکیک و ناهمواری وجود دارد، بررسی شد. در حال حاضر پژوهشهایی که از داده های کیفی و مردم نگاری استفاده می کنند رو به رشد هستند، اما هنوز تحقیقی که در آن به طور نظام مند از روشهای «تاریخ زندگی» برای بررسی تغییر پیوندهای افراد در طول زمان استفاده شده باشد، منتشر نشده است. حجم تحقیقات کمی هم رو به افزایش است؛ بر اینها باید برخی از پیمایشهای رسمی را که در فصل پنجم به آنها اشاره شد، افزود. این پیمایشها امروزه بخشهایی مختص سرمایه اجتماعی دارند. پژوهشهایی هم در زمینه پویایی جنسیتی سرمایه اجتماعی در حال انجام است. این پژوهشها می توانند مفهوم سرمایه اجتماعی را توسعه دهند تا مجموعه گسترده تری از شبکه ها را در بر گیرد و شکاف عمومی/خصوصی را که بر بخش اعظم علوم سیاسی غلبه دارد، به چالش طلبد (Lowndes 2000).

¹ Zhao

لوندز ادعا می کند این کار پیوندهای علی موثر در آنچه او «چرخه نیک سرمایه اجتماعی» می نامد، روشن می کند، که البته این موضوع باید بیشتر بررسی شود (Lowndes 2000: 536). با این حال این امر چشم انداز مباحث پیرامون مجموعه گسترده تری از ارتباطات را، از آنچه تاکنون مورد بحث بوده است، باز می کند.

تحقیقات آینده باید به شیوه هایی که مردم سرمایه اجتماعی خود را فعال می کنند، هم توجه کنند. مفهوم سازی کلمن مورد انتقاد قرار گرفته است، به این خاطر که سرچشمه های سرمایه اجتماعی (روابط) را با منافع آن (منابع) مخلوط کرده است و نتوانسته است کسب سرمایه اجتماعی را از فعال کردن آن جدا کند (Dika and Singh 2002). این موضوع می تواند موضوع پژوهش باشد. پژوهشی درباره استفاده افراد از واسطه برای رسیدن به اهداف خود در یک سازمان نشان داده است که افراد شبکه های ارتباطی خود را به شیوه هایی متمایز و انتخابی فعال می کنند و بسته به نوع سرمایه اجتماعی، دارنده ذخایر و روابط بین بازیگران عمده، متفاوت است (Lazega and Lebeaux 1995). با این حال حتی در این پژوهش هم عوامل دیگری قابل تشخیصی اند، مانند فرهنگ سازمانی و هویت افراد درگیر. شواهد نشان می دهد که این موضوع پیچیده است و نیازمند توجه بیشتری است. سرمایه اجتماعی کماکان به نظر می رسد که زمینه ای غنی برای تحقیقات آینده است.

تحقیقات و پژوهشها بسیار مهم هستند، اما ایده سرمایه اجتماعی ربط مستقیمی به شیوه زندگی مردم در حیات واقعی شان دارد. آنتونی گیدنز می گوید ویژگی بازاندیشی عمیق در مدرنیته مشدد، تاحدی به خاطر اقتباس مردم از ایده های علوم اجتماعی و کاربرد آنها در شرایط وجودی خود است (Giddens 1991). من قبل اشاره کرده ام که سرمایه اجتماعی، شیوه ای مفید برای بررسی روابط مردم با یکدیگر است، حداقل به خاطر که بوسیله سیاستگذاران و دیگر عوامل مربوطه، عملیاتی شده است. اما این امر در مدرنیته متاخر دنیای ما چه معنایی دارد. در دنیایی که در آن ایده های مربوط زندگی، بسیار تکه تکه شده اند.

از آنجایی که مردم حیات را یک کالای مشترک می بینند، به طور روزافزونی اجتماع های مبتنی بر ویژگی های اکتسابی را بر اجتماع های مبتنی بر ویژگی های انتسابی ترجیح می دهند. به زبانی کمتر جامعه شناختی، مردم خیلی کم تمایل دارند در اجتماعی زندگی کنند که بر اساس وقایعی چون تولد یا عادت در آن قرار گرفته باشند، و دوست دارند در اجتماعی زندگی کنند که آن را انتخاب کرده اند و حتی برای بوجود آمدن آن تلاش کرده اند. پژوهشی در بریتانیا نشان داده است با اینکه ماهیت روابط سیال و بازاندیشانه می شوند، اما همین روابط به طور روزافزونی در مرکز هویت بزرگسالان قرار می گیرد (Pahl and Spencer 1997: 103). مردم تمایل دارند به جای بازی-کردن در لیگهای سازمان یافته و در مقابل تیم های محلات دیگر یا کارخانه ها، با دوستان و خانواده خود بازی کنند (احتمالا بعد از اینکه قرار بازی را با ایمیل گذاشتند) و ممکن شبکه متفاوت و متغیری با کسانی که در کافه یا مرکز بدنسازی می بینند، داشته باشند. علاوه براین ممکن است آنان به طور کلی علاقه به بولینگ را از دست بدهند و به گلف یا کوهپیمایی بروند.

روابط ما تغییر کرده است، و هنوز در حال تغییر کردن است. به طور مشابهی، رابطه ما با روابطمان هم در حال تغییر است. در جهانی سکولارتر، فردگراتر، غیر رسمی تر، شبکه ای شده و کمتر روشن و شفاف، باید به نظر باربارا میستال توجه کنیم:

فرد برای اینکه ممتاز باشد، و از زندگی خود مطمئن باشد و بتواند شناخت خود از قوانین را بهبود بخشد، نیاز دارد که مهارتهای عقلانی خود را به طور روز افزونی توسعه دهد. مهارتهایی مثل خواندن و فهمیدن نمادها و نشانه هایی که دیگران در زندگی خود استفاده می کنند.

(Misztal 1996:116)

عادت و همنوایی، راهبران ضعیفی برای آینده هستند، حتی در روابط نزدیک و صمیمی، و در شبکه های گسترده تر دوستی و آشنایی یا در روابط ما در محیط کار. در واقع اتکاء بر عادت نه تنها غیرمفید است، بلکه مضر هم هست؛ ممکن است چیزی را که کسی عادی می شمرد، از نظر دیگری چنین نباشد. کسانی که برای فرسایش اجتماع تاسف می خورند، منظورشان چنین مشکلاتی نیست. چنین مشکلاتی ناشی از تبدیل شدن زندگی به حیاتی بازاندیشانه است. هنگامه ای

که تمام اطرافیان چنین زندگی می کنند و هیچ مبنایی هم، به عنوان راهنما برای گذشتن از مه، وجود ندارد. شاید به یک برنامه ملی برای آموزش اجتماعی نیاز باشد، برنامه‌ای نه فقط برای کودکان بلکه برای بزرگسالان.

- Aguilera, M. A. (2002) 'The Impact of Social Capital on Labor Force Participation: evidence from the 2000 Social Capital Benchmark Survey', *Social Science Quarterly*, 83, 3, 853-74.
- Alheit, P. (1996) 'Research and Innovation in Contemporary Adult Education', in S. Papaioannou, P. Alheit, J. F. Lauridsen and H. S. Olesen (eds), *Community, Education and Social Change*, Roskilde University Centre, Roskilde.
- Allatt, P. (1993) 'Becoming Privileged: the role of family process', in I. Bates and C. Riseborough (eds), *Youth and Inequality*, Open University Press, Buckingham.
- Althusser, L. (1977) *For Marx*, New Left Books, London.
- Avis, J. (2002) 'Social Capital, Collective Intelligence and Expansive Learning: thinking through the connections', *British Journal of Educational Studies*, 50, 3, 308-26.
- Banfield, E. (1958) *The Moral Basis of a Backwards Society*, Free Press, Chicago.
- Bankston, C. L. and Zhou, M. (2002) 'Social Capital as Process: the meanings and problems of a theoretical metaphor', *Sociological Inquiry*, 72, 2, 285-317.
- Baron, J. N., Hannan, M. T. and Burton, M. D. (2001) 'Labor Pains: change in organisational models and employee turnover in young, high-tech firms', *American Journal of Sociology*, 106, 4, 960-1012.
- Baron, S., Field, J. and Schuller, T. (eds) (2000) *Social Capital: critical perspectives*, Oxford University Press, Oxford.
- Bates, T. (1994) 'Social Resources Generated by Group Support Networks May not be Beneficial to Asian Immigrant-owned Small Businesses', *Social Forces*, 72, 3, 671-89.
- Beck, U. (2000) 'Living Your Own Life in a Runaway World: individualisation, globalisation and politics', pp. 164-74, in W. Hutton and A. Giddens (eds), *On the Edge: living with global capitalism*, Jonathan Cape, London.
- Beck, U. and Beck-Gernsheim, E. (1994) *Riskante Freiheiten: Individualisierung in modernen Gesellschaften*, Suhrkamp, Frankfurt-am-Main.
- Beck, U. and Beck Gernsheim, E. (2002) *Individualisation: individualized individualism and its social and political consequences*, Sage, London.
- Becker, G. S. (1964) *Human Capital: a theoretical and empirical analysis*, New York: National Bureau of Economic Research.
- Blair, T. (2001) 'Third Way, Phase Two', *Prospect*, 61, 10-13.
- Blaxter, L. and Hughes, C. (2001) 'Social Capital: a critique', in J. Thompson (ed.), *Stretching the Academy: the politics and practice of widening participation in higher education*, Leicester, National Institute for Adult Continuing Education.
- Bockmeyer, J. L. (2000) 'A Culture of Distrust: the impact of local political culture on participation in the Detroit EZ', *Urban Studies*, 37, 13, 2417-40.
- Boehnke, K., Hagan, J. and Merckens, H. (2000) 'Right-wing Extremism among German Adolescents: risk factors and protective factors', *Applied Psychology*, 47, 1, 109-26.

- Boisjoly, J., Duncan, G. and Hofferth, S. (1995) 'Access to Social Capital', *Journal of Family Issues*, 16, 5, 609-31. Bourdieu, P. (1977) 'Cultural Reproduction and Social Reproduction', pp. 487-511 in J. Karabel and A. H. Halsey (eds) *Power and Ideology in Education*, Oxford University Press, New York.
- Bourdieu, P. (1980) 'Le capital social: notes provisoires', *Actes de la recherche en sciences sociales*, 2-3.
- Bourdieu, P. (1981) 'Ökonomisches Kapital, Kulturelles Kapital, soziales Kapital', in R. Kreckel (ed.) *Soziale Ungleichheiten*, Otto Schartz, Göttingen.
- Bourdieu, P. (1984) *Distinction: a social critique of the judgement of taste*, Routledge, London.
- Bourdieu, P. (1986) 'The Forms of Capital', pp 241-58 in J. G. Richardson (ed.), *Handbook of Theory and Research for the Sociology of Education*, Greenwood Press, New York.
- Bourdieu, P. (1988) *Homo Academicus*, Polity Press, Cambridge.
- Bourdieu, P. and Passeron, J.-C. (1977) *Reproduction in Education, Society and Culture*, London: Sage. Bourdieu, P. and Wacquant, L. (1992) *An Invitation to Reflexive Sociology*, Chicago, University of Chicago Press.
- Brettell, B. C. (2000) 'Theorising Migration in Anthropology', pp. 97-135 in B. C. Brettell and F. J. Hollifield (eds), *Migration Theory: talking across disciplines*, Routledge, London.
- Burt, R. (1992) *Structural Holes: the social structure of competition*, Cambridge, Harvard University Press.
- Busse, S. (2001) 'Post-Soviet Social Capital: evidence from ethnography', Paper presented at American Sociological Association Annual Meeting, Anaheim, California.
- Caligiuri, M. P., Joshi, A. and Lazarova, M. (1999) 'Factors Influencing the Appointment of Women on Global Assignments', *International Journal of Human Resource Management*, 10, 2, 163-79.
- Campbell, C. (2000) 'Social Capital and Health: contextualising health promotion within local community networks', pp. 182-96 in S. Baron, J. Field, and T. Schuller (eds), *Social Capital: critical perspectives*, Oxford University Press, Oxford.
- Campbell, C. and McLean, C. (2002) 'Ethnic Identities, Social Capital and Health Inequalities: factors shaping African-Caribbean participation in local community networks in the UK', *Social Science and Medicine*, 55, 4, 643-57.
- Cambell, C., Wood, R. and Kelly, M. (1999) *Social Capital and Health*, Health Education Authority, London. Castells, M. (1996) *The Information Age, Volume 1. the rise of the network society*, Basil Blackwell, Oxford.
- Champlin, D. (1999) 'Social Capital and the Privatisation of Public Goods', *International Journal of Social Economics*, 26, 10/11, 1302-14.
- Chiricos, T., McEntire, R. and Certz, M. (2001) 'Perceived Ethnic and Racial Composition of Neighbourhood and Perceived Risk of Crime', *Social Problems*, 48, 3, 322-40.
- Clark, E. (2000) 'The Role of Social Capital in Developing Czech Private Business', *Work, Employment and Society*, 14, 3, 439-58. Cohen, J. (1999) 'Trust, Voluntary Association and Workable Democracy: the contemporary American discourse of civil society', pp. 208-48 in M. E. Warren (ed.) *Democracy and Trust*, Cambridge University Press, Cambridge.

- Coleman, J. S. (1961) *Adolescent Society: the social life of the teenager and its impact on education*, Free Press, New York.
- Coleman, J. S. (1988-9) 'Social Capital in the Creation of Human Capital', *American Journal of Sociology*, 94, 95-120.
- Coleman, J. S. (1990) *Equality and Achievement in Education*, Westview Press, Boulder.
- Coleman, J. S. (1991) 'Prologue: constructed social organisation', pp. 1-14 in P. Bourdieu and J. S. Coleman (eds), *Social Theory for a Changing Society*, Westview Press, Boulder.
- Coleman, J.S. (1994) *Foundations of Social Theory*, Belknap Press, Cambridge MA.
- Coleman, J. S., Campbell, E. Q., Hobson, C. J., McPartland, J., Mood, A.M., Weinfeld, F. D. and York, R. L (1966) *Equality of Educational Opportunity*, Washington, United States Government Printing Office.
- Coleman, J. S., Hoffer, T. and Kilgore, S. (1982) *High School Achievement: public, Catholic and Private Schools Compared*, Basic Books, New York.
- Coleman, J. S. and Hoffer, T. (1987) *Public and Private Schools: the impact of communities*, Basic Books, New York.
- Commission for Social Justice (1994) *Social Justice: strategies for national renewal*, Vintage, London.
- Cooper, H., Arber, S., Fee, L. and Ginn, J. (1999) *The Influence of Social Support and Social Capital on Health: a review and analysis of British data*, Health Education Authority, London.
- Dahrendorf, R. (1990) *Reflections on the Revolution in Europe*, Chatto and Windus, London.
- Dasgupta, P. (2000) 'Economic Progress and the Idea of Social Capital', pp. 325-424 in P. Dasgupta and I. Serageldin (eds), *Social Capital: a multifaceted perspective*, World Bank, Washington DC.
- Davies, J. K. (2001) 'Partnership Working in Health Promotion: the potential role of social capital in health development', pp. 181-200 in Ballock, S. and Taylor, M. (eds) *Partnership Working: policy and practice*, Policy Press, Bristol.
- De Tocqueville, A. (1832) [1969] *Democracy in America*, Harper, New York. Dean, M. (1999) *Governmentality: power and rule in modern society*, Sage, London.
- Degenne, A. and Fosse¹, M. (1999) *Introducing Social Networks*, Sage, London.
- Dhesi, A. S. (2000) 'Social Capital and Community Development', *Community Development Journal*, 35, 3, 199-214.
- Dika, S. L. and Singh, K. (2002) 'Applications of Social Capital in Educational Literature: a critical synthesis', *Review of Educational Research*, 72, i, 31-60.
- Dowley, K. M. and Silver, B. D. (2002) 'Social Capital, Ethnicity and Support for Democracy in the Post-Communist States', *Europe-Asia Studies*, 54, 4, 505-27-Durkheim, Emile. 1933. *The Division of Labor in Society*, Translated by George Simpson, The Free Press, New York.
- Durlauf, S. N. (2002) 'On the Empirics of Social Capital', *The Economic Journal*, 112, 459-79.
- Edwards, B. and Foley, M. (1997) 'Social Capital and the Political Economy of our Discontent', *American Behavioural Scientist*, 40, 5, 669-78.
- Emler, N. and McNamara, S. (1996) 'The Social Contact Patterns of Young People: effects of participation in the social institutions of family, education and work', pp. 121-39 in H. Helve

- and J. Bynner (eds), *Youth and Life Management: research perspectives*, Yliopistopaino, Helsinki.
- Employment Department (1996) *Managing Careers in the 21st Century*, Skills and Enterprise Briefing, 4/96, 3.
- Esbensen, F. A., Deschenes, E.P., and Winfree, L.T. (1999) 'Differences Between Gang Girls and Gang Boys: results from a multisite survey', *Youth and Society*, 31, i, 27-53.
- Etzioni, A. (1993) *The Spirit of Community: rights, responsibilities and the communitarian agenda*, Fontana, London.
- Fafchamps, M., and Minten, B. (2002) 'Returns to Social Network Capital among Traders', *Oxford Economic Papers*, 54, 2, 173-206.
- Ferlander, S. and Timms, D. (2001) 'Local Nets and Social Capital', *Telematics and Informatics*, 18, 51-65.
- Fernandez, R.M., Castilla, E. J. and Moore, P. (2000) 'Social Capital at Work: networks and employment at a phone center', *American Journal of Sociology*, 105, 5, 1288-356.
- Ferrary, M. (2002) 'Mechanismes de regulation de la structure des qualifications et specificity du capital humain. Une analyse du capital social des conseillers bancaires', *Sociologie du Travail*, 44, i, 119-30.
- Field, J. and Schuller, T. (2000) 'Networks, Norms and Trust: explaining patterns of lifelong learning in Scotland and Northern Ireland', pp. 95-118, in F. Coffield (ed.), *Differing Visions of the Learning Society: research findings 2*, Policy Press, Bristol.
- Field, J. and Spence, L. (2000) 'Social Capital and Informal Learning', pp. 32-42 in F. Coffield (ed.), *The Necessity of Informal Learning*, Policy Press, Bristol.
- Fine, B. (2000) *Social Capital versus Social Theory: political economy and social science at the turn of the millenium*, Routledge, London.
- Fine, B. and Green, F. (2000) 'Economics, Social Capital, and the Colonisation of the Social Sciences', pp. 78-93 in S. Baron, J. Field and T. Schuller (eds), *Social Capital: critical perspectives*, Oxford University Press, Oxford.
- Foley, M. and Edwards, B. (1999) 'Is it Time to Disinvest in Social Capital?' *Journal of Public Policy*, 19, 2, 141-73.
- Fox, J. (1997) 'The World Bank and Social Capital: contesting the concept in practice', *Journal of International Development*, 9, 7, 963-71.
- Fukuyama, F. (1989) 'The End of History', Lecture at the University of Chicago, accessed on 1 September 2002 at <http://www.wku.edu/~sullib/history.htm>
- Fukuyama, F. (1995) *Trust: the social virtues and the creation of prosperity*, Hamish Hamilton, London.
- Fukuyama, F. (2001) 'Social Capital, Civil Society and Development', *Third World Quarterly*, 22, i, 7-20.
- Furedi, F. (2002) 'For the Greater Good of my CV', *Times Higher Educational Supplement*, 27 September 2002, 24-5.
- Gardner, J. and Oswald, A. (2002) *Internet Use: the digital divide*, Working Paper, Department of Economics, University of Warwick, Coventry.

- Gershuny, J. (2001) 'Web-use and Net-nerds: a neo-functionalist analysis of the impact of information technology in the home', Conference of the International Association for Time Use Research, Oslo, 3-5 October 2001.
- Gershuny, J., and Fisher, K. (1999) *Leisure in the UK Across the 20th Century*, Institute for Social and Economic Research Working Paper 99-3t University of Essex, Colchester.
- Giddens, A. (1984) *The Constitution of Society*, Polity, Cambridge.
- Giddens, A. (1991) *Modernity and Self-identity: self and the society in the late modern age*, Polity, Cambridge.
- Glaeser, E. L. (2001) 'The Formation of Social Capital', pp. 381-93 in J. F. Helliwell (ed.) *The Contribution of Human and Social Capital to Sustained Economic Growth and Well-Being*, Human Resources Development Canada/Organisation for Economic Co-operation and Growth, Ottawa/Paris.
- Glaeser, E. L., Laibson, D. and Sacerdote, B. (2002) 'An Economic Approach to Social Capital', *The Economic Journal*, 112, 437-58.
- Glaeser, E. L., Laibson, D. I., Scheinkman, J. and Soutter, C. L. (2000) 'Measuring Trust', *Quarterly Journal of Economics*, 115, 811-46.
- Granovetter, M. (1973) 'The Strength of Weak Ties', *American Journal of Sociology*, 78, 1360-80.
- Green, G., Grimsley, M., Suokas, A., Prescott, M., Jowitt, T. and Linacre, R. (2000) *Social Capital, Health and Economy in South Yorkshire Coalfield Communities*, Centre for Regional Economic and Social Research, Sheffield.
- Grootaert, C. (1996) 'Social Capital, the Missing Link?' in *Monitoring Environmental Progress - Expanding the Measure of Wealth*, World Bank, Washington.
- Groundwork (2002) 'News & Events', 19 August 2002, Accessed on 1 September 2002 at <http://www.groundwork.org.uk/news/i9o8o2-FRINGEEVENTS.htm>.
- Hagan, J., MacMillan, R. and Wheaton, B. (1996) 'Social Capital and the Life Course Effects of Family Migration', *American Sociological Review*, 61, 3, 368-85.
- Hall, P. (1999) 'Social Capital in Britain', *British Journal of Political Science*, 29, 3, 417-61.
- Halpern, D. (2001) 'Moral Values, Social Trust and Inequality: can values explain crime?' *British Journal of Criminology*, 41, 2, 236-51.
- Hanna, V. and Walsh, K. (2002) 'Small Firm Networks: a successful approach to innovation?' *R&D Management*, 32, 3, 201-7.
- Harper, R. (2001) *Social Capital: a review of the literature*, Office for National Statistics, London.
- Haynie, D. L. (2001) 'Delinquent Peers Revisited: does network structure matter?' *American Journal of Sociology*, 106, 4, 1013-57.
- Heckman, J. J. and Neal, (1996) 'Coleman's Contributions to Education: theory, research styles and empirical research', pp. 81-102 in J. Clark (ed.) *James S. Coleman*, Falmer Press, London.
- Hedoux, C. (1982) 'Des publics et des non publics de la formation d'adults', *Revue française de sociologie*, 23, 253-74.
- Heenan, D. (2002) "'It Won't Change the World But it Turned My Life Around": participants' views on the Personal Adviser Scheme in the New Deal for Disabled People', *Disability e[Society*, 17, 4, 383-402.

- Heinze, R. C. and Strunck, C. (2000) 'Die Verzinsung des sozialen Kapitals. Freiwilliges Engagement im Strukturwandel', pp. 171-216 in U. Beck (ed.), *Die Zukunft von Arbeit und Demokratie*, Suhrkamp Verlag, Frankfurt-am-Main.
- Hendry, C., Jones, A., Arthur, M. and Pettigrew, A. (1991) *Human Resource Development in Small to Medium Sized Enterprises*, Employment Department Research Paper 88, Sheffield.
- Hendryx, M. S., Ahern, M. M., Lovrich, N. P and McCurdy, A. H. (2002) 'Access to Health Care and Community Social Capital', *Health Services Research*, 37, i, 87-103.
- Henriksen, L B. (1999) 'The Danish Furniture Industry - a case of tradition and change', pp. 233-58 in P. Karnøe, P. H. Kristensen and P. H. Andersen (eds), *Mobilising influences and Generating Competencies: the remarkable success of small and medium-sized enterprises in the Danish business system*, Handelshøjskolens Forlag, Copenhagen.
- Hibbitt, K., Jones, P., and Meegan, R. (2001) 'Tackling Social Exclusion: the role of social capital in urban regeneration on Merseyside – from mistrust to trust?' *European Planning Studies*, 9, 2, 141-61.
- Hill, R.j. (1996) 'Learning to Transgress: a socio-historical conspectus of the American gay life world as a site of struggle and resistance', *Studies in the Education of Adults*, 28, 2, 253-79.
- Hoffer, T., Greeley, A. and Coleman, J. S. (1985) 'Achievement and Growth in Public and Catholic Schools', *Sociology of Education*, 58, 2, 74-97.
- Hyppa, M. and Maki, J. (2001) 'Why do Swedish-speaking Finns have a longer active life? An area for social capital research', *Health Promotion International*, 16, i, 55-64.
- Inglehart, R (1997) *Modernisation and Postmodernisation: Cultural, Economic and Political Change in 43 Societies*, Princeton University Press, Princeton.
- Ingram, P. and Roberts, P. W. (2000) 'Friendship among Competitors in the Sydney Hotel Industry', *American Journal of Sociology*, 106, 2, 387-423.
- Jacobs, J. (1961) *The Death and Life of Great American Cities: the failure of town planning*, Random House, New York.
- Jacques, M. (2002) 'The age of selfishness', *Guardian*, 5 October 2002, 24.
- James, E. H. (2000) 'Race-Related Differences in Promotions and Support underlying effects of human and social capital', *Organisation Science*, 11, 5, 493-508. Jamieson, L (1998) *Intimacy: personal relationships in modern societies*, Polity, Cambridge.
- Jenkins, R. (1992) *Pierre Bourdieu*, London: Routledge.
- Jones, T., McEvoy, D. and Barrett, G. (1993) 'Labour Intensive Practices in the Ethnic Minority Firm', in J. Atkinson, and D. Storey (eds), *Employment, the Small Firm and the Labour Market*, Routledge, London.
- Karnøe, P. (1999) 'The Business Systems Framework and Danish SMEs', pp. 7-72 in P. Karnøe, P. H. Kristensen and P. H. Andersen (eds), *Mobilising Influences and Generating Competencies: the remarkable success of small and medium-sized enterprises in the Danish business system*, Handelshøjskolens Forlag, Copenhagen.
- Kawachi, I., Kennedy, B. P. and Lochner, K. (1997a) 'Long Live Community: social capital as public health', *The American Prospect*, 35, 56-9.

- Kawachi, I., Kennedy, B. P., Lochner, K., and Prothrow-Stith, D. (1997b) 'Social Capital, Income Inequality and Mortality', *American Journal of Public Health*, 87, 1491-98.
- Kirchhofer, D. (2000) *Informelles Lernen in alltäglichen Lebensführungen. Chance für berufliche Kompetenzentwicklung*, Qualifikationsentwicklung-Management, Report 66, Berlin.
- Klages, H. (2000) 'Engagement und Engagementpotential in Deutschland', pp. 151-70, in U. Beck (ed.), *Die Zukunft von Arbeit und Demokratie*, Suhrkamp Verlag, Frankfurt-am-Main.
- Klein, N. (2000) *No Logo: taking aim at the brand bullies*, Flamingo, London.
- Knack, S. and Keefer, P. (1997) 'Does Social Capital have an Economic Payoff? A cross-country investigation', *Quarterly Journal of Economics*, 112, 4, 1251-88.
- Kniep, A. (2000) 'Wer nicht drin ist, ist draussen', *Spiegelreporter*, 8/2000, 18-27.
- Kolankiewicz, G. (1996) 'Social Capital and Social Change', *British Journal of Sociology*, 47, 3, 427-41.
- Korpi, T. (2001) 'Good Friends in Bad Times? Social networks and job search among the unemployed in Sweden', *Acta Sociologica*, 33, 2, 157-70.
- Lall, S. (2000) 'Technological Change and Industrialisation in the Asian Newly Industrialising Economies: achievements and challenges', pp. 13-68 in L. Kim and R. R. Nelson (eds), *Technology, Learning and Innovation: experiences of newly industrialising economies*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Lauglo, J. (2000) 'Social Capital Trumping Class and Cultural Capital? Engagement with school among immigrant youth', pp. 142-67 in S. Baron, J. Field, and T. Schuller (eds), *Social Capital: critical perspectives*, Oxford University Press, Oxford.
- Lazega, E. and Lebeaux, M.-O. (1995) 'Capital social et contrainte late Yale', *Revue française de sociologie*, 36, 4, 759-77.
- Le Bas, C., Picard, F., and Suchecki, B. (1998) 'Innovation technologique, comportement de réseaux et performances: une analyse sur données individuelles', *Revue d'Economie Politique*, 108, 5, 625-44.
- Leadbeater, C. (1997) *The Rise of the Social Entrepreneur*, Demos, London.
- Ledeneva, A. V. (1998) *Russia's Economy of Favours: Blat, networking and informal exchange*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Lemann, N. (1996) 'Kicking in Croups', *Atlantic Monthly*, April 1996, 22-6.
- Leonard, M. (1998) 'The Long-Term Unemployed: informal economic activity and the underclass in Belfast- rejecting or reinstating the work ethic', *International Journal of Urban and Regional Research*, 22, i, 42-59.
- Levesque, M. and White, D. (2001) 'Capital social, capital humain et sortie de l'aide sociale pour des prestataires de longue durée', *Canadian Journal of Sociology*, 26, 2, 167-92.
- Lin, N. (2001) *Social Capital: a theory of social structure and action*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Lindenberg, S. (1996) 'Constitutionalism versus Relationalism: two versions of rational choice sociology', pp. 299-311 in J. Clark (ed.) *James S. Coleman*, Palmer, London.
- Loizos, P. (2000) 'Are Refugees Social Capitalists?' pp. 124-41 in S. Baron, J. Field, and T. Schuller (eds), *Social Capital: critical perspectives*, Oxford University Press, Oxford.

- Lovell A.M (2002) 'Risking Risk: the influence of types of capital and social networks on the injection practices of drug users', *Social Science and Medicine*, 55, 5, 803-21.
- Lowndes, V. (2000) 'Women and Social Capital: a comment on Hall's 'Social Capital in Britain'', *British Journal of Political Science*, 30, 4, 533-40.
- Lowndes, V. and Wilson, D. (2001) 'Social Capital and Local Government: exploring the institutional design variable', *Political Studies*, 49, 4, 629-47.
- Luhmann, N. (1988) 'Familiarity, Confidence, Trust: problems and alternatives', pp. 94-107 in D. Cambetta (ed.), *Trust: making and breaking co-operative relations*, Basil Blackwell, Oxford.
- McClenaghan, P. (2000) 'Social Capital: exploring the theoretical foundations of community development education', *British Educational Research Journal*, 26, 5, 565-82.
- McIlwaine, C. and Moser, C. O. N. (2001) 'Violence and Social Capital in Urban Poor Communities: perspectives from Colombia and Guatemala', *Journal of International Development*, 13, 965-84.
- Macinko, J. and Starfield, B. (2001) 'The Utility of Social Capital in Research on Health Determinants', *Millbank Quarterly*, 79, 3, 387-427.
- Maloney, W. (1999) 'Contracting Out the Participation Function: social capital and checkbox participation', pp. 108-19 in J. Van Deth, M. Maraffi, K. Newton and P. Whiteley (eds), *Social Capital and European Democracy*, Routledge, London.
- Maloney, W., Smith, G. and Stoker, G. (2000a) 'Social Capital and Associational Life', pp. 212-25 in S. Baron, J. Field, and T. Schuller (eds), *Social Capital: critical perspectives*, Oxford University Press, Oxford.
- Maloney, W., Smith, G. and Stoker, G. (2000b) 'Social Capital and Urban Governance: adding a more contextualised "top-down" perspective', *Political Studies*, 48, 4, 802-20.
- Maskell, P. (2000) 'Social Capital, Innovation and Competitiveness', pp. 111-23 in S. Baron, J. Field and T. Schuller (eds), *Social Capital: critical perspectives*, Oxford University Press, Oxford.
- Maskell, P., Eskelinen, H., Hannibalsson, I., Malmberg, A. and Vatne, E. (1998) *Competitiveness, Localised Learning and Regional Development: specialisation and prosperity in small open economies*, Routledge, London.
- Maskell, P. and Tornqvist, G. (1999) *Building a Cross-Border Learning Region: emergence of the North European Oresund region*, Handelsh0jskolens Forlag, Copenhagen.
- Matlay, H. (1997) *The Paradox of Training in the Small Business Sector*, PhD Thesis, University of Warwick, Coventry.
- Melucci, A. (1996) *Challenging Codes: collective action in the information age*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Misztal, B. A. (1996) *Trust in Modern Societies*, Polity, Cambridge.
- Misztal, B. A. (2000) *Informality: social theory and contemporary practice*, Routledge, London.
- Mitchell, C. U. and LaGory, M. (2002) 'Social Capital and Mental Distress in an Impoverished Community', *City of Community*, i, 2, 199-222.
- Molyneux, M. (2002) 'Gender and the Silences of Social Capital: lessons from Latin America', *Development and Change*, 33, 2, 167-88.

- Morrissey, M. and McGinn, P. (2001) *Evaluating Community Based and Voluntary Activity in Northern Ireland: interim report*, Community Evaluation Northern Ireland, Belfast.
- Morrow, V. (1999) 'Conceptualising Social Capital in Relation to the Well-being of Children and Young People: a critical review', *Sociological Review*, 744-65.
- Mulholland, K. (1997) 'The Family, Enterprise and Business Strategies', *Work, Employment and Society*, 11,4, 685-711.
- Muntaner, C., Lynch, and Smith, G.D. (2000) 'Social Capital and the Third Way in Public Health', *Critical Public Health*, 10, 2,107-24. Muram, D., Hostetler, B., Jones, P., and Speck, C. (1995) 'Adolescent Victims of Sexual Assault', *Journal of Adolescent Health*, 17, 6, 372-5.
- Murtagh, B. (2002) *Social Activity and Interaction in Northern Ireland: Northern Ireland Life and Times Survey Research Update to*, Queen's University, University of Ulster, Belfast.
- Narayan, D. and Pritchett, L (1999) 'Social Capital: evidence and implications', pp. 269-95 ¹⁰ P-Dasgupta and I. Serageldin (eds), *Social Capital: multi faceted perspective*. World Bank, Washington.
- Neyer, F. J. (1995) 'Junge Erwachsene und ihre familiaren Netzwerke', *Zeitschrift fur Sozialisationsforschung und Erziehungssoziologie*, 15, 3, 232-48.
- OECD (Organisation for Economic Co-operation and Development) (20013), *Investing in Competencies for All: Meeting of the OECD Education Ministers*, Paris, 3-4 April 2001, OECD, Paris.
- OECD (Organisation for Economic Co-operation and Development) (2001 b) *The Well-being of Nations: the role of human and social capital*, OECD, Paris.
- Pahl, R. and Spencer, L. (1997) 'The Politics of Friendship', *Renewal*, 5, 3/4, 100-7.
- Palloni, A., Massey, D.S., Ceballos, M., Espinosa, K. and Spittel, M. (2001) 'Social Capital and Intergenerational Migration: a test using information on family networks', *American journal of Sociology*, 106, 5,1262-98.
- Parcel, T. and Menaghan, E. C. (1994) 'Early Parental Work, Family Social Capital and Early Childhood Outcomes', *American Journal of Sociology*, 99,4, 972 1009.
- Paxton, P. (1999) 'Is Social Capital Declining in the United States? A multiple indicator assessment', *American Journal of Sociology*, 105, i, 88-127. Performance and Innovation Unit (2002) *Social Capital: a discussion paper*, Cabinet Office, London.
- Porter, M. E. (2000) 'Location, Competition and Economic Development: local clusters in a global economy', *Economic Development Quarterly*, 14,1,15-34.
- Portes, A. (1998) 'Social Capital: its origins and applications in modern sociology', *Annual Review of Sociology*, 24,1-24.
- Portes, A. and Landolt, P. (2000) 'Social Capital: promise and pitfalls of its role in development', *Journal of Latin American Studies*, 32, 3, 529-47.
- Prusack, L. and Cohen, D. (2001) 'How to Invest in Social Capital', *Harvard Business Review*, 79, 6, 87-93. Putnam, R. D. (i 9933) *Making Democracy Work: civic traditions in modern Italy*, Princeton University Press, Princeton.
- Putnam, R. D. (19930) 'The Prosperous Community: social capitsl and public life', *The American*

- Prospect*, 4,13,11-18. Putnam, R. D. (1995) 'Bowling Alone: America's declining social capital', *Journal of Democracy*, 6, 65-78.
- Putnam, R. D. (1996) 'Who Killed Civic America?' *Prospect*, 7, 24, 66-72. Putnam, R. D. (2000) *Bowling Alone: the collapse and revival of American community*, Simon and Schuster, New York.
- Putnam, R. D. (2002) 'BowlingTogether', *American Prospect*, 13, 3, accessed on 1 September 2002 at <http://www.prospect.org/print/Vi3/3/putnam-r.html>.
- Queen Elizabeth II (2002) 'Speech to both Houses of Parliament', 30 April 2002, Accessed on 1 September 2002 at <http://www.goldenjubilee.info/News.jsp?NewsId=i88>.
- Raffo, C. and Reeves, M. (2000) 'Youth Transitions and Social Exclusion: developments in social capital theory', *Journal of Youth Studies*, 3, 2,147-66.
- Rankin, K. N. (2002) 'Social Capital, Microfinance, and the Politics of Development', *Feminist Economics*, 8, i, 1-24.
- Renzulli, L., Aldrich, H. and Moody, J. (2000) 'Family Matters: gender, networks and entrepreneurial outcomes', *Social Forces*, 79, 2, 523-46.
- Ritzer, G. (1996) *Sociological Theory*, McGraw Hill, New York. Robbins, D. (2000) *Bourdieu and Culture*, Sage, London.
- Robison, L. J., Schmid, A.A. and Siles, M. E. (2002) 'Is Social Capital Really Capital?' *Review of Social Economy*, 60, i, 1-21.
- Rose, R. (1999) 'Getting Things Done in an Antimodern Society: social capital networks in Russia', pp 147-771 in P. Dasgupta and I. Serageldin (eds), *Social Capital: a multifaceted perspective*, World Bank, Washington.
- Rosenfeld, R., Messner, S. F. and Baumer, E. (2001) 'Social Capital and Homicide', *Social Forces*, 80, i, 283-309.
- Rothstein, B. (2001) 'Social Capital in the Social Democratic Welfare State', *Politics and Society*, 29, 2, 207-41.
- Russell, H. (1999) 'Friends in Low Places: gender, unemployment and sociability', *Work, Employment and Society*, 13, 2, 205-24.
- Salmon, H. (2002) 'Social Capital and Neighbourhood Renewal', *Renewal*, 10, 2, 49-55.
- Sampson, R. j. and Raudenbush, S. W. (1999) 'Systematic Social Observation of Public Spaces: a new look at disorder in urban neighbourhoods', *American Journal of Sociology*, 105, 3, 603-51.
- Schuller, T. (2000) 'Human and Social Capital: the search for appropriate technomethodology', *Policy Studies*, 21, i, 25-35.
- Schuller, T., Baron, S. and Field, J. (2000) 'Social Capital: a review and critique', pp. 1-38 in Baron, S., Field, J. and Schuller, T. (eds), *Social Capital: critical perspectives*, Oxford University Press, Oxford.
- Schulman, M. D. and Anderson.C. (1999) 'The Dark Side of the Force: a case study of restructuring and social capital', *Rural Sociology*, 64,3,351-72.
- Schultz, T. W. (1961) 'Investment in Human Capital', *American Economic Review*, 51,1-17.
- Scott, J. (1991) *Social Network Analysis: a handbook*, Sage, London.

- Senge, P. (1990) *The Fifth Discipline: the art and practice of the learning organisation*, Doubleday, New York.
- Sennett, R. (1999) *The Corrosion of Character: The Personal Consequences of Work in the New Capitalism*, Norton, New York.
- Serageldin, I. and Grootaert, C. (1999) 'Defining Social Capital: an integrating view', pp. 40-58 in P. Dasgupta and I. Serageldin (eds), *Social Capital: a multifaceted perspective*, World Bank, Washington.
- Seyd, P. and Whiteley, P. (1992) *Labour's Crass Roots: the politics of party membership*, Clarendon Press, Oxford.
- 6, P. (1997) 'Social Exclusion: time to be optimistic', *Demos Collection*, 12,3-9.
- Skocpol, T. and Fiorina, M. (eds) (1999), *Civic Engagement in American Democracy*, Brookings Institution/Russell Sage Foundation, Washington/New York.
- Smith, S. S. and Kulynch, J. (2002) 'It May be Social, but Why is it Capital? The social construction of social capital and the politics of language', *Politics at Society*, 30, i, 149-86.
- Stanton-Salazar, R. and Dornbusch, S. (1995) 'Social Capital and the Reproduction of Inequality: information networks among Mexican-origin high school students', *Sociology of Education*, 68, 2,116-35.
- Stephenson, S. (2001) 'Street Children in Moscow: using and creating social capital', *Sociological Review*, 49, 4, 530-47.
- Streeck, W. (1999) *Verbande als soziales Kapital: Van Nutzen und Nutzungdes Korporatismus in einer Cesellschaft im Wandel*, Max-Planck-Institut fur Gesellschaftsforschung Working Paper 99/2, Cologne.
- Summerskill, B. (2002) 'Selfish? Miserable? Not us, say UK teens', *Observer*, 21 July 2002, 3.
- Swedberg, R. (1996) 'Analyzing the Economy: on the contribution of James S. Coleman', pp. 313-28 in J. Clark (ed.), *James S. Coleman*, Falmer Press, London. Sztompka, P. (1999) *Trust: a sociological theory*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Thatcher, M. (1993) *The Downing Street Years*, HarperCollins, London.
- Thompson P. (2002) 'The Politics of Community', *Renewal*, 10, 2,1-8.
- Touraine, A. (1995) *Critique of Modernity*, Blackwell, Oxford.
- Turkle, S. (1997) *Life on the Screen: identity in the age of the internet*, Touchstone, New York.
- Unwin, L. (1996) 'Employer-led Realities: apprenticeship past and present', *Journal of Vocational Education and Training*, 48, i, 57-68.
- Urry, J. (2002) 'Mobility and Proximity', *Sociology*, 36, 2, 255-74.
- Uslaner, E. M. (1999) 'Democracy and Social Capital', pp. 121-50 in M. E. Warren (ed.) *Democracy and Trust*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Van Deth, J. W. (2000) 'Interesting but Irrelevant: social capital and the saliency politics in Western Europe', *European Journal of Political Research*, 37, 2,115-47.
- Viscarnt, j. j. (1998) 'EU Programmes: a "bridge" between education an employment', pp. 242-7 in A. Walther and B. Stauber (eds), *Lifelong Learning in Europe: options for the integration of living, learning and working*, Tubingen, Neuling Verlag.

- Volker, B. and Flap, H. (1999) 'Getting Ahead in the GDR: social capital and status attainment under communism', *Acta Sociologica*, 42, i, 17-34.
- Walker, P., Lewis, J., Lingayah, S. and Sommer, F. (2000) *Prove It! Measuring the effect of neighbourhood renewal on local people*, Groundwork/ NewEconomics Foundation/Barclays PLC, London.
- Wallis, J. and Dollery, B. (2002) 'Social Capital and Local Government Capacity', *Australian Journal of Public Administration*, 61, 3, 76-85.
- Wann, M. (1995) *Building Social Capital: self-help in a twenty-first century welfare state*, Institute for Public Policy Research, London.
- Warde, A. and Tambubolon, G. (2002) 'Social Capital, Networks and Leisure Consumption', *Sociological Review*, 50, 2, 155-80.
- Warde, A., Martens, L. and Oben, W. (1999) 'Consumption and the Problem of Variety: cultural omnivorousness, social distinction and dining out', *Sociology*, 33, i, 105-27.
- Warren, M. E. (2001) 'Social Capital and Corruption', paper presented at EURESCO Conference on Social Capital, University of Exeter, 15-20 September 2001.
- Wasserman, S. and Faust, K. (1994) *Social Network Analysis: methods and applications*, Cambridge University Press, Cambridge.
- Wellman, B. (2001) 'Computer Networks as Social Networks', *Science*, 293, 2031-4.
- Wellman, B. and Hampton, K. (1999) 'Living Networked in a Wired World', *Contemporary Sociology*, 28, 6, 648-54.
- Wellman, B., Haase, A. Q., Witte, J., and Hampton, K. (2001) 'Does the Internet Increase, Decrease or Supplement Social Capital? Social networks, participation and community commitment', *American Behavioural Scientist*, 45, 3, 436-55.
- Wenneras, C. and Wold, A. (1997) 'Nepotism and Sexism in Peer-review', *Nature*, 387, 341-3.
- Whitehead, M. and Diderichsen, F. (2001) 'Social Capital and Health: tiptoeing through the minefield of evidence', *The Lancet*, 358, 9277, 165-6.
- Whiteley, P. F. (2000) 'Economic Growth and Social Capital', *Political Studies*, 48, 3, 443-66.
- Wilkinson, R. (1996) *Unhealthy Societies: the afflictions of inequality*, Routledge, London.
- Wilson, P.A. (1997) 'Building Social Capital: a learning agenda for the twenty-first century', *Urban Studies*, 34, 5/6, 745-60.
- Woolcock, M. (1998) 'Social Capital and Economic Development: toward a theoretical synthesis and policy framework', *Theory and Society*, 27, 2, 151-208.
- Woolcock, M. (2001) 'The Place of Social Capital in Understanding Social and Economic Outcomes', *Sumo: Canadian Journal of Policy Research*, 2, i, 1-17.
- World Bank (2001) *World Development Report 2000/2001 - Attacking Poverty*, World Bank/Oxford University Press, Washington/New York.
- World Values Survey (2000) '2000-2001 World Values Survey Questionnaire', <http://wvs.isr.umich.edu/wvs-ques4.html> (accessed 16 October 2001).
- Young, M. (2002) 'Contrasting Approaches to the Role of Qualifications in the Promotion of Lifelong Learning', pp. 44-62 in K. Evans, P. Hodgkinson and L. Unwin (eds), *Working to Learn:*

Transforming learning in the workplace, Kogan Page, London.

Younge, G. (1999) 'The Death of Stephen Lawrence: the Macpherson Report', *Political Quarterly*, 70, 3, 329-34.

Zhao, Y. (2002) 'Measuring the Social Capital of Laid-off Chinese Workers', *Current Sociology*, 50, 4, 555-71.